

MANCHESTER
1824

The University of Manchester

[روصم نارەت, Tihrān Musavvar. (۳)., Tihran Musavvar (3)]

Source: *University of Manchester*

Contributed by: روصم نارەت تاراشتنا

Stable URL: <https://www.jstor.org/stable/community.28166679>

Rights Notes: Rights Holder - Image: The University of Manchester Library

JSTOR is a not-for-profit service that helps scholars, researchers, and students discover, use, and build upon a wide range of content in a trusted digital archive. We use information technology and tools to increase productivity and facilitate new forms of scholarship. For more information about JSTOR, please contact support@jstor.org.

This item is being shared by an institution as part of a Community Collection.

For terms of use, please refer to our Terms & Conditions at <https://about.jstor.org/terms/#whats-in-jstor>



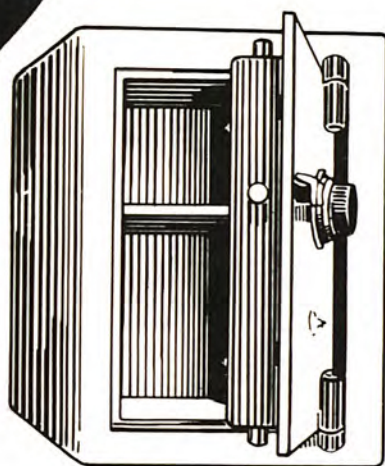
University of Manchester is collaborating with JSTOR to digitize, preserve and extend access to
University of Manchester

JSTOR

تهدید از مصدوم

۶ دی ۱۳۵۷ - شماره ۳ - سال سی و شش





نه آتش سوزی، نه سرقت،

هرگونه خطرات احتمالی تهدیدکننده داراییهای شماست اما هیچیک را به درون کاوهتان راهی نیست صندوق نسوز و ضد سرقت کاوه محافظ و نگهدارنده ثروت‌های شماست.

صندوق نسوز مدل ۱۵۰ فقط ۶۴۵ تومان



صندوق نسوز

کاوه

محافظ و نگهدارنده ثروت‌های شماست

نمایشگاه و ادارات مرکزی گروه صنعتی کاوه تهران - میدان فردوسی ابتدای سپهبدزاهدی شماره ۳۷-۳۵ تلفن ۹-۸۳۸۰۵۶
نمایشگاه شماره ۲- تهران میدان سپه - ابتدای خیابان لاله زار تلفن : ۳۱۴۴۸۷-۲-۳۱۴۷۰۲
نمایشگاه شماره ۳- تهران خیابان ایرانشهر جنوبی - چهارراه شریا شماره ۱۱۱ تلفن: ۸۳۳۴۴۰-۸۲۷۳۹۲

pol 402 - KA24



برادر!
 قلبم را در نشانه تفنگت بنشان
 قلب من از فریاد است و از درد
 گلوله را در قلبم بنشان
 - که کینه در آنست -
 دهانم را بگذار فریاد کند
 من از فریاد ساخته شده‌ام
 و از سنگ
 گلوله در من می‌شکند
 من از درد ساخته شده‌ام

برادر!
 مرا هدف بگیر،
 که از تبار گیاهانم
 - به جایم صد نهال می‌روید
 که از خونم آب می‌نوشند
 و در خاک وطنم ریشه می‌گیرند.

غلط چاپی

خانم ناهید فرزاد، پس از ابراز محبت بسیار و موشکافی در همه‌ی مطالب شماره اول تهران مصور از غلط‌های چاپی بسیار، آن شماره انتقاد کرده‌اند که باید اعتراف کرد حق با ایشان است و در اثر اشتباهات بسیار حروفچینی و تصحیح مجله متأسفانه در تمام مطالب غلط‌های چاپی بود.

چرا؟

آقای محمدرضا اعتمادی‌نیا نوشته‌اند: «در مطلب در دسر دلار- های نفتی چرا درباره طرح‌های سرگیجه‌آور ایران که تقریباً تمام آنها نیز گرفتار تنگی دروازه تمدن بزرگت! شد و به مقصد نرسید، چیزی نوشته نشده بود.»
جواب بسیار ساده است: نخست آن که اشاراتی رفته بود، نایا نمی‌توانستیم!

ضد اعتصاب

سه تن از خوانندگان ما: آقایان حشمت‌اله اعتماد مقدم، حسین نیکوئی‌فر، هوشنگ خطاطان توسط نامه و گروهی دیگر با تلفن پرسیده‌اند: مگر شما اعتصاب نکرده بودید، مگر شما قلم به زمین نگذاشته بودید چون دولت نظامی با سرنیزه و مسلسل شما و همکارانتان را زیر فشار گذاشته بود؟ پس چطور که بعضی روزنامه‌ها و مجلات منتشر شدند و خیلی هم خوشحال بودند

که از آب‌گل آلود - که نبودن نشریات ملی و معتبر بود - دوسه تا ماهی (تیراژ) بیشتر بگیرند و عجیب‌تر، آن دو مجله‌یی بودند که پیدا بود بعد از چاپ «تهران مصور» دست به‌کار شده و سوژه روی جلد شما را چاپ کرده بودند. این دیگر... مضاعف است. راستی چرا؟

تهران مصور - برادران عزیز! ما تنها می‌توانیم به‌سئوال- هایی پیرامون مجله خودمان پاسخ بگوئیم، هرکس مسئول اعمال خویش است، پیداست اگر همه، آگاهی‌ شما را داشته باشند، هر دو گروه پاداش و کیفر خود را خواهیم گرفت. اگر نه...

دو چاپ

چندتن از خوانندگان، توجه کرده بودند به این که شماره نخست دوره تازه تهران مصور که با تاریخ ۸ آذر هفته پیش منتشر شد، در دو نوع و با دو چاپ مختلف بود، و علت را پرسیده بودند به‌تصور این که سانسور و یا چیزی شبیه به این در کار بوده است.

تهران مصور - با سپاس از توجه‌تان. نه، سانسوری در کار نبود. نزدیک دوماه اعتصاب کردیم و مجله آماده‌یی را انتشار ندادیم تا زیر بار سانسور نرویم، تیراژ بالای شماره اول ما را به دو چاپخانه کشاند:

صبح امروز و افسست. و طبیعتاً در چاپخانه دوم کمی تغییر فرم دادیم در جهت بهبود شکل مجله.

روی جلد

تصاویری از شادمانی ملت در روزی که شاه از ایران رفت. مردم این را به‌عنوان تیری برای تلاش‌هایشان تلقی کردند.

درباره شماره گذشته یادآوری کنیم که پوران صفری و فرزین خسروشاهی و نصرالله شیبانی سه تن از هنرمندان جوانی بودند که از عکسهای آنان در آلبوم استفاده شد.

صاحب امتیاز و مدیر مسئول عبدالله والا

هفته‌نامه مستقل سیاسی

و اجتماعی

شماره مسلسل ۱۶۰۹

نشانی، وقت، خیابان لاله‌زار، گراند هتل

تلفن ۳۱۳۸۳۸ - ۳۱۳۸۳۹

آگهی‌ها ۳۱۱۵۱۵

سر دبیر مسعود بهنود

معاون تحریری سیروس علی‌نژاد
معاون فنی حسن نکویی

دبیر صفحات جهان شهلا شریعتمداری

دبیر عکس کاوه گلستان

عکسها از محمد صیاد

کاریکاتور کامبیز درم‌بخش

مدیر داخلی فتح‌الله والا

حروفچینی محمد شریف

چاپ صبوریان

مونتاژ و فیلم هاشمی، مجلسی

صحافی خیرمندی

آگهی‌ها صالحی

شهرستانها خانلر حشمت

چاپ شرکت افست (سهامی عام)

تلفن: ۳۵۲۵۵۹ - ۳۵۲۶۱۶ - ۳۵۲۷۶۹

تهران مصور

جلد ۱ - شماره ۴ - سال ۱۳۵۷



این شماره سوم، تهران مصور، در دوره تازه با همکاری این قلم و یاران یکدل است.

تا اینجا را، چنین درمی یابیم، که غلط نیامده ایم. از محبت هایتان که امیدوارمان می دارد، چنین پیداست.

در این آغاز راه، که هنوز در پیچ و خمهای نخست آنیم. یکباردیگر میعادسختی قلم را با یکدیگر تکرار کنیم. نه برای آن که شعاری داده باشیم که شعار زندگی را این روزها، هر لحظه در خیابانها می شنویم، بل از آترو که ایران ما، وطن ما، که بی

آن «یک تن از ما مباد» در وضعیتی است که بی تفاوتی و سکوت بدترین و نابخشودنی ترین گناه هاست - عقوبت آن زیستن دسرزمینی نه آنچنان که می خواهیم.

حرمت قلم به اینست که در خدمت همگان باشد؛ نه در خدمت صاحب آن، تا هر چه همه بگویند را تکرار کند - به قصد شنیدن: آفرین - زمان، دیگر زمان «آفرین» و «صد آفرین» گذشته است. زمان گفتن واقعیت های تلخ است که «برشیرین دارد». ما در تهران مصور، با تکیه بر مسئولیت های قلم: حرمت قلم، شان قلم آنرا به جولان

می آوریم.

این گروه، تا در بر این باشنه می- چرخد، در خدمت است و نه در نبود آن. از این هفته با یاری گرفتن از قلم چند تن از یاران - بزرگ پورجعفر و همکاران سیروس علی نژاد - و گستردن بخشی «ایران» و افزودن بر «زیر ذره بین» - صفحه کهنسال تهران مصور - سعی در انعکاس رویدادهای ایران کرده ایم. بازگشت استاد، حسین مهری را به میهن نیز به فال نیک می گیرم. سردبیر

۱۴ جهانخواران در کمین اند

مسعود بهنود تحلیلی وارد از مسائل ایران در ارتباط با مسائل جهان. بر این پایه که نه از بیرون نگرستن به جنبش قرآن را یک عامل دیگر انگیزته دیدن صحیح است و نه از داخل نگاه کردن و مبانی داخلی جنبش صرفا تکیه کردن.



۳۵ تضادها و کم و کاستی های قانون اساسی

بزرگ پورجعفر در یک نگاه تناقض های قانون اساسی را برشمرده است. نیز تغییراتی که در طول سالها قانون اساسی به سود مرتجعان حاکم به خود دیده است. این باب تازه ای برای نگاه به چند و چون قانون اساسی است.

۲۴ حزب فقط حزب الله نیست

قیام ایران برای آن نبود که دستبندها عوض شود، پوزبندها عوض شود، قیام برای آن بود که دیگر دستبندی نباشد، پوزبندی نباشد. دیگر کسی نتواند بگوید: «این است و جز این نیست»، برای آن نبود که زیر فشار هم شعار واحدی بدهند.



این مقاله حسین مهری است نویسنده و روزنامه نگار سرشناس و جراتمند که همواره در دوره اختناق هم حرفهای خود را زده است.

۳۵ آلبوم روزهای فریاد و شادی

تعبیر می کنید که چرا عنوان روزهای فریاد و مرگ به فریاد و شادی بدل شده است. این تغییر از آنروست که در هفته ای که گذشت مردم یک روز شاد و پرشور داشتند. روز رفتن شاه و نیز خبر داده اند که حضرت آیت الله العظمی خمینی روز جمعه از پاریس پر- می گردد. بدین مناسبت فریاد و مرگ به فریاد و شادی بدل شده است.



از یک دیکتاتوری به دیکتاتوری دیگر؟

عنوان سرمقاله این شماره است از عبدالله والا. او باتکیه به آنچه در پنجاه سال اخیر گذشته و پیشینی ها و بیشش دکتر محمد مصدق و آنچه دیدیم در گذشته اتفاق افتاد، بیم آن دارد که به دمکراسی که قیام ملت برای آن است نرسیم.



۵۹ جهش بزرگ چین بسوی خارج

سیاست خارجی چین، در این سالها، همواره از سوی اندیشه گران مورد انتقاد بوده است. چین آیا متحد تازه آمریکا است برای سرکوبی مردم کشورهای جهان سوم؟ در این کشور- قاره چه می گذرد و نگاه آن به کدام سو است؟ این گزارش خواندنی از وضع و حال و کار و سیاست چین است.



اربعین، روز بزرگی بود. روزی که به قلم نمی‌آید، روزی که توصیف نمی‌توانش کرد. چشم نیز از دیدن همه آن عاجز بود. بزرگتر از آن که هم آن را بتوان دید یا شنید. به مثابه رود خروشان بود که سرچشمه معینی نداشت. جویبارها از اطراف تهران، از همه جای تهران سرازیر شده بود و در مسیر شاهرضا - آیزنهاور رود با عظمتی ساخته بود. رودی که در آن انسان، شعار و تفکر سیاسی جریان داشت. ملتی می‌رفت تا گامی در جهت سرنوشت خود رقم زند و آینده خود را بسازد.

اربعین، انگار روز رستاخیز بود، محشر بود، محشر کبری. آدمها پلاکاتها و عکسها در يك صف عظیم، به رژه ایستاده بودند. هرگز لشکری به این عظمت، در يك روز، به جنگ برنخاسته است! عکسها بزرگ و کوچک، بر علمهای چوبین، بر سر دستها بلند بود. پلاکاتها رنگارنگ، رنگارنگ در ظاهر و در باطن، جلوه تظاهرات را دوچندان می‌کرد. بلندگوها با همه خش‌خش خود شعارهای مردمی فریاد می‌کردند و جماعت دم می‌گرفت. سرودها یا سرودواره‌ها، بیشتر از همیشه، جای خود را باز کرده بود. اژشبیاد که مردمان نام آن را به میدان آزادی تغییر داده‌اند، تا میدان فردوسی، سرودها، یکنواخت، از زبان زنان و مردان تکرار می‌شد. زنان با چادرهای سیاه، در صف‌های جداگانه، با زنجیری که از دستهای جوانان در دوروبر آنان کشیده شده بود، آهسته و نازکانه می‌چیدند و سرود حماسی می‌خواندند و مردان و بویژه جوانان در دسته‌های منظم آنان را یاری می‌کردند.

شعارها اغلب رنگ مذهبی داشت و جای جای با مفاهیم سیاسی و گاه ملی آمیخته می‌شد. این طبیعی بود، زیرا، راه‌پیمایی به دعوت جامعه روحانیت تهران صورت گرفته

بود، و از پیش شعارها معین شده بود و حتی هدف آن را جامعه روحانیت تهران در اطلاعیه‌ای تایید و تحکیم خواست ملت ایران (تأمین استقلال و تمامیت ارضی و آزادیهای فردی و اجتماعی و برقراری جمهوری اسلامی تحت رهبری آیت‌الله العظمی خمینی) اعلام کرده بود. از این‌رو «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» بیشتر از دیگر شعارها فریاد می‌شد، اما این به مذاق همه گروهها خوش نمی‌آمد و بسیار بودند کسانی که این شعار را نمی‌دادند و در برابر فریاد دیگران خاموشی برمی‌گزیدند.

جبهه ملی

پیش از هر چیز بگوئیم که جامعه روحانیت تهران، این راه‌پیمایی را از طرف خود، با همکاری جمعیت‌های ملی اعلام کرده بود. جمعیت‌های ملی بسیاری در این تظاهرات عظیم سهیم بودند اما از جبهه ملی که تا چندی پیش نامورترین این سازمانها بود، خبری نبود، یا اگر بود چندان ناچیز بود که به چشم نمی‌آمد. (براستی آیا از جبهه ملی دیگر چیزی مانده است و آن را هنوز باید از سازمانهایی پنداشت که در نهضت ایران نقش دارند؟ به نظر چنین نمی‌آید!) عکس‌های مصدق بود. بزرگ و کوچک، اما زیاد نبود. انگار پاسداری این بزرگمرد تاریخ ایران را باید از این‌پس به‌عهده دیگر سازمانهای ملی گذاشت که جبهه ملی از پس همین یک کارهم بر نمی‌آید.

در ۲۲ اسفند بود که به این سیل خروشان پیوستیم. زیر پلاکاتهای سازمان ملی دانشجویان ایران. شعارهای آن متفاوت بود: «اتحاد، اتحاد، ضرورت انقلاب»، «بیداری سیاسی حافظ انقلاب است»، «دانشگاه سنگر آزادی است»، «درد بر خمینی مجاهد - سلام بر فدائی، درد بر مجاهد» و از این دست.

این شعارها، انگار تصویب شده نبود. به هر حال جماعت دوروبر، با آنها سرسازگاری نشان نداد. ریختند و برهم زدند: حزب فقط حزب الله، رهبر فقط روح‌الله. جمعیت زیر پرچم سازمان ملی دانشگاهیان، اندکی مقاومت کرد با سکوت یا با شعار: «درد بر خمینی مبارز» و همیسطور: «تفرقه، تفرقه، سلاح دشمنان است.» اما کاری نبود. فریاد حزب فقط حزب الله از چهارسو می‌آمد و جمعیت را زیر فشار می‌گرفت. فریادکنندگان به داخل صف رخنه کردند و نگذاشتند شعاری جز آنچه خود می‌خواهند داده شود. جمعیت خواست به مقاومت برخیزد، اما یکی از کسانی که به قصد برهم‌زدن آمده بود و شعار حزب فقط حزب الله می‌داد، کاردی برکشید و زنی از بیم گریخت و کسی از میان جمعیت به طعنه گفت یکباره بگوئید حزب فقط رستاخیز و ما را خلاص کنید. جمعیت دیگر رمقی نگرفت و پلاکاتها بدست دیگران افتاد و اگرچه سر پا ماند اما دیگر ماهیت و هویت خود را از دست داده بود.

به دیدن دیگر دسته‌ها رفتیم. هر آنکس که موافق شعار بلندگوها بود، کیف تمامی می‌کرد و بگوئیم که اکثریت نیز با آنها بود، اما در این روز، به نسبت تأسوعا و عاشورا، جمعیت تماشاجی بسیار شده بود. آنها در پیاده‌روها، همانند کسانی که برای دیدن آمده‌اند، حضور داشتند، اما بی‌تردید در تظاهرات شرکت نداشتند. این، و نیز مقاومت‌هایی که این‌سو و آن‌سو دیده می‌شد و تنوع شعارها که گاه جرات فریاد کردن آنها یافت می‌شد، همه و همه از کیفیت بهتر این تظاهرات نسبت به تظاهرات روزهای تأسوعا و عاشورا حکایت داشت. در مجموع

می‌توان به این نتیجه رسید، که نهضت رشد داشته است. تضادها رشد کرده است و از

تظاهرات اربعین و رشد کیفیت جنبش

صف سازمان ملی دانشگاهیان را از هم پاشیدند
زیر عنوان «لزوم نابودی کمونیسم» می‌خواستند
عده‌ای را با ماشین زیر بگیرند

می‌شود و گویا از این پس برخوردها بیشتر و عمیقتر خواهد بود. تأثیر و عینیت اعتراض‌هایی که در هفته گذشته، در مطبوعات، نسبت به نادیده انگاشتن سهم بسیاری از مردم در جنبش شده بود، به وضوح در جمعیت دیده می‌شد. نیز می‌توان گفت که این جمعیت یک میلیون نفری و بیشتر، اگر در تظاهرات بزرگ پیشین، یکبارچه بود و یک هدف را دنبال می‌کرد، اکنون پس از برآمدن آن هدف خاص، در بدست آمدن هدفهای نهایی با خود نیز جدلها و جدالهایی دارد. این منظور، بویژه در جمله‌ای که یکی از تظاهرکنندگان، زهمه می‌کرد چهره می‌نماید: «جو طوری است که نمی‌توان نفس کشید.» و مقصود آن بود که دمکراسی رعایت نمی‌شود و آزادی دیگران پامال می‌گردد. کسی دیگر به شکوه می‌گفت که «خدا، قرآن، خمینی» اصلا شعار ملی نمی‌تواند باشد، پس سهم «مردم» و «میهن» کجا رفت؟ و می‌گریید که: انگار اصل ماجرا مردم و میهن نبودند!

کانون مستقل معلمان

گروهی از شکوه‌گران و ناراضیان زیر پلاکتهای کانون مستقل معلمان جمع شده بودند. به آنها در خیابان شاهرضا، مقابل دانشگاه رسیدیم. (انجمن اسلامی معلمان ایران هم برای اولین بار اظهار وجود کرده بود و در جای دیگری پلاکاتی داشت) در میان آنها معلم، دانشجو، محصل، کارگر و زندانی سیاسی ... بودند. حکایت می‌کردند که چدیدار به طرف آنها حمله شده ولی توانسته‌اند با سکوت، جمعیت خود را حفظ کنند. نیز می‌گفتند که در فاصله کاخ - وصال چندتن از روحانیان به هواداری آنها برخاسته و آنها را از تعرض مصون داشته‌اند. در برابر دانشگاه، آنها دستهای خود را، به

نشانه اتحاد، بالای سر نگه‌داشته بودند و سکوت اختیار کرده بودند. چندتنی از چندسو، شعار می‌دادند: حزب فقط... صف مجاهدین راستین خلق ایران با آم‌بزرگ خود، قلمدوشی آنها، در طرف دیگر خیابان در حرکت بود. سکوتشان برانگیزاننده بود و مظلومیتی را می‌رساند. سه صف زنجیروار نشان‌دهنده آن بود که سخت از خودحراست می‌کنند و نیز می‌رساند که سخت مورد حمله‌اند. در بین کسانی که در زنجیر صف ایستاده بودند، زنی نیز به چشم می‌خورد که مردانه مقاومت می‌کرد. شیرزنی بود. جمعیت پس از مدتی سکوت، فریاد برمی‌آورد: اتحاد، اتحاد، ضرورت انقلاب. ولی در ۲۴ اسفند، عده‌ای و از جمله صدائی که از بلندگو برمی‌خواست (یک روحانی) نفاق را به آنان نسبت می‌داد. در فاصله دانشگاه تا ۲۴ اسفند، آنها چندین بار ناگزیر شدند بنشینند. یکبار عده‌ای از مجاهدین طوری در کنار آنها قرار گرفتند که آنها را از گزند مصون دارند. زن و مرد، در این گروه، همراه و هم‌صدا بودند.

در میدان ۲۴ اسفند همگی نشستند تا قطعنامه خوانده شود. ماده به ماده خوانده شد، اما آنان که به تقریب نیمی از میدان را پر کرده بودند، «صحیح است» نگفتند، جز در یک مورد که خود را بالان موافق می‌دیدند. در پایان قرائت قطعنامه، پایان راه پیمانی نیز اعلام شد، اما آنها یکدیگر را به خیابان جمشیدآباد جنوبی دعوت کردند و پس از خواندن قطعنامه متفرق نشدند.

روحانیون و بسیاری دیگر از جانب آنها، این گروه را به تفرق دعوت کردند، وقتی ننهادند. کار بدانجا کشید که در تقاطع خیابان آیزنهاور - جمشیدآباد، یکی از

روحانیون آنان را مزدوران خارجی خواند و از مردم خواست که به آنان ملحق نشوند. غریب آن است که آیت‌الله خمینی، از همگان خواسته بود حتی اگر به او و عکسش اهانت شود، بخاطر آن تشنج ایجاد نکنند.

در میانه خیابان جمشیدآباد نیز، یکی از روحانیون، بوسیله بلندگو، از آنان خواست که متفرق شوند ولی نشدند. سعی برای متفرق کردن آنها ادامه داشت تا آنکه یک زن چادری، از بیرون جمعیت به کسانی که شعار حزب فقط حزب الله می‌دادند، تا گروه را متلاشی کنند، تاخت، و کار آنان را غیردموکراتیک خواند و آنها از کار خود دست برداشتند. جمعیت راه افتاد. باشعارهای دلخواه خود و چون سیلی شد که وقتی به خیابان اردشیر بابکان رسید، به حدود ۳۵ تا ۵۰ هزار نفر رسیده بود.

بر بالای سر این عده عکسهای آیت‌الله خمینی، آیت‌الله شریعتمداری، خسرو روزبه، خسرو گل‌سرخ، صمد بهرنگی در اهتزاز بود. به نوشته یکی از روزنامه‌ها، نهایت سخت‌گیری و کارشکنی توسط گروه حزب فقط حزب الله برای این عده انجام گرفت و حتی به زنان بی‌چادر اهانت کردند و بروی آنان رنگ پاشیدند و در خیابان جنوبی دانشگاه یک وانت بار کوشید زیر لوای «لزووم نابودی کمونیسم» آنها را زیر بگیرد. این گروه سرانجام موفق شد قطعنامه‌ای صادر کند. یک قطعنامه فراگیر که در یک نظام دموکراتیک، بسیار بیشتر از قطعنامه‌های معمول باید هوادار داشته باشد. ■



رادیو تلویزیون، پس از ۷۰ روز اعتصاب

رادیو تلویزیون، سازمانی که همپای رفیب بدارش، وزارت فرهنگ و هنر، درسالهای اختناق رتدی سرحالی داشت. چنانکه اینک نزدیک ۹ هزار کارمند دارد و چند ده ساختمان و شرکت و واحد وابسته که شامل تئاتر و سینما و استودیو فیلمسازی و جشن های گونه کون، مراکز هنری برای موسیقی اصیل، باله، کودکان و... دارای نمایندگی های تشریفاتی و هم خبری در خارج از ایران و مراکز بزرگ در شهرهای بزرگ ایران، از اواسط دوران حکومت شریف امامی، یک خانه-تکانی بزرگ داشت، یک تغییر روش اساسی.

ماجرا با استعفای رضا قطبی بنیانگذار آن آغاز شد. تنها مدیرعاملی که این سازمان از بدو تاسیس - پیش از آن که رادیو، تلویزیون آموزشی، تلویزیون ثابت را ببلعد، بخود دیده بود. با این تغییر باند قطبی سرگردان شدند، باند جمعریان - معاون سیاسی - فراری، باند محمودی - معاون دیگر - پراکنده، باند هدایت - معاون فنی - آشفته و...

مدتی کوتاه سیروس هدایت قائم مقام وزیر اطلاعات در سازمان بود و ضعیل، تا منوچهر آزمون همه کاره کابینه شریف امامی توانست یکی از بستگان خود دکتر باصرالدین شاه حسینی را در یک انتصاب غیرمترقبه و انتقام - جویانه، به جای قطبی دشمن دیرینه اش بنشاند (ذخیره یی برای روز مبادا؟!)

و این زمانی بود که همزمان با آغاز جنبش مردم، اعتصاب در رادیو تلویزیون برای کسب آزادی بیان آغاز شده بود. شاه حسینی که نخست زیر تاثیر معاون سیاسی جدید سازمان دکتر جهانانی - که او هم یار غار و منصوب دکتر آزمون و سازمان مربوطه بود - در برابر اعتصاب کنندگان جبهه گرفت و شکست خورد، تا به آنان پیوست و مطلوب و منظور آنها شد و در نخستین وهله دکتر جهانانی را از معاونت سیاسی سازمان برداشت، به خواست و

اصرار کارکنان.

نتیجه این وصلت و باضمانت آن از سوی دولت، استقلال تلویزیون و آزادی بیان و تهیه چند برنامه مردمی بود، از جمله فیلمی درباره وقایع دانشگاه و تیراندازیها که در خبر تلویزیون پخش شد و یک برنامه ویژه صفحه اول که بررسی رویدادهای ایران بود و آخرین برنامه مسعود بهنود در تلویزیون! و برنامه یی درباره سانسور مطبوعات از علیرضا میدی.

بخش این چند برنامه - از جمله مهمترین آنها فیلم خبری دانشگاه - بسیاری را ترساند، دست کم یک وزیر را به استعفا رساند و شهردار پایتخت را معترض کرد.

چند روز بعد با پایان حکومت شریف امامی و حضور نظامیان و تانک در رادیو تلویزیون، شاه حسینی که بی نام آمده بود، خوشنام رفت. و مدتی وزیر اطلاعات نظامی - تیمسار سعادت مند - خود آنرا اداره کرد - البته سرپرست سازمان تورج فرازند مفسر قدیمی رادیو و مدیر شبکه اول تلویزیون بود - تا فرازند به عنوان سومین مدیرعامل سازمان رادیو تلویزیون مشغول به کار شد. در یک ماه خدمت او، تمام مدت سازمان در اعتصاب بود، گپگاه روزهای سخت گذراند، روزهای اعتراض و حمله و کتک و دستگیری و عملیات پنهانی که گاه پخش و اخبار را هم در برمی گرفت. گفتگو با اعتصابیون تا نظامیان بودند به جانی نمی رسید.

همزمان با اعلام نامزدی شاپور بختیار برای نخست وزیری، سازمان رادیو تلویزیون و فرازند مدیرعاملش فعالیت چشمگیر را آغاز کردند و این در احوالی بود که اعتصاب پیوسته شد و آن دودستی که به تحریک دکتر جهانانی - حالا معاون اداری و مالی - بوجود آمده بود، از بین رفت، و جز فرازند و معاونش و چندمدیر و چندین تن دیگر، کسی باقی نمانده بود، حتی مراکز شهرستانها و خارج از کشور نیز به اعتصابیون پیوستند.

هرچه فعالیت اعتصابیون و گروه مؤسس اتحادیه کارکنان رادیو تلویزیون - که حالا اجازه ورود به محل کار خود را پیدا کرده بودند - گسترده تر و همبسته تر می شد، فشار بر مدیران افزون می گشت. بطوری که در روزی که پیام شاپور بختیار ضبط و پخش شد، تورج فرازند مدیرعامل سازمان ناکزیر شد خبرهای رادیو را خود بخواند باری، با معرفی وزیران کابینه بختیار فرازند که در روزهای آخر شایع شده بود وزیر اطلاعات می شود، استعفا داد و خواست راهی فرانسه شود که ممکن نشد، در نتیجه با وجود استعفا پاره یی از معاونان - از جمله پاشا سمیعی که در دوران دولت نظامی به معاونت سیاسی منصوب شده بود - و نبودن افراد، رادیو تلویزیون که خبر تلویزیون آنرا به علت خاموشی برق کسی نمی بیند، تنگشان و درهم و مبهم به کار ادامه می دهد و تا لحظه یی که این گزارش نوشته می شد اعتصاب نشکسته بود.

در آخرین روزهای دولت از هاری که اعتصاب و مبارزات کارکنان رادیو تلویزیون که می خواستند سازمان از اشغال نظامیان بیرون آید و مستقل و بی طرف و واقع گرا باشد؛ برنامه دو رادیو و تلویزیون قطع شد و چند روز بعد رادیو تهران - که البته این اواخر تریبون شخصی چند گوینده - خبرنگار بود، برای شعرخوانی و فرستادن پیامهای خصوصی و... - و قرار بود که رادیو تلویزیون بین المللی نیز به این سر نوشت دچار آید که با وساطت دولتیان و این استدلال که خارجیان در روزهای اعتصاب و تعطیل، به دلایل بی شمار تنها تفریحی که دارند تلویزیون یا رادیو است. ماند.

بدین ترتیب اینک نزدیک ۸۰ روز است که تمام بخش های دستگاه عریض و طویل رادیو تلویزیون و توابع از کار افتاده و تنها پخش با آخرین رمق هایش با چندتن که بیشتر مدیران و افراد فنی اند، مشغول کار است و تمام برنامه های تولیدی متوقف مانده

است.

در روزهای جنگ و گریز با نظامیان، محل اجتماع کارکنان عتصابی که به سازمان راهشان نمی دادند، پارک پهلوی تلویزیون بود، آنهم دائم با حملات گازانبری ماموران پراکنده می شد، ولی جالب است که تمام خانه های اطراف، کارکنان تلویزیون را پناه می دادند و هم بورژواهایی که برخیزد از فروشگاه بزرگ پهلوی مشغول بودند. اما با اینهمه درگیری، کتک و بازداشت کم نبود. و زیر فشار شدید نظامیان دوبار نیز تلویزیونی ها در بهشت زهرا اجتماع کردند! ■

جنبش،

آهسته آهسته به حرکت افتاد

مروری بر رویدادهای يك سال ایران



در يك سال اخير، حوادث در ایران، چندان به سرعت و پی در پی اتفاق افتاده است که هیچکس اسها را در یاد ندارد و در يك مراجعه باورنکردنی می نماید. اغراق نیست اگر گفته شود، حوادث به تندی باد می آیند و می گذرند و هر روز خود آيستن حوادث تازه ای است. نگاهی به تاریخ وقایع و حوادث يك سال اخير عبرت آموز است:

۱۹-۱۷ دی ۱۳۵۶-تظاهرات

خونین در قم در پشتیبانی از آیت الله خمینی.

۲۹ بهمن -تظاهرات بزرگ تبریز که در آن اغلب بانکها طعمه آتش شد و بسیاری کشته شدند.

اسفند و فروردین (۱۳۵۷)- تظاهرات قم و تبریز به شهرهای دیگر مانند تهران، قزوین و یزد کشیده شد.

۱۱ اردیبهشت-تهران برای نخستین بار صحنه تظاهرات بر علیه دستگاه ظلم و استبداد شد.

۱۷ خرداد - ارتشبد نصیری رئیس ساواک از پست خود برکنار شد و سپهبد ناصر مقدم جانشین او گردید. ارتشبد نصیری چند روز بعد به سمت سفیر ایران در پاکستان منصوب باشد.

۲۱ مرداد - در اثر تظاهرات شدید در اصفهان، حکومت نظامی برای مدت يك ماه در آن شهر برقرار شد .

۲۸ مرداد - سینما رکس آبادان در آتش سوخت و در آن بیش از ۵۰۰ تن کشته شدند.

۵ شهریور - دولت آموزگار و دارودسته اش معزول شد و مهندس شریف امامی به نخست وزیری رسید.

۱۶ شهریور - تظاهرات بزرگ سیصد - چهارصد هزار نفری در تهران.

۱۷ شهریور - پگاه رادیو ایران اعلام کرد که در ۱۲ شهر- تهران، تبریز، قزوین، کرج، مشهد، قم، اهواز، کازرون، شیراز، جهرم، آبادان و اصفهان حکومت نظامی مستقر شده است. اما مردم بی خبر که خود را برای تظاهرات آماده می کردند واز ۷ صبح در میدان ژاله جمع شده بودند، قتل عام شدند.

۹ مهر - تهران، تبریز، اصفهان، شیراز و قم دست به اعتصاب عمومی زدند و به دولت عراق که با ایت الله خمینی سر ناسازگاری داشت اعتراض کردند.

۱۸ مهر - حضرت آیت الله خمینی، پس از تبعید از عراق وارد پاریس شد.

۱۹ مهر - مطبوعات بزرگ

بایتخت دست به اعتصاب زدند.

۹ آبان - اعتصاب کارگران صنعت نفت آغاز شد. کارگران خواستار، لغو حکومت نظامی و آزادی کلیه زندانیان سیاسی بودند. این اعتصاب بزودی سراسر مملکت را فرا گرفت و هنوز ادامه دارد.

۱۳ آبان - ازکشتار دانشگاه تهران فیلمبرداری شد و شب هنگام از تلویزیون پخش گردید و این، چند روز پس از آن بود که کارکنان رادیو تلویزیون در پی اعتصابی موفق، سرنوشت سازمان خود را در دست گرفته بودند.

۱۴ آبان - تهران صحنه تظاهرات بیشتر مردم شهر قرار گرفت و بسیاری از ادارات، هتلها، بانکها، و ساختمان وزارت اطلاعات و سفارت انگلستان به آتش کشیده شد. بر اثر این تظاهرات شریف امامی استعفا داد.

۱۵ آبان- شاه برای ملت پیامی فرستاد و دولت نظامی ارتشبدانزهارى را بر سر کار آورده، همزمان با انتصاب دولت نظامی واحدهای بزرگت مطبوعاتی اشغال شد و اعتصاب مطبوعات آغاز گردید.

۱۱ آذر - با شروع ماه محرم- بانگ الله اکبر از پشت بامها بعد از ساعات حکومت نظامی برخاست و مردم اعتراض شبانه خود را علیه دولت و حکومت نظامی آغاز کردند.

۱۹ و ۲۰ آذر - بزرگترین تظاهرات تاریخ در ایران برپا شد و تنها در تهران حدود ۲ میلیون نفر و در سراسر کشور حدود ۸ میلیون نفر دست به تظاهرات زدند.

شنبه ۱۶ دی - دولت شاپور بختیار روی کار آمد و همزمان با آن اعتصاب ۶۱ روزه مطبوعات شکست. آزادی قلم در اثر مبارزه پی گیر واصل که ملت ایران بان همگام بود، به دست آمد.

یکشنبه ۱۷ دی - اعلام عزای عمومی از سوی جبهه ملی ایران دوشنبه ۱۸ دی - اعلام عزای عمومی از سوی پیشوایان مذهبی

حرف آخر بختیار

جان متاعی است که هر بی‌سروپائی دارد



تعاونی‌های اسلامی را مردم از خود می‌دانند. دو مورد که به آتش کشیده شدند، پیش از آن



است. این راه‌پیمایی‌های مختلف و شعارهای خسته‌کننده توأم با تهدید و ارعاب برخلاف روح دمکراسی و آنچه که مردم این آب و خاک خواهان آن هستند می‌باشد مجلسین و قانون پیش‌بینی نموده عمل خواهند کرد و تلفن‌های تهدیدآمیز و آتش‌زدن خانه‌های مردم به وسیله عناصر فرصت‌طلب و تطمیع شده تردیدی در روح استقامت و نبردهای آنها به وجود نخواهد آورد.

انقلاب ایران برای آنکه به ثمر رسد و یک دمکراسی مرفعی و با الهام از تعالیم عالی اسلام به‌وجود آورد احتیاج به آرامش و کار دارد.

من می‌دانم که اکثریت مردم کشور از این اعتصاب‌های بدون هدف و برنامه به ستوه آمده‌اند. من می‌دانم که تمام روشنفکران و مومنان، تمامیت و استقلال این کشور آرزوی برچیده‌شدن همه‌ها و برادر کشی‌ها را دارند. من ایمان دارم که هر کس دانسته یا ندانسته این اعمال خسونت آمیز و بی‌بند و باری جوانان را تشویق می‌کند دشمن ملک و دین است.

من ایمان دارم که اصول حکومت مردم بر مردم فقط وسیله دمکراسی امکان‌پذیر است و این آن چیزی است که سالیان دراز ملت ایران از آن محروم بوده است. حال که این امکان بوقوع پیوسته، عده‌ای با برنامه‌های حساب شده که از خارج از مرزها الهام می‌گیرند، و عده‌ای از روی خودخواهی و کینه‌توزی نمی‌خواهند بگذارند که موجودیت و وحدت ایران عزیز باقی بماند تا مردم بتوانند با نیروی لایزال کاروکارگر از کشورشان یک جامعه مرفعی آزاد متدین بسازند.

آنچه را که من موظف هستم به عموم شما هموطنان عزیز می‌گویم آن است که این اغتشاشها که بطور تصنعی ادامه دارد، با اصل انقلاب و خواست‌های اولیه مردم ایران بکلی متفاوت است. من در هیچ صورتی سنگر قانون اساسی را خالی نخواهم کرد و یک وجب از این خاک هم برای من ارزش تمام کشور را دارد و در راه پاسداری از آن و تمامیت و یگانگی کشور خود به قول شاعر می‌گویم:

جان متاعی است که هر بی‌سروپائی دارد.

شاپور بختیار، نخست‌وزیر ایران، آخر وقت یکشنبه، پس از آنکه خبر آمدن آیت‌الله‌عظمی خمینی به تهران قطعی شده، دریامی که به عنوان «حرف آخر» می‌توان تلقی کرد به ملت هشدار داد که اغتشاشات ۶ ماهه اخیر از تمام آنچه دزدان و تبه‌کاران بر سر این مردم آوردند، بیشتر زیان به مملکت زده است و از روزنامه‌ها با تاکید «این آخرین بار است» خواست که نسبت به ارتش و افراد کشور توهین نکنند.

پیام شاپور بختیار که تندترین سخن او در مدت نخست‌وزیریش بود به این شرح است:

بختیار در پیام خود گفت مردم عزیز ایران، از این که نخست‌وزیر شما بیش از حد اعتدال مزاحم شما می‌شود پوزش می‌طلبم. ولی وضع کشور عزیز ما آنچنان مورد تهدید قرار گرفته و عناصر غیر مسئول و ماجراجو آنقدر خیالهای باطل در سر می‌پروراند که لازم دیدم همگان را از چگونگی اوضاع روشن نمایم دولت کنونی به شهادت رفتار و اعمال خود و برطبق برنامه تقدیمی به مجلسین تمام تعهدات خود را یکی بعد از دیگری انجام می‌دهد.

کلیه زندانیان سیاسی آزاد شده‌اند و مقرر گردید که با وجود سوء استفاده مسلم از آزادی، بعضی از روزنامه‌ها که ۲۵ سال مزدور دولت‌های فاسد بودند با انتشار آکا‌زیب و تحریک احساسات و به منظور ازدیاد تیراژ شروع به مسموم نمودن اذهان عمومی کنند. آنچه را که نسبت به شخص من بگویند و یا بنویسند در زیر سطح نفرت و بی‌تفاوتی من باقی خواهد ماند، ولی ادامه اهانت و اتهام به ارتش یا افراد دیگر کشور بدون پاسخ نخواهد ماند و من برای آخرین بار تقاضا می‌کنم که پیش از درج مطالب با عقل سلیم به صحت و ثقم آنها توجه شود تمام اراجیف و شایعات استعفا من و خالی کردن سنگر مقدس قانون اساسی و حرکت به سوی مجهول مطلق بی‌اساس است خسارات و زیان‌هایی که طی ۶ ماه اخیر در اثر اعتصابات کم‌کارها به اقتصاد کشور وارد شده است، از آنچه تبه‌کاران و دزدان در ۱۵ سال اخیر بر پیکر این کشور وارد آوردند بیشتر است.

این اغتشاشات برای برانداختن کشور



تحصن در کیهان

مطبوعات سخت گرفتار شده‌اند. جنگیده‌اند تا آزادی بدست آورند و بی طرفانه خبرها و رویدادها را منعکس کنند، اما نتوانسته‌اند. از سانسور دولتی خلاصی یافته‌اند، به اختناق ملی رسیده‌اند. از دست ماموزان رها شده‌اند و به دست نمایندگان گروههای فکری خاص افتاده‌اند. روز شنبه چندتن از اینان در روزنامه کیهان متحصن شدند و قصدشان این بود که از انتشار خبرهای مربوط به گروههای غیرمذهبی جلوگیری کنند.

یکی از دوستان مطبوعاتی می‌گفت: گویا ضروری است که نزد آیات عظام برویم و وضع و حال خود را بازگویم. اگر دیروز ماموران تهدید می‌کردند که بازداشت می‌کنند، امروز مذهبی‌ها تهدید می‌کنند که تحریم می‌کنند. این مطبوعات چه نوع مرغی هستند که باید هم در عروسی سرشان را برید، هم در عزاء.

شگفت این است که نیروهای هوادار دمکراسی، چون در روز شنبه از تحصن عده‌ای در روزنامه کیهان باخبر شدند، در يك گروه بزرگ چهار هزار نفری بسوی آن حرکت کردند تا از نویسندگان و خبرنگاران کیهان، آزادی و بی‌طرفی قلم را خواستار شوند، اما در نیمه راه بوسیله گروههای مذهبی پراکنده شدند.

آیت‌الله طالقانی

يك مرد استثنائی، كه روزگار درازی را در مبارزه و در زندان گذرانده است. مرد همه‌ی روزها و اینك در روزهای پیروزی و هیجان ناشی از آن. این آیت‌الله طالقانی است كه با فروتنی شگفت‌آور خود و با متانتی ویژه، آرام می‌کند، تشكك می‌بخشد و با تن نحیفش كه آثار سالهای زندان و شكجبه درآنست، رهبری می‌کند.
اورا قدر بنهیم.

قصد سوزاندن

تظاهر کنندگان

تظاهراتی كه در روز اربعین بوسیله گروههای غیرمذهبی صورت گرفت، روز بعد نیز ادامه یافت. گروهی در دانشگاه به راه افتادند با سرود:

اتحاد، اتحاد، اتحاد. ای ملت اتحاد. ما با هم متحد می‌شویم، تا بركنیم ریشه استعمار، درود. درود. درود. درود برخیمینی.

آنان محوطه دانشگاه را دور زدند - البته بر دوسر و مزاحمت - و به خیابان شاهرضا درآمدند و از آنجا حرکت خود را ادامه دادند گفتنی آن است كه در مسیر این تظاهر کنندگان همواره مردم با گل و شیرینی از آنها استقبال كردند و عده آنها هر لحظه افزایش یافت و اگر چه چند بار، چند طلبه، در سخنرانی‌هایی كه بوسیله شعارهای حزب فقط حزب‌الله حمایت می‌شد، خواستند از ادامه راه‌پیمایی آنان جلوگیری کنند، اما موفق نشدند. این را نیز بگوئیم كه مخالفان آنها به كارهای ناشایستی دست زدند. مثلاً با ریختن بنزین بر سر راه آنها - به قصد آنكه با كشیدن يك كبریت و آتش زدن يك سیگار، همه آنها را بسوزانند. همچنین با كشیدن تیغ كت آنها را از پشت پاره می‌كردند و سرانجام وقتی هیچك از این كارها موثر نیفتاد رسماً به‌جان آنها افتادند و با كتك و ناسزا و فحش آنها را پراكنده كردند.



د پاسداری می‌کنند، تا وضعی شبیه ان یکی



این آخرین تصویر ایت الله عظمی خمینی است که صبح شنبه ۳۰ دی در پاریس گرفته شده است

و اینک مرد بزرگ، باز می گردد

قهرمان همیشه قهرمان است ، بزرگ همیشه بزرگ. حتی اگر این یا آن نپسندند، نام آیت الله خمینی در تاریخ ایران ماند. آنچنان که نام مصدق، امیرکبیر، آنچنان که نامهای بزرگ در حافظه ملتها می ماند خمینی که اینک نامش بی تکبیر بزرگان کسی نمی نشیند. همیشه بزرگ بوده است. ملت ، جمعه صبح ، به ستایش همی آن روزهای استقامت و دوری از وطن، به ستایش همی آن بزرگواریها که در رهبری یک جنبش اصیل در وجود اوست، با همه وجود به پیشواز می رفت.

جمعه به پیشواز «جان دور از بدن» می رویم، او، اینک روح انقلاب ایران است. ما، به عنوان انسانهایی که کوچکترین نقیصه را در این قیام که قیام مردمی بود. نه از آن پیش ساخته های پناگونی- باتمامی قلب با تمامی صمیمیت انسانی خود به پیشواز می رویم. به پیشواز مرد بزرگی که ایران امروز چشم و دل به او دوخته می رویم و آزادی از دست داده را طلب می کنیم.

آزادی قلم، آزادی بیان، آزادی نما هرکه سخنش را بگوید و مردم فرصت انتخاب داشته باشند، آن تعالی مطلوب است که منظور و مقصود اسلام است و بی تردید آیت الله خمینی، آن را از ما دریغ نخواهد داشت. و این شأن مردان بزرگ است، و شأن خمینی است و شأن ایران است.

نام ایران بزرگ باد و نام همه آنها که شهید شدند و نام همه آنها که به ایران می اندیشند به ایران بزرگی می دهند و نامت بزرگ، خمینی، مرد بزرگی ها

وای از آن شب زندان قصر

اسامی و رفتند که اسامی را بیاوردند و نیاوردند و نمی دانم که نبود یا حقه ای در کار بود. مردم پس که دروغ شنیده اند، سخن نمایندگان و کلا را هم که برآستی در راه آزادی زندانیان زحمت بسیار کشیده اند، باور نمی کردند.

سرانجام زندانیان را آزاد کردند. چه لحظاتی بود. تاریخ از این لحظات کمتر بیاد دارد. هزاران نفر زندانیان را بر سر دستها بلند کرده بودند و فریاد می کردند: سلام برفدائی، درود برمجاهد. اما گروههای مذهبی در اینجا هم بیکار ننشستند و سعی کردند شعار را بدینسان تغییر دهند: سلام بر خمینی - درود برمجاهد. هواداران چریکهای فدائی بسیار بودند و فریاد کشیدند: ایران را سراسر سیاهکل می کنیم.

زندانهای برخی سرحال و شاد و خندان بودند و بویژه یکی از آنها، از فرط شغف در پوست نمی گنجید و همچنانکه بر سر دستها بود، همچنان می خندید. اما برخی پیدا بود، رمق چندانی نداشتند و تحمل آنهمه جمعیت را با آنهمه شعار و فریاد نمی توانستند کرد. بیمار بودند و کم حوصله، وزودتر به خانه های خود رفتند.

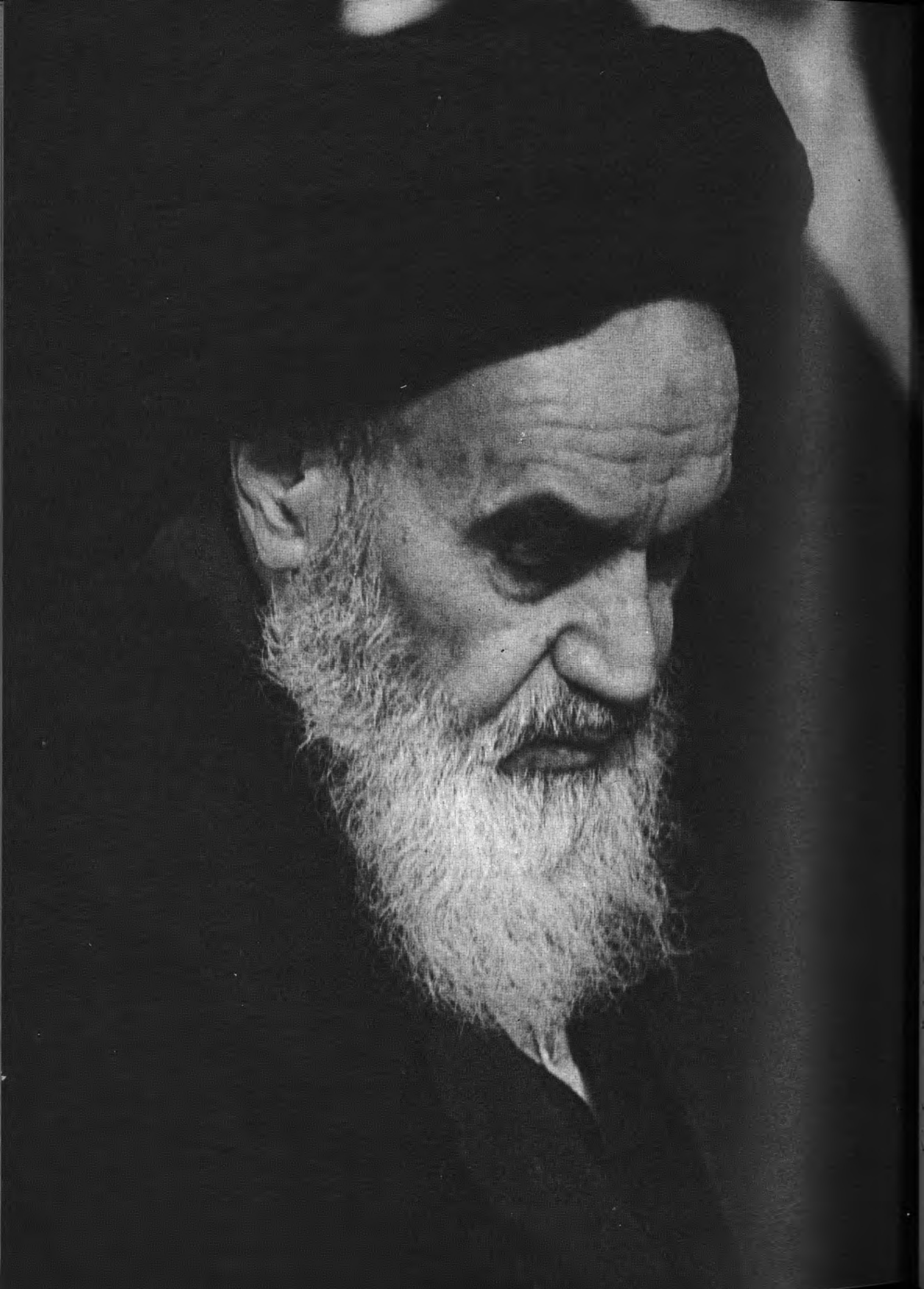
در این میانه زیباتر از همه، کار زندانیان سابق بود که وقتی رفقای خود را می دیدند سر از پا نمی شناختند و بوسه ها بود که ردو بدل می شد و در آغوش کشیدند. ■

شنبه شب، میدان زندان قصر، شاهد یکی از باشکوهترین و بی قرارترین شبهای خود بود. هزاران نفر در میدان گرد آمده بودند و در انتظار آزادی فرزندان پاک میهن بودند، با فریاد درود بر فدائی، سلام برمجاهد. زن و مرد و پیر و جوان، یکدل و یک زبان، لحظات انتظار را با شعارهای برضد استبداد گذراندند. نگهبانان و زندانبانان که بر بالای زندان سنگر گرفته بودند، به یقین هرگز چنین روزی را ندیده بودند. پس از ساعتها انتظار نمایندگان آیت الله طالقانی و کانون و کلا، از بلندگو سخن گفتند و مژده دادند که تا چند دقیقه دیگر زندانیان آزاد خواهند شد و سپس لیست آزادشدگان را خواندند. ۱۲۵ نفر بودند در حالی که قرار بود که ۱۶۲ تن آزاد شوند.

مردم آرام نگرفتند و یکصد فریاد کردند: بقیه، بقیه، آزادی بقیه...

نمایندگان نتوانستند توضیح بدهند که بقیه کجا هستند، تا آنکه مسعود رجوی یکی از فرزندان شایسته خلق - از گروه مجاهدین خلق ایران - که به زندان ابد محکوم شده بود، در برابر جمعیت ظاهر شد و به آنها اطمینان داد که همه آزاد می شوند. اما باز هم مردم قرار نیافتند و فریاد زدند: قوامی، قوامی، عبدالله قوامی عالی، عالی، عالی امامزاده و...

رجوی دریافت و گفت که ۳۷ تن از زندانیان را در شهرستانها آزاد خواهند کرد. مردم فریاد کشیدند: اسامی، اسامی،



جهانخواران در کمین ایران

مسعود بهنود

اینک بیشتر وزارت‌های خارجه کشورهای بزرگ جهان - اعم از ابرقدرتها، اروپا، ژاپن و کشورهای آسیائی - و هم مفسران جهانی بیش از پیش متوجه وضع خطرناک ایرانند. چرا که پیش‌بینی‌های تجدید نظر شده‌شان - که در دوسه ماهه اخیر دوباره‌سازی شده بود - نیز شکل یافته‌است. اینک مشکل ایران این نیست که حکومتی دارد که مردم آنرا نمی‌خواهند، آن حکومت در یک عقب‌نشینی فوری، گرچه دیر، جا خالی کرده‌است. اما این عقب‌نشینی تمام عیار نیز اوضاع را آرام نکرده است و ظاهراً هیچ شیبی و هیچ راه حل تدریجی پذیرفته نمی‌شود. بحران ابعاد گسترده‌تری می‌گیرد و امیدی به فروکش کردن آن در آتیه نزدیک وجود ندارد. اگر تفسیرهای نخستین این بود که «درگیری ملایان با حکومت و نوجوئی‌های غرب‌زده» آنست، و یا «مساله جاه‌طلبی در طرح‌های بزرگ، بی‌درد نظر گرفتن گنجایش و تحمل کشور، به سرعت بی‌اعتبار شد. اگر بعداً همه گفتند «ارتش با شاه است، شاه هم از حکومت دل نمی‌کند، پس مقاومت محتمل است» این نیز درست از آب درنیامد. اینک یک سرگردانی عظیم گریبانگیر مفسران و آینده‌نگران در اختیار حکومتها و وزارت‌های خارجه است و مشابه آن در تشریحات و تفسیرهای آنان. همه از هم می‌پرسند: چه شده‌است و چه می‌شود؟ و این سئوالی است که اگر نه بر لب، در فکر گروه کثیری در ایران خودمان نیز جاری است. «معلوم»‌های مساله، اینست: که ایران دچار یک بحران پدیده‌مانند است - و این که چه کسانی در خارج از مرزهای ما از این بحران استقبال می‌کنند، به ما کمک در شناخت و طرح مساله نمی‌کنند - و این که در اطراف زمره‌های تجزیه‌طلبانه بلند شده‌است که دوتای آن جدی است - بلوچ و کرد - و دوتای آن دست‌کم هنوز جدی

نشده‌است - در نظر داشته باشیم که این جنبش‌ها کمتر خود انگیخته‌اند - از سوی دیگر در مرزهای ایران نقل و انتقالی در خاک‌های همسایه شمالی به چشم می‌نشیند... از سوی دیگر بعضی فعل و انفعالات در منطقه انجام می‌شود که بطور کلی در استنباط جهان از ژئوپولیتیک این سوی جهان نقش تعیین‌کننده دارد.

همه این «معلوم»‌ها وقتی پیش روی آگاهان مسائل جهانی قرار می‌گیرد، نتیجه - گیری از آنها و نگرش زنجیره‌یی بدانها آسان نیست. مگر آن که تصور کنیم دو ابرقدرت و قدرتهای کوچکتر با هم سود خود را در آشوب ایران دیدم‌اند و به توافق‌هایی در این باره رسیده‌اند.

در میان حرکت‌های هفته پیش، توجه ناگهانی جهانیان به مساله بلوچ‌ها - که مجله تایم آن را با گزارشی پر آب و تاب و پرخرجی مطرح می‌کند، پر معنی است.

در عین حال باید در نظر داشته باشیم که اهمیت فوق‌العاده ایران به عنوان «پل پیروزی» و یا تعاریف سیاسی شبیه به این، گرچه ما را از دست‌اندازی یک ابرقدرت مصون نگه‌داشته است، ولی در عین حال در شرایط حاد، آسیب‌پذیر هم می‌کند. اینک در جهان کم نیستند کسانی که نقشه‌های قدیمی تقسیم ایران را دوباره مرور می‌کنند و در آن دنبال نکاتی برای ارضای خاطر دو ابرقدرت می‌گردند. به‌ویژه این که راه یافتن یکی از این دو - که خرس سرخ باشد - به آبهای آزاد خلیج فارس واقیانوس هند، بزرگترین حادثه بعد از جنگ است. پس بجاست وقتی آن مفسر نامی از خود می‌پرسد: «بزرگترین نیروی دریائی جهان را شوروی، آیا، تنها به اتکای یک بندر بیشتر سال منجمد و بغازی که در دست حکومتی نامطمئن است تدارک دیده است؟» و پاسخ را در طرح ماجراجویانه دست‌اندازی می-

بیند و چون با این واقعیت روبرو می‌شود که غرب به این بهاء، فن به یک درگیری با ابعاد خطرناک خواهد داد. پس به طرح تقسیم‌رانی می‌شود.

راستی ما در میان یک سری دسیسه‌های بین‌المللی قرار گرفته‌ایم. داریم در آن میان غرق می‌شویم؟ آنها که به این سخن خیلی زود با پوزخند روبرو می‌شوند، حتماً این اواخر افشاگری‌های انگلیسیان و امریکائیان را درباره نحوه روبرو شدن آنها با مسایل کشورهای کوچک جهان، نخوانده‌اند. و آنها که با اتکای به جنبش مردمی ایران، همه ابعاد ماجرا را در فاصله تهران و پاریس نگاه می‌کنند، نیز جهان‌بینی قرن بیستمی را از خود می‌گیرند.

می‌ماند این که ما در این برهه از زمان، در این حساس‌ترین دوران تاریخ معاصر خود که دست کم بعد از جنگ جهانی دوم هیچگاه دچار آن نبوده‌ایم، چه کنیم که درست قالب و دراندازه طرح‌های از پیش ساخته ادارات اطلاعات و ضد اطلاعات غرب و شرق نشویم. جواب یکی است: هوشیاری و واقع بینی. حضور دادن منطق و واقعیت‌های - اگرچه نامطلوب - جهانی در محاسبه‌هایمان. فقط خود را ندیدن، جهان، جهانخواران بی‌انصاف و بی‌رحم را در نظر آوردن، به سرنوشت‌های تجربه شده در جهان، با دیده تحلیل و نقد نگرستن. خود را از جمیع بلیات و رویداد‌های جهانی مستثنی تلقی نکردن، غره نشدن و سرانجام ظرفیت‌های خود و دیگران را در نظر آوردن.

این توصیه، بهیچوجه به معنای محافظه کاری و دست برداشتن از خواسته‌های منطقی و طبیعی مردمی نیست. بهیچوجه به معنای تداوم بخشیدن به ظلم و فساد و سترواستعمار و استثمار شدن، نیست. بلکه تنها به معنای اندیشیدن است. احساسات صرف و خشک و چشم‌پسته بروی واقعیات جهان، معمولاً، راه



در گیربها و برخوردها در دانشگاه

ناپذیری مذهبی‌ها، البته، بیشتر سبب این برخوردها است. آنها هیچ چیز دیگر را نمی‌پذیرند، جز حزب فقط حزب‌الله را و تحمل نمی‌کنند که دیگران هم شعارهای خود را بدهند. اندک اندک این رویارویی دارد چندان سخت می‌شود که بیم آن می‌شود وضع امروز ترکیه بر دانشگاههای ما حاکم شود: برخورد چپ و راست.

در این زمینه به یاد بیاوریم که برخی افراد متعصب و یا شناخته شده که تنگ‌نظری آنها اجازه نمی‌دهد انقلاب را پیروز ببینند، کار را دشوارتر می‌کنند و حتی از سخنرانی شخصیت‌های سرشناس اجتماعی جلو می‌گیرند. جلوگیری از سخنرانی م. الف. به آذین در دانشگاه تربیت معلم، آنها درست یک روز پس از آزادی او از زندان، از این دست بود. اگر چه به آذین چندروز بعد با استقبال گرم دانشجویان و مردم در دانشگاه علم و صنعت روبرو شد و توانست سخنان خود را بگوید.

روزی پنجشنبه تظاهرکنندگان چپ (البته به چپ موسوم شده است. هر کس طرفدار آزادی احزاب است، چپ می‌خوانندش) تظاهراتی داشتند که بوسیله عناصر شناخته شده که در قالب مذهبی‌ها رفته بودند و یا متعصبین مذهبی برهم خورد. این واقعه‌ای است که هرروز در دانشگاه - و نه تنها در دانشگاه تهران - در همه دانشگاهها تکرار می‌شود. اما گاه روحانیت متری متوجه قضایا می‌شود و خود پادرمیانی می‌کند. چنانکه روز شنبه این اتفاق افتاد و یک روحانی متری در دانشگاه تهران از همه خواست دیگران را در تظاهراتشان آزاد بگذارند و آزادی و حد و حدود دیگران را رعایت کنند.

دانشگاهها، هفته گذشته، باردیگر گشوده شد و این سنکرای آزادی باردیگر برقرار گردید.

اکنون دانشگاهها از اعلامیه‌ها و شعارها انباشته است و گروههای مختلف در آن به بحث و تظاهرات مشغولند.

بازگشائی دانشگاهها، این بار با همیشه تفاوت داشت. دانشگاه را این بار مردم گشودند، به یاری انعطاف‌پذیری قابل تقدیر دولت بختیار. وقتی سازمان ملی دانشگاهیان اعلام کرد که روز ۲۳ دی ماه دانشگاه تهران را خواهد گشود، دولت از آن استقبال کرد و بوسیله رادیو تلویزیون اعلام داشت که دانشگاه، (فردا) گشوده خواهد شد. بسیاری از دانشگاهیان از انعطاف‌پذیری بختیار و همصدائی او با ملت در زمینه‌های مختلف در شگفت شدند. دانشگاه گشوده شد، با شور، با شوق بی آنکه در همه گروهها انعطاف‌پذیری لازم برای دافن دست اتحاد و برادری برای به ثمر رساندن انقلاب وجود داشته باشد. دانشگاهها هرروز محل برخورد گروههای مخالف با یکدیگر است. برخوردهای خصمانه‌ی بی‌منطق.

مذهبی‌ها و غیرمذهبی‌ها در دانشگاه به جان هم می‌افتند و اجازه نمی‌دهند که هر گروه کار خود را بکند. خشکی و انعطاف -

به‌ین بست می‌برد. یونان پس از سرنگان، پرتغال پس از سالازار ودهها نمونه شبیه به آن به نیروی بینش و تحمل مردانش جهیدند و از خطرهای بیشماری که در راهشان کمین کرده بود، گذشته. مضافاً در منطقه‌ی آرام و غیرقابل دست‌اندازی قرار داشتند و ما هیچکدام از این مواهب را نداریم.

در این برهه از زمان، اگر کسانی هستند که روشن می‌اندیشند و بريك جهان بینی مبتنی برواقعیت دسترسی دارند، خیانت است اگر ساکت بنشینند و به‌بهانه «هرنگ اجتماع شدن» سکوت کنند. برگزیدگان جامعه باید دین خود را ادا کنند و جای منطقی خود را در صف مردم - و در جلوی صف - اشغال کنند، زیر ارباب قرار گرفتن، تن دادن به سانسورهای خودساخته و پرهیز از گفتن واقعیت‌های تلخ، کمک به سقوط و تباهی است. حق داریم اگر درباره جامعه‌ی با این مشخصات نگران باشیم، چرا پیروزی با این روال، پیروزی نیست. آغاز مبارزه‌ی است با ویژگیهای مبارزه پیشین - بی‌کم و کاست - با هدف تازه.

نگاهی به همه آن گفته‌ها و نوشته‌ها که جهانی درباره ما می‌گویند و می‌نویسند - مصاحبه‌ها که با جهانخوارانی ما نند کیسینجر و شل‌زینگر و برژینسکی و... - می‌شود، به ما نشان می‌دهد، که دیگران با مساله، چگونه روبرو می‌شوند. از به یاد آوردن این که در وضع خطرناکی به سر می‌بریم، ابائی نداشته باشیم. این از خطر نمی‌کاهد. بگذارید بر ایمان چند روز دیرتر دست بزنند.

ایران را جزیره جدا از تمام جریانهای جهانی به حساب نیاوریم. واقعیت جغرافیائی ما و واقعیت‌های دیگر جهان، در روزهای آینده ما سهم دارد. ■



● يك خبر تايد نشده حاكي است كه دكتور ژرژ حبشي، رئيس مسيحي اصل و پزشك جنبش تندرو الصاعقه در فلسطين كه از برنامه ريزان عمليات چريكي در جهان است و برخلاف يارش ياسر عرفات اصلا معتقد به راه حلهای ديپلماتيك و ميانه رو در مساله حل مشكل فلسطين نيست، حدود شش ماه در جنوب ايران به عنوان مفاطه كار لوله كشي گاز، به فعاليت و طبيعتا شناسائي منطقه مشغول بوده، به همين جهت در جنوب ايران خبرهاي هست و درگيري هاي اخير رخ داده و درگيري هاي بيشترى در راه است. در صورت صحت اين خبر، منابع امنيتي و انتظامي حق دارند كه دلمشغول تاسيسات نفتي و صنعتي جنوب باشند.

● منوچهر نيكيور (مدیربانك پارس)، جلال آهنگچيان (رئيس سنديكاي چوب) و دو تن ديگر از بازرگانان صاحب نام ايراني، بنا بر ماموريتي از طرف همكارانشان، به پاریس و به دیدار آیتاله خميني رفته اند، تا مسایل و مشكلات فعلي كارخانجات و مؤسسات بزرگ را از جهت مردم تشریح کنند. و گویی در این راه موفق بوده اند و دستور به دكتور سبحانی برای کنترل اعتصابات از همین رو بوده است.

● يك منبع نزديك به دولت اعتراف كرد كه اطمینان وجود دارد، بيشتر از ۱۰۰ هزار افغانی - اگر نه همه، بيشتر آنان مسلح - در ايران بسر می برند، كه بيشتر آنها در نقاط مختلف خراسان پراكنده اند و ارتش و گروه های انتظامي به دنبال آنان هستند، اما دستگيري همه آنها امري محال است، چون سرمايه و سيستمي استثنائي طلب می کند، كه فعلا در اختيار نيست.

● پس از آن كه سرانجام يكي از مقامات اقتصادي کشور - اميرشاهی مديرعامل پس انداز كوروش جرات كرد و پرده از اهمال و بدكاريهای رئيس كل بانك مركزي برداشت، بسياری از مديران بخش خصوصي به سخن آمده اند. همه از خوشگيش گله دارند، كه تمام مسئوليت های خود را در حواله های ميليون دلاری ارز - البته در دوران شريف امامی - و همزمان با رفتن ارز داران خلاصه کرده و در وضع حاضر كه نجات سيستم

بانكي، قاطعيت و تصميم گيري دربانك مركزي را ايجاب می کند، او فاقد آنست.

گفته می شود تلاش خوشگيش برای چاپ مقدار تازه يی اسكناس برای بانكها، كه ذخيره های خود را می خواهند، چندان موفق نبوده است و قول دوماه ديگر گرفته و در اين فاصله اسكناس، درحالي كه منبع و پشتوانه آن وجود دارد، در دسترس نيست.

● با استعفای صادق وزيری و وزير دادگستری كابينه بختيار، مشكل اوچند برابر شد، چرا كه اين ديگر شغلي است كه اصلا داوطلبی ندارد، بنا بر اين او كه به دنبال وزير برای وزارتخانه های نيرو، بازرگانی و مشاور و سرپرست سازمان برنامه می گشت، حالا مشكل بزرگتری دارد. برخلاف همیشه شايعات كانديداهای اين ۴ سمت را مشخص نكرده اند.

● شخص نخست وزير، شاپور بختيار، به مقامات قضائي اطمینان داده است كه هر گاه دادستان بخواهد، هر كدام از همراهان شاه و ملكه را كه با آنان از کشور خارج شده اند، احضار خواهد كرد و در دسترس قرار خواهد داد. و به اين ترتيب ابوالفتح آتابای و پسرش كامبیز و چند تن ديگر رفته اند - گویا اردشير زاهدی نیز مشمول اين تصميم شده است.

● شخصی در شباهت كامل به امام موسی صدر، رهبر شيعيان لبنان و از منسوبان نزديك و سببي آیتاله خميني، در جنوب دیده شده است. اين حادثه - رويت او - در شبی اتفاق افتاد كه در اهواز داستان خونريزي ها رخ داد.

● از میان سفيران مستعفی يابرنكار شده ايران در ۹ کشور كه از جمله اقدامات مثبت ميرفندرسكي در وزارت خارجه بوده است، بسياری ديگر باز نخواهند گشت، چرا كه از سرنوشت خود بيمنانك اند. فریدون هويدا (برادر نخست وزير اسبق فعلا در بند)، پرويز راجی (دوست نزديك و رئيس دفتر هويدا و از ياران شاهدخت اشرف)، سپهبدی ها (فرهاد و پرويز، كه اينها نیز از نزديكان هويدا بودند) و هيمنطور شاپور (بهرام) بهرامی سفير ايران در فرانسه كه آيارتمان كوچكي در پاریس خريده است.

● چندین نفر از کسانی که از سوی شاپور بختيار برای استانداری استانهای مختلف کشور در نظر گرفته شده بودند، نوميد شده اند. چرا كه اينطور كه پيدا است، خان حاكم شدن به آنان وصلت نمی دهد.

● گفته میشود در آخرين روزهای اقامت شاه در ايران، يكي از بزرگترين نگرانی های او ناپديد شدن بهبهانیان معاون وزارت دربار بود، چرا كه او تمام حسابها و اموال دارایی های شاه را در اختيار دارد. از چندین سال پيش بهبهانیان در اين سمت است و اگر اتفاقی می افتاد، به دنبال شايعاتی كه در مورد هوشنگ انصاری (مدیرعامل سابق شركت نفت) برسر زبانهاست، اين حادثه می توانست وحشتناك باشد.

● هوشنگ انصاری نیز نماینده تام الاختيار سهام شاه در موسسات امريكائی بود و چند معامله پرسود توانست او را از يك كارمندی ساده سفارت در ژاپن، به نامزدی نخست وزيری برساند.

● بجز آنتیبرگ، ثروتمند معروف امريكائی و دوست شاه كه اينك قطعی است كه ويلاي او برای اقامت در اختيار شاه و همراهانش در امريكا خواهد بود، گروه نسبتا كثیری از دوستان شاه - زاهدی در امريكا داوطلب شده بودند، كه او را پذيرایی کنند، و اين با توجه به دوستان بسياری كه او در آن ديار دارد، عجيب نيست. اما منصرف شدن آنها از دعوت، به علت دردمسرايهی كه به دنبال داشت، جالب بود، كه همزمان با اعلام وزير خارجه امريكائينی بر قطع اميد و اشتغال از شاه، صورت گرفت.

● روزنامه های امريكائی، هم اروپائی پر است از افشاگریهائی درباره دارایی خانواده پهلوی در کشورهای اروپائی و امريكا چه دارایی های نقدی، و چه سهام و مايلك، و گاه رقمها نجومی شده اند، آنچه ان كان دست شايعه پردازان خودمانی را بسته اند. از آنجمله ۲۰ ميليارد دلار كه از حوصله تصور آدمی خارج است.

● ولی بهرحال همه نوشته اند كه اين خانواده، مجموعاً ثروتمندترين خانواده جهان است.

● مساله خروج جواهرات و پول

کودتای جنوب؟

يك روز پس از رفتن شاه، رویداد هائی که در جنوب کشور، بویژه در اهواز روی داد، سخت آزارنده بود. در حالی که مردم رفتن شاه را جشن گرفته بودند، ارتش به خیابانها ریخت و با چوب و چماق و مسلسل دهم از روزگار مردم برآورد. عدهای را کشت و گروهی را زخمی راهی بیمارستانها کرد و خلاصه حادثه مشهد، قزوین، کرمانشاه، این بار در اهواز، اندیشمک و دزفول تکرار شد.

در آغاز، مردم خبر از کودتاگونه‌ای دادند که در جنوب رخ داده است، این اگر چه درست نبود ولی روشن می‌کرد که عمل سربازان و افسران خود سرانه است و فرماندهان نظامی و نخست‌وزیر در طرح آن دستی نداشته‌اند، ارتشید قره‌باغی، رئیس ستاد بزرگ ارتستاران، همان‌روز به روزنامه‌ها گفت: «دیشب تا صبح عده‌ای با بلندگو در اطراف سربازخانه و واحدهای نظامی اهواز شعار ضد ملی و علیه شاه می‌دادند، بطوری که اعصاب همه نظامیان مقیم پادگان بشدت تحریک شده بود. صبح هنگامی که مراسم دعای صبحگاهی در پادگان انجام می‌گرفته، پیام شاه را که خدا حافظی بود و در آن ارتش را به حفظ انضباط توصیه کرده بودند، قرائت شد. در این موقع يك سرگرد احساساتی شده و لباس خود را درآورد و به‌عنوان اعتراض به اوضاع و رفتن شاه بشدت ابراز احساسات کرد و به دنبال وی عده‌ای از سربازان و درجه‌داران ابراز احساسات نمودند و.....»

این خبر اگر هم صحت داشت، در شهر به عنوان يك سناریو پیش ساخته تلقی شد اما در هر حال نشان دهنده این است که شاه هنوز در ارتش هواداران بسیار دارد که بموقع به نفع او وارد عمل خواهند شد. رقم کشتگان و زخمیان حوادث جنوب مختلف نقل شد و اطلاع دقیقی از آن بدست نیامده است، اما چنین حوادثی در نجف‌آباد اصفهان در يك روز ۱۵ کشته و ۴۰۰ زخمی برجای گذاشت، و معلوم نیست که تا کی و کجا ادامه خواهد داشت.

شخصیت سیاسی معروف - که از ۲۰ سال پیش در امریکاست - و همینطور دکتر ابراهیم یزدی، قطب‌زاده و بنی‌صدر یاران آیت‌اله خمینی و اعضای احتمالی شورای موقت انقلاب.

گمرک، در تریخیص کالاهاى ضروری و تخلیه گندم در جنوب، اعتصاب خود را در جهت توصیه آیات عظام مورد توجه و عمل قرار داده است. انجام تخلیه گندم نگرانی کم‌بود گندم را برطرف می‌سازد.

گزارش رسمی اتاق صنایع و معادن مبنی بر بیکاری سه میلیون و پانصد هزار نفر کارگر فعال، ترسی نابسامان شدن اقتصاد کشور را در آینده آشکار می‌سازد.

علاوه بر عدم اشتغال کارگران موظف تعداد زیادی کارگران و کارمندان بخش خصوصی و اصناف، در اعتصابات اخیر بیکار شده‌اند و بدیهی است میزان استحصال انواع و اقسام فرآوردهای صنعتی و غیر صنعتی لطمه دیده، اگر چاره‌اندیشی نشود کم‌بود مواد ضروری را در پیش داریم.

اجتماع پر جمعیت تبریز و بعضی از شهرهای دیگر و اعلام نام دیگر آیات عظام بخصوص آیت‌الله شریعتمداری در کنار نام آیت‌اله خمینی مظهری از احساسات ملی بشمار می‌آید و معلوم می‌دارد برخلاف نظراتی که در خارج از ایران برای تفرقه بین حضرات آیات عظام صورت می‌گیرد، در داخل ایران بخصوص شهرهای مهم کشور اصل وحدت برای ادامه نهضت مورد توجه بیشتری است.

اخبار رادیو مسکو اکثراً همراه با تحریک و تشدید جنگ روانی تلقی شده است، بخصوص تکیه بر شرح کودتای نظامی با پشتیبانی امریکا در جهت تشدید نفرت به سیاست امریکا تعبیر می‌گردد.

خبر روزنامه رسمی «ایزوستیا» و عنوان ماده ۶ قرارداد ۱۹۴۱ که بدلائل بشمار از بین رفته است، نوعی پیشدستی برای اعمال نظر و دخالت در امور داخلی کشور ایران بشمار می‌آید و رادیو مسکو تلویحاً در مقابل امریکا خود را قرار داده است و هدف بعدی را تا مرحله قطع مناسبات اقتصادی و فنی ایران و امریکا بی‌ریزی می‌کند.

ارز توسط شاه از ایران، از جمله مسایل داغ گف‌گوه‌های پشت‌پرده هفته گذشته بود، تا آنجا که سخن از جواهرات سلطنتی نیز رفت که بانک مرکزی ناچار به دادن اعلامیه و تکذیب آن شد.

ولی شایعات بعدا دامان بانک عمران را گرفت و گفته شد که مقدار معتابیهی از دارایی این بانک خارج شده است، که همین شایعه بر ناراحتی‌های هوشنگ رام مدیرعامل این بانک افزود. او بعدا رسماً دعوت کرد که کارشناسان و حساب‌برسان رسمی دولت و وزارت دارایی، دفاتر و دارایی‌های بانک را بررسی کنند و با تاکید برووقف بودن سرمایه بانک اطمینان داد که از آنجا پولی خارج نشده است.

● گفته می‌شود، در آخرین روزهای حکومت از هاری، حواله‌هایی به امضای معتبر عبدالرضا انصاری، مدیرعامل پیشین سازمان خدمات شاهنشاهی صادر شده و ۷۰۰ میلیون ریال حساب این سازمان نزد یکی از بانکها، به يك بانک خارجی منتقل شده است. در آن زمان انصاری، پیش ولینعت خود شاهدخت اشرف پهلوی در خارج کشور بوده است.

● از جمله شایعاتی که در محافل سیاسی تهران سروصدای بسیار کرد، این بود که آیت‌اله خمینی از دکتر سنجابی خواسته است تا در صورتی که می‌خواهد عضو شورای انقلابی موقت باشد، از جیب‌ه ملی استعفا دهد، و این جیب‌ه را تعطیل کند، در خبر يك روزنامه انگلیسی زبان آمده بود، او - دکتر سنجابی و داریوش فروهر - نیز این دستور را پذیرا شده‌اند. از همان زمان حرکت‌هایی دال بر جلوگیری از انحلال جیب‌ه ملی آغاز شد و عده‌یی درصدد، دوباره‌سازی آن براساس سیاست‌های گذشته، بدون سنجابی و فروهر برآمدند.

● گروه کثیری از ایرانیان مخالف و تبعیدی در خارج کشور، در راه بازگشت به کشورند. از آنجمله احمد شاملو شاعر معروف و سردبیر هفته‌نامه ایرانشهر که قصد دارد، نشریه‌اش را در تهران انتشار دهد و همین‌جا مبارزه کند. دیگر دکتر غلامحسین سعیدی نماینده نومیس معروف و دکتر رضا براهنی شاعر و منقد، علی‌شایگان

مهمترین ویژگی مطبوعات، در روز-هایی که گذشت، حضور بعضی از حرکت‌های درست در داخل چند نشریه خبری و پرتیراژ کشور است. بعد از آزادی مطبوعات و پایان اعتصابی ۷۰ روزه، آنچنان که در انتظار بودیم، به‌عقل بسیار، اطلاعات و کیهان، درناختی سریع به‌سوی مردمی‌شدن، چهره‌ی درست در تضاد با چهره ۱۵ سال گذشته خود گرفتند.

اینک بیشتر نشریات ایران، برای مصون ماندن از زیروم‌های محتمل سیاسی آینده، به روزنامه‌های صرفاً خبری تبدیل شده‌اند. بگذریم که پاره‌ی از مردم در همین خبری بودن نیز «جهت گرفتن» می‌بینند ولی واقعیت اینست که اخبار خود جهت دارند و لازم نیست جبهتی به‌آنان داده شود.

بی‌پرده‌بگوئیم نوعی خود سانسوری، درپناه و به‌دلیل خواست عمومی و در وحشت آنان اینک بر روزنامه‌های خبری ماحکمه‌فرماست، که آنان را از حرکات تحلیلی محروم می‌دارد. تیرهای هیجان‌انگیز و القاب و تعارفات جای بزرگی در آن دارد. و درست بهمین خاطر، روزنامه‌های ما در یک نمایش باشکوه از ظرفیت‌های روزنامه‌نویسی کارکنانشان، تغییر مسیری صد درصد را از نشریات «سخنگوی حکومت و ضد مردمی» به نشریات «مردمی و ضد حکومت» در فاصله چند روز به راحتی انجام دادند، در میان سه روزنامه معتبر اطلاعات، کیهان و آندنگان - در غیاب رستاخیز که مشغول بازسازی خویش است - آندنگان تنها روزنامه معتبر صبح، از روز نخست پس از اعتصاب با حرکتهای آگاهانه تکیه‌گاههای مردمی تازه‌ی بوجود آورد و مقاومت‌هایی کرد که مردم بخوبی پاداش دادند و ارج نهادند و تیراژ آن را ناگهان ۵ برابر کرد - یعنی به حدود ۱۵۰ هزار نسخه در روز رساند که

حداکثر گنجایش و تحمل چاپخانه فعلی آندنگان است...

در این میان، البته کیهان نیز چندین حرکت آگاهانه داشت. بررسی‌های گهگاه آندنگان از وقایع، ترجمه‌نوشته‌های دیگران درباره ایران، مصاحبه‌هایی کارساز و انعکاسی تحقیق‌هایی درباره مسایل گونه‌گون - از جمله سانسور و پشت‌پرده‌های اقتصاد - از آنجمله بود. در کیهان مقاله محمود عنایت و چند مطلب کوتاه به نوشته فرج‌اله صبا و محمد علی‌نژاد و منوچهر امیری و بهار ایرانی یادکردنی است. اطلاعات در این زمینه کم‌رنگ‌تر بود مقالات احمد احرار، محیط طباطبائی و... چندان راهگشا نبود.

شاید مهم‌ترین رویداد از این است در مطبوعات مقاله جانانه و شجاعانه مصطفی رحیمی، روشنفکر آگاه زمانه‌ما در آندنگان بود و جوابهایی که به‌آن داده‌شد و تهدیدها و تخفیف‌ها که تحمل همه آن کار نشریه‌ی اساسی است. تک‌مضربی از مسعود بهبودی و نوشته‌ی از عمید نائینی از جمله دیگر جرقه‌های این روزنامه بود و هم ستون‌بتکاری گفته‌های تلفنی مردم که کیهان و بعد اطلاعات نیز مشابه آنرا بکار گرفتند.

● ایران‌پست، روزنامه فارسی چاپ لندن که از روز اول به سرمایه‌گذاری و پشتیبانی محمد علی زرتکار قائم‌مقام بیمه مرکزی، مشاور مطبوعاتی دربار و مسئول سابق نشریات حزب رستاخیز و فرهاد نیکو خواه معاون سابق وزارت اطلاعات و مشاور پیشین نخست‌وزیر و مشاور اسبق دربارشکل گرفته بود، در ماههای اخیر افشاگریهایی درباره مسایل ایران داشت و هم مصاحبه‌هایی با مقامات مخالف ایران که برایش اعتباری دست‌وپا کرد.

این نشریه که به مدیریت احمد شکر نیا، یکی از روزنامه‌نگاران عضو خانواده

رستاخیز منتشر می‌شود، هفته گذشته ناگهان شورش کرد. شکر نیا و یاروش یکش‌مهاجر و فرشاد اعلام کردند این آخرین شماره ایران‌پست است که با آن ترقیب منتشر می‌شود و به‌علت کارشکنی‌ها و پرونده‌سازیهای مدیران ایران‌پست در تهران، برای آنها، دیگر نه با آنان، بلکه جدا و با سرمایه خود نشریه را منتشر خواهند کرد.

در خبر است که نشریات متعددی در راه انتشار است، از آنجمله باختر امروز (به مدیریت سعید فاطمی)، بامشاد (اسماعیل پوروالی) روشنفکر (رحمت مصطفوی)، بیک سحر (هوشنگ وزیری) و نشریاتی که نام آنان هنوز معلوم نیست به مسئولیت مهدی سمسار (مدیر رستاخیز)، منصور رهبانی (معاون مدیر رستاخیز) و... زودتر از همه گوئی دنیای جدید (به مدیریت علی‌حافظی) با کادر و فرم و نام تازه، رویت خواهد شد که از مدت‌ها پیش آماده انتشار بود، ولی به علت اعتصاب مطبوعات منتظر فضای بازمانده بود. از انتشار امید ایران که گفته می‌شد به سردبیری علیرضا نوری‌زاده، در این هفته منتشر می‌شود، خبری نیست.

● مسعود پرزین، روزنامه‌نویس قدیمی، تنها کسی از این خانواده که تاریخی برای مطبوعات ایران نوشت و دائم مشغول تحقیق در این باره است، به مدیریت عامل رادیو تلویزیون ملی ایران برگزیده شد. او در ۵ ماه سومین مدیر عاملی است که پس از رضا قطبی در این سمت می‌نشیند، پیش از او نیز هردو نویسنده بودند: ناصرالدین شاه حسینی و تورج فرازمنند. با آمدن او که نخستین دبیر سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات بوده است.



شمارش معکوس آغاز شده است

وضع دولت بختیار

بسا وقتی این مجله به دست شما می‌رسد آنها را نیز از دست داده باشد... این مجموعه امیدها که او را به آمدن در میدان ترغیب کرد، نخست امتیازهایی بود که گرفت و آزادیهایی بود که فراهم آورد، سپس تغییر جهت یکباره حکومت بود، و خارج شدن قدرت واقعی از دست شاه، و سپس محاسبه روی مخالفانی که با او روابطی ویژه داشتند، قول همکاری می‌دادند و یا دست کم می‌توانستند در محاسبه او به‌عنوان عوامل میانه‌روی که روشهای ملایم و کمتر کمرشکن را می‌پسندند، جا داشته باشند. شاید او محاسبه کرده بود که خواهد توانست با دادن آوانسهای بسیار به مذهب‌یون و در راس آنها، آیت‌الله خمینی، درجه‌یی روی مصالحه بکشد. با این فرض که پس از دادن همه امتیازها و فراهم آوردن تمام وسایل، اگر باز مصالحه انجام نشد، او خواهد توانست از راه‌نمایش همین کوشش‌ها، گروه‌هایی را بخود جلب کند. و شاید قولهای مساعدی نیز از سوی جناح‌های میانه‌رو. از جمله مذهب‌یون متعادل، دریافت

دولت شاپور بختیار، که تشکیل آن آخرین اقدام سیاسی شاه در کشور بود - که در آخرین ساعات حضور خود نیز در اجتماع امیران ارتش پشتیبانی از آنرا خواستار شد - در زمان خود امیدها و بیم‌هایی را در دلها انداخته بود. امید به آن که بتواند با تکیه بر امتیازهایش گروه کور سیاسی ایران را باز کند. بیم برای مخالفان، که مبدا نتواند مغری برای بقای رژیم - اگر نه شاه - بوجود آورد.

اینک پس از گذشتن یک هفته، پس از رای اعتماد مجلس و رسمی شدن آن، هنوز در بن‌بست محض قرار دارد، هیچکدام از امتیازهایی که داده و طرح‌های مثبتی که ارائه داده، نتوانسته مفید واقع شود و مملکت را از جائی که بوده، تکان دهد. جز آن که چون احتمال موفقیتی در روشهای او و یازاتش دیده شد، مخالفت‌ها بیشتر شده است.

مشکل بزرگ بختیار اینست که امتیاز بزرگ او - که رفتن شاه بود - نیز، کاری انجام نداد. به دو دلیل نخست آن که مثل همه‌ی تدابیر این ۱۵ ساله رژیم تصمیمی بود که دیر گرفته شد و دیر اجرا شد، دیگر آن که مخالفان امکان رشدی در حد یک میلیعت به او و کابینه‌اش نمی‌دهند و هیچ‌گونه راه باریکی را نیز باز نگذاشته‌اند. در حقیقت بختیار و ایران هر دو به انتظار معجزه نشسته‌اند. در حقیقت باید از همین حالا گفت آن معجزه به وقوع نمی‌پیوندد. یعنی با آرامش طی کردن دوران انتقالی برای رسیدن به همه‌پرسی - یا چیزی در این ردیف -

اکنون شاپور بختیار که می‌توان گفت در بدترین و حساس‌ترین دوران، بر اساس شجاعتی بی‌بدیل و حرکتی نامنتظر، وارد صحنه شد. یکی دو تا از مجموعه امیدهای خود را تا این لحظه همراه دارد - چه

داشته بود.

اما تمام این محاسبه‌ها. یکی یکی از دست رفت. و اینک در این روزها که مخالفان رژیم و حکومت، او را نیز به توپ بسته‌اند و معتقدند «پیروزی نزدیک است» بختیار و کابینه‌اش به لحظات حساس نزدیک می‌شوند. تصویر کلی اینست: وزارتخانه‌ها، تقریباً همگی تعطیل و در اعتصاب‌اند. بنابراین این امکان هر فعالیتی از آنان سلب شده است. در حقیقت بختیار نخست وزیر، نخست‌وزیری است که تنها در آن محدوده، حوزه مانور دارد.

صدای او که باید از طریق رادیو و تلویزیون و مطبوعات منعکس شود، به کسی نمی‌رسد. وزیرانش را به وزارتخانه‌ها راه نمی‌دهند، مخالفت‌ها لحظه به لحظه بیشتر می‌شود. از همه مهمتر، نیروهایی که او روی آنها حساب می‌کرد، هیچکدام جرات حمایت از او ندارند. همه حامیان اوساکت‌اند و دم در کشیده‌اند.

شاپور بختیار، خود اوضاع را چنین توصیف می‌کند. «دو راه در پیش دارم. یا استعفا بدهم که کودتای نظامی خواهد شد، یا باقی بمانم و مقاومت کنم».

هنوز راه دوم را انتخاب کرده است، ولی به قول امریکائی‌ها روی پوست‌موز راه می‌رود، و در حقیقت شمارش معکوس برای رسیدن به راه حل اول آغاز شده است.

اینک تنها می‌ماند روشن شدن این نکته که آیا، وقتی بختیار نیز، همانند نمایندگان رستاخیزی مجلس که فرار را بر قرار ترجیح داده‌اند، استعفا دهد، کودتای نظامی رخ خواهد داد. اگر نه، پس چه اتفاق می‌افتد.

وقتی مخالفان چنین آشتی‌ناپذیر و غیر قابل انعطاف‌اند. منتظر چه معجزه‌یی هستیم.



هول و هراس غربی‌ها و ماشین نظامی شوروی

توانائی شوروی در يك جنگ درازمدت آزمایش نشده است

ساخت نظامی نیرومند شوروی در سال‌های اخیر، اغلب، تنها به‌عنوان يك تهدید برای اروپای غربی تلقی می‌شود. «ناتو» اکنون می‌بیند که از لحاظ تسلیحاتی، سخت بر آن غلبه شده است و بسیاری از مقامات غربی، از آن می‌ترسند که روس‌ها قصد دارند، دست به يك جنگ هسته‌ای بزنند یا با يك حمله‌ی عادی، اروپای غربی را در هم بکوبند. اما زرادخانه‌ی جدید شوروی - ها، همچنین توانایی جدیدی را به آنان بخشیده است تا نیروی نظامی خود را، تا زوایای دوردست جهان گسترش دهند، چنان که ایالات متحد برای ده‌ها سال چنین کرده است. روس‌ها اکنون می‌توانند غرب را، به شیوه‌ی به‌چالش بخوانند که در جریان بحران موشکی کوبا در ۱۹۶۲، به سبب نداشتن دسترسی جهانی، قادر به این کار نبودند. «عضله‌سازی» کرملین، يك فراگرد طولانی و يك نواخت بوده است. بر

اساس محاسبه‌ی «سیا»، شوروی‌ها اکنون سال‌هاست که ۱۲ تا ۱۳ درصد محصول ناخالص ملی خود را صرف هزینه‌ی نظامی کرده‌اند، حال آن‌که این میزان در مورد ایالات متحد، ۵ تا ۶ درصد است. در نتیجه، از زمان بحران موشکی کوبا، زرادخانه‌ی مسکو و توانایی لجستیکی آن، افزایش بسیار یافته است.

پنتاگون می‌گوید، ایالات متحد، اکنون نسبت به اتحاد شوروی، از لحاظ تعداد تانک‌ها در وضع يك بر پنج، از لحاظ تعداد توپ‌ها در وضع يك بر چهار و از لحاظ زیر دریایی‌ها در وضع يك بر سه قرار دارد. در پایان جنگ جهانی دوم، نیروی دریایی شوروی، بیشتر، از قایق‌های گشتی ساحلی و زیر دریایی‌های دارای برد کم تشکیل می‌شد، اکنون، روس‌ها يك ناوگان نیرومند دریایی دارند. آنان همچنین کیفیت ارتش خود را افزایش داده‌اند، مثلاً،

آمادگی این ارتش را چنان بالا برده‌اند که کارشناسان ایالات متحد عقیده دارند که روس‌ها می‌توانند، با يك اخطار چهار تا هشت روزه، دست به يك حمله بزنند، «ناتو»، زمانی فرض می‌کرد که روس‌ها، با يك اخطار ۳۰ روزه می‌توانند چنین کنند.

مطالعه‌ی «دکترین» نظامی شوروی در مورد چگونگی استفاده از این قدرت برای غربی‌ها هراس‌انگیز است. در يك «کتاب مقدس» دکترین شوروی، که يك کتاب ۱۹۶۲ به نام «استراتژی نظامی» است، ادعا شده است: «جنگ جهانی سوم، يك جنگ موشکی و هسته‌ی خواهد بود... تمامی کشورها، از چهره‌ی زمین محو خواهند شد.» اما شوروی‌ها تاکید می‌کنند که می‌توانند زنده بمانند و در يك درگیری هسته‌ی پیروز شوند. حتی در جنگ عادی، روس‌ها قصد دارند، با يك حمله‌ی آذرخش‌آسا، بردشمنان خود غلبه‌کنند.

ویت نام، آزمایش نشده است. هر چند شوروی ها سه برابر ایالات متحده سربازان هواپرد دارند، دریک بررسی ۱۹۷۷ «سیا» که به وسیله «جیمز روش»، یک تحلیلگر وزارت دفاع، انجام شد، گفته شده است که چتربازان در طبقه بندی های قابل مقایسه، تنها حدود نیمی از توانایی هواپرد ایالات متحده را دارند. در این بررسی گفته شده است، ناوگان نیروی زمینی و دریایی شوروی، تنها یک هفتم ناوگان نیروی دریایی ایالات متحده است و «به خلاف یک نیروی سپاه تفنگداران دریایی ایالات متحده که می تواند در نبرد مدت ۳۰ تا ۴۵ روز از خود حمایت کند، یک نیروی پیاده نظام دریایی شوروی، ناگزیر خواهد بود ظرف چهار تا پنج روز تقویت شود.»

شوروی ها همچنین توانایی سوخت گیری در هوا را محدود کرده اند. با وجود رشد قدرت شوروی در اروپا و جهان سوم، مسکو، بی تردید با یک سلسله از مجبولات مواجه است. روس ها بیش از ۳۰ سال داشت که جنگ نگ کرده اند و آنها نمی توانند مطمئن باشند که سربازان یا تاکتیک های آنان، انتظارها را برآورده خواهند کرد. هیچ کس نمی داند آیا همه موشک های «استراتژیک» شوروی با دریافت فرمان شلیک خواهند شد یا نه، و تاکنون، سربازان کوبایی با ارتش های کوچک یا ضعیف در آنکولا و اتیوپی جنگیده اند، افزون بر این، روس ها، پس از سرمایه گذاری های بزرگ در جهان سوم، پاره ای از شکست های سیاسی گیج کننده را تحمل کرده اند. مصر در ۱۹۷۲ بیست هزار سرباز و رایزن روسی را اخراج کرد و سال گذشته، سومالی شوروی ها را از دو پایگاه کلیدی در اقیانوس هند اخراج کرد. اما برای غرب هم مجبولاتی وجود دارد.

ایجاد یک نیروی نظامی بزرگ با دسترسی جهانی، نیروی محرکه ای از آن خود دارد و این خطر وجود دارد که حتی روس های محتاط، ممکن است به نحو تصادفی یا از روی طرح، دریک جنگ بزرگ درگیر شوند.



دارند این بذل و بخشش را، در سراسر جهان گسترش دهند. وقتی بحران موشکی کوبا پایان می یافت، «واسیلی کوزنتسوف»، معاون وزارت خارجه شوروی، به «جان جی. مک کلوی»، مذاکره کننده ایالات متحده، گفت «ما دیگر هرگز این طور غافلگیر نخواهیم شد.»

شوروی ها اکنون، کوه ها سلاح قدیمی اما قابل خدمت، توام با وسایل تحویل آنها دارند که به دوستان جهان سومی خود بدهند. زمستان گذشته، روس ها ۲۰۰ هواپیمای حمل و نقل و یک ناوگان گشتی برای تحویل ۱۷۰۰۰ سرباز کوبایی و یک میلیارد دلار سلاح به اتیوپی فرستادند. «دکترین» شوروی، نیروی نظامی را به عنوان «بخشی از نیروی آزادی بخش انقلابی بین المللی» تلقی می کند و دریا سالار «سرگئی گورشکوف»، پدر نیروی دریایی شوروی، در ۱۹۷۶ نوشت که ناوگان شوروی می تواند «توانایی کشور سوسیالیستی شوروی را برای حضور داشتن در هر جای جهان... به کشورهای جهان سوم نشان دهد.»

قدرت شوروی هنوز محدودیت های دارد. توانایی روس ها برای تحمل یک درگیری شدید و دراز مدت، مانند

شوروی ها پس از این که ۲۰ میلیون تن را در جنگ جهانی دوم از دست دادند، اکنون عقیده دارند که حمله، بهترین دفاع است.

با توجه به اندازه ای مخوف ماشین نظامی شوروی، پاره ای از تحلیلگران مسئول غرب به این نتیجه رسیده اند که روس ها، با وجود آن که اغلب ادعا می کنند که قصد ندارند به «ناتو» حمله کنند قصد دارند اول به «ناتو» حمله کنند. دیگران استدلال می کنند که دیوان سالاری نظامی محتاط مسکو صرفاً، این امکان را در نظر گرفته اند که ممکن است ناگزیر شوند، دریک زمان، سه جنگ الزامات تدافعی را بچنگند:

(۱) روسها با ترسی که از دیرباز از آلمان دارند، عقیده دارند که «ناتو»، هنوز ممکن است به بلوک شوروی حمله کند.

(۲) در ضمن، ۳۰ تا ۴۰ لشکر شوروی در اروپای مرکزی، ممکن است ناگزیر شوند ناآرامی در کشورهای ماهواره ای را سرکوب کنند.

(۳) در این میان، ممکن است لازم شود ۴۰ لشکر در مرز چین، به تنهایی، با دشمنان مسکو در پکن بچنگند.

اگر جنگی در کار نباشد، شوروی ها قدرت بذل و بخشش دارند و آرزو

ژان - فرانسوا رول - اکپرس



اعتقاد پیدا می‌کنند که دمکراسی سیاسی ارزش خاصی دارد، حتی در کشورهای مناطق در حال توسعه، و اصلاح‌طلبی محتاطانه، در نهایت زودتر و بهتر از خشونت انقلابی به دستاوردهای مثبت اقتصادی و اجتماعی راهگشاست.

این تغییر روحیه به‌قدری محسوس است که در کنگره بین‌الملل سوسیالیست در وانکوور و اخیراً نیز در کنفرانس بنیاد «دیگوسینروس» که در ششم و هفتم نوامبر در کاراکاس برگزار شد و موضوع بحث آن «دمکراسی، خودکامی و استبداد» بود، مطرح شد، پیموده نبود که این کنفرانس در کشور ونزوئلا، یعنی کشوری برگزار شد که از سال ۱۹۵۸ توانسته است نظام دمکراتیک خود را از گزند حملات فاشیستی (به‌رهبری ترخیلو در سال ۱۹۶۰) و حملات شوروی - کوبائی (از ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۵) حفظ کند.

هم‌زمان با این رویدادها، و مخصوصاً بعد از ۱۹۷۴ کاراکاس کم‌کم و به‌تدریج نفت خود را ملی کرد بدون آنکه درگیری آشکار با شرکت‌های نفتی ملی شده آمریکائی و یا حکومت ماریکا پیدا کند. تصویر آمریکائی‌ترین که در کنفرانس کاراکاس توسط رومولو بتانکورت



فلکوئردو، رئیس جمهوری تازه برزیل



سوموزا، دیکتاتور نیکاراگوئه

بخت‌های آمریکائی‌ترین برای دستیابی به دمکراسی تا چه حد است؟ بعد از ۲۰ سال پیکار میان گروه‌های چریکی (کم‌و بیش‌مورد حمایت و زیر رهبری کاسترو و شوروی)، دیکتاتوریهایی نظامی (کم‌و بیش‌مورد حمایت آمریکا) و دمکراسیهای کم و بیش واقعی، اما اغلب قانونی، متأسفانه در حال حاضر بیشتر کشورهای آمریکائی لاتین را حکومت‌های مستبد اداره می‌کنند.

مردم آمریکائی لاتین اکنون پیش‌از هر وقت دیگر تجزیه و تحلیلهای پیشین را به‌تردید می‌اندازند، این ملتها از سالها پیش آمریکا را به‌عنوان تنها مسئول شکستهای سیاسی و اقتصادی خود شناخته‌اند و عملیات براندازانه و مسلحانه را تنها راه مقابله با نفوذ آمریکا تلقی می‌کرده‌اند. اما اکنون بر بسیاری از این ملتها آشکار شده است که دخالتهای خارجی روسی‌اصولی نیز که توسط عوامل کاستریست به‌مورد اجرا درمی‌آمده، به‌اندازه دخالتهای آمریکا در تیره‌بختی قاره‌شان تاثیر داشته است. آنها همچنین فهمیده‌اند که گرایش به‌سوی دیکتاتوریهایی نظامی یا غیرنظامی یک گرایش عمیقاً بومی است و اغلب بی‌نیاز به کمک‌های خارجی. روز به‌روز تعداد بیشتری از مردم آمریکائی لاتین

آمریکای لاتین و دموکراسی

آمریکای لاتین بعد از دوران «رمانتیسیم»
انقلابی وارد مرحله واقع‌گرایی دموکراتیک می‌شود

نظام‌هایی که از سال‌ها پیش راه
استبداد را دنبال می‌کردند به‌چشم
می‌خورد. البته به‌استثنای اوروگوئه
وارژانتین که هنوز بیمار استبداداند.
سندیکاها را امکان داده است. اما
آزادی بیان در مطبوعات (اگر نه
آزادی مطبوعات) به‌قول خود
«ادواردز» بیشتر از سال‌های آخر
فرانکیسم در اسپانیا است. از طرف
دیگر سازمانی در این کشور ایجاد
شده و آغاز به‌کار کرده است که
کارش «بررسی و تدوین یک قانون
اساسی دموکراتیک» است. بسیاری از
مخالفان و حتی زندانیان سیاسی
سابق در این سازمان به‌فعالیت
مشغولند. فشار افکار بین‌المللی هم
عاملی مهم در این تحولات است. از
سوی دیگر باید توجه داشت که رژیم
کنونی، گویی به‌این علت که خود را
موقت می‌دانسته است، از قانونی
کردن خود در چارچوب یک نظام
تازده سیاسی خودداری کرده است.

رژیم‌های دیکتاتوری سبک
قدیم خوشبختانه تدریجاً قابل‌انحلال
می‌شوند. چیزی که در مورد رژیم‌های
خودکامه (توتالیتر) صدق نمی‌کند.
همین دلیلی است برای اینکه
امیدوار باشیم تعادل سیاسی
جدیدی، مبتنی بر همه‌گرایی
(پلورالیسم) حقوق بشر و انتخابات
آزاد را در آمریکای لاتین شاهد باشیم.

حتی در شیلی (بله شیلی
پینوشه!) هم نوعی آزادی‌گرایی نسبی
به‌چشم می‌خورد. مگر نه اینکه
«خورخه ادواردز»، وزیرمختار آئنده
در کوبا که اکنون به‌حال تبعید در
اسپانیا به‌سر می‌برد، توانست یک‌بار
به‌کشورش بازگردد. البته شورای
نظامی شیلی هنوز نه تشکیل احزاب
سیاسی را قانونی کرده و نه

دلیل دیگر تغییر روحیه را
باید در سیاست حقوق بشر کارتر
جستجو کرد. از نظر اروپا این
سیاست از مرحله حرف‌تجاوز نمی-
کند، اما در آمریکای جنوبی تأثیر
غیرقابل‌انکاری برجا گذاشته است.
انتقاد اخیر پرزیدنت کارتر از
رفراندوم فرمایستی ژنرال پینوشه
در شیلی، جدیت دستگاه قضائی
آمریکا در پی‌گیری پرونده لتلیر
(وزیر سابق اندک که احتمالاً به
دستور شورای نظامی کنونی شیلی
در واشنگتن به‌قتل رسید)، حمایت
از ونزولا در مبارزه این کشور
علیه سوموزا در نیکاراگوئه، معلق
شدن کمک‌های نظامی آمریکا به
ارژانتین همه عواملی هستند که
معنای سنتی نفوذ آمریکای شمالی را
تغییر داده‌اند.

و بالاخره نشانه‌هایی از
بازگشت به دموکراسی سیاسی در

رئیس‌جمهوری سوسیال دموکرات
سابق و پدر دموکراسی ونزولا ارائه
شد، با وجود تاریک بودن، جای
امیدواری باقی گذاشت. البته هنوز
تقریباً تمام رژیم‌های منطقه
استبدادی‌اند و حتی نمونه کوبا
نمونه یک رژیم خودکامه در آمریکای
لاتین به‌شمار می‌آید. اما در عوض
کم‌کم نشانه‌هایی از چند تحول مثبت
که ناشی از تغییر روحیه ملت‌های
منطقه است، به‌چشم می‌خورد. بعد از
دوران «رمانتیسیم» انقلابی، کم‌کم
وارد دوران «رالیسم» (واقع‌گرایی)
دموکراتیک می‌شویم. اما دلیل این
تحولات را در کجا باید جستجو کرد؟
اولاً شکست نمونه «کوبائی»
و شیوه‌های براندازانه سبک کوبا
در بولیوی و بعضی کشورهای دیگر،
که آخرین شکل مسخ شده آن را در
فاجعه اقتصادی انسانی سوسیالیسم
نظامیان پرو شاهد بودیم. فیلپ
گونزالز دبیرکل جوان و شایسته
حزب سوسیالیست اسپانیا در
کنفرانس کاراکاس با شدت علیه
برداشت‌های آمریکای لاتین از
سوسیالیسم و کمونیسم اعتراض
کرد. کاسترو وجهه خود را در
آمریکای لاتین از دست داده است و
لشگرکشی‌هایش به آفریقا او را یک
مزدور ساده‌شوروی معرفی کرده
است.

تقدیم به وجدان‌های آزاد

حزب فقط



حسین مهری

دلم لرزید وقتی شنیدم یکی از جوانان انجمن اسلامی به خانواده‌ی گفته است: «اگر به راه‌پیمایی اربعین نیاید، نفت نیست.» دلم لرزید وقتی شعار «خدا، قرآن، خمینی» را هفته پیش در نخستین روزبازگشت از سفری یک ماهه، آذین درودیوار شهر دیدم.

دلم لرزید وقتی شعار «حزب فقط حزب الله، رهبر فقط روح‌الله» را شنیدم. دلم لرزید وقتی در نزدیکی خیابان دلگشا دیدم بر دیوار نوشته‌اند: «در تاریخ، سه بت‌شکن بودند: ابراهیم خلیل‌الله، محمد رسول‌الله، خمینی روح‌الله».

دلم لرزید وقتی یکی از خویشاوندان به من اندرز داد: «این روزها مراقب حرف‌زدنت باش... زبان درازی نکن... مقدس‌ها حسابت را می‌رسند.»

خویشاوند محتاط من نمی‌دانست که درست در این مقطع زمانی‌ست که باید «زبان‌درازی» کرد، نمی‌دانست که درست در همین لحظه‌هاست که باید بی‌پروا هشدار داد و سره را از ناسره بازشناساند.

سره این است که روحانی بزرگ، جنگنده‌ی‌ست، پروا ندارد، از پیکار روی نمی‌گرداند... و ناسره این که زمام عقل به دست احساس سپریم و بگوییم که این خستگی‌ناپذیر، بت‌شکنی‌ست در حد محمد رسول‌الله. این بزرگ‌کردن واقعیت است. از فرط هیجان، یک مبارز زمینی را به عرش می‌رسانیم و از بی‌تابی، سر به سجده‌اش می‌گزاریم، آن وقت به‌شاعر مبالغه‌پردازمان

خرده می‌گیریم که چرا گفته است:

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای
تا بوسه بر کعب قزل‌ارسلان زند
بی‌گمان، مبارز بزرگ، خود، این
اغراق‌گویی‌ها را نمی‌پسندد، سهل است، از
این همه بیزار است، و بهتر از همه ما می-
داند که قرار دادن نام او در کنار دوت‌شکن
بزرگ تاریخ، چیزی در عرض پرستش بت
است و حال آنکه خود او از جمله کسانی‌ست
که در این روزگار برای شکستن بت
برخاسته‌اند.

نهضت کنونی، بسی از شالوده‌های
شرارت را لرزانده است، و بیش از همه
بایست شالوده پرستش بت را که آن سفاک
نهاد، می‌لرزاند. سفاک می‌خواست نامی جز نام
او بر زبان‌ها جاری نشود، نامی جز نام او بر
صحیفه روزگار نقش نشود. چه بسیار کوشید
که نام درخشان مصدق را از دفتر تاریخ
بتراشد و هر بار، درمانده، از کارزار بازگشت.
سفاک می‌خواست قبله همه عالم‌وقبله

همه آمال باشد، می‌خواست همه نگاه‌ها به
سوی او باشد، کس جز او نباشد، حزبی
جز حزب او نباشد، قدرتی جز قدرت او
نباشد، فرمانی جز فرمان او نباشد. «ششم
بهمن» به راه می‌انداخت و خلق‌ها را از هر
طبقه، زیر هراس از دست دادن شغل و امنیت
روحي، به راه‌پیمایی‌های بی‌ایمان می‌کشاند،
و خلق‌های بی‌ایمان در دل دشنامش می‌دادند
و برزبان، «جاوید باد» می‌راندند.

سفاک، می‌خواست چون بت، چون
طاغوت، او را بپرستند. این شالوده ننگ او
بود. این شالوده، زودتر از هر شالوده‌بایست
می‌لرزید و اگر نلرزید، گناه به گردن
روان‌شناسی خاص ما بود. ما ظرف را از یک
مایع تهی کردیم و از مایعی دیگر پر کردیم:
مظروف عوض شد، ظرف همان ماند که
بود. آری، قالب به‌جا ماند، قشریت به‌جاماند.

مطلق‌اندیشی و یکسونگری باقی ماند.
نهضت، علیه یک سفاک برپا نشد، علیه
سفاکی برپا شد، قیام، قیام یک تن برای به
زیر آوردن تن دیگر صورت نگرفت، قیام،
قیام یک رهبر نبود، قیام خلق‌ها بود، یک
رهبر نداشت، رهبرها داشت قیام، قیام یک
حزب نبود، قیام حزب‌ها بود، حزب فقط
حزب‌الله نیست، قیام، قیام ناآگاهی نبود، قیام
آگاهی بود. این قیام آزادی بود، برای
آزادی بود، برای آن نبود که مظروف عوض
شود و قالب‌ها همان‌ها بماند که بود، برای
آن نبود که جامه‌ها عوض شود، برای آن
نبود که دستبندها عوض شود، پوزه‌بندها
عوض شود. قیام برای آن بود که دیگر

بالله نیست

نبرد ۲۵ ساله این ملت، به تمامی سرشت مذهبی داشته است و انقلاب ایران، نهاد مطلقاً اسلامی دارد. اسلام، از عوامل عمده تسبیح بود و ستم‌بارگی رژیم آن سفاک، عامل بزرگ‌ترین. عقل سلیم حکم نمی‌کند که چریک‌های فدایی خلق، چون به کیش نگاهی نداشتند، در راه پیمایی‌ها ندیده گرفته شوند. آن زمان که بسی از ما تظاهر کنندگان بی‌پروای امروز، در گوشی حرف می‌زدیم و از نزدیک و از دور، به خواست یا به ناخواست، در رابطه با رژیم بودیم و باری، هرسوراخ موش را به صد تومان و گاه به هزاران تومان می‌خریدیم، فداییان خلق، با قمار کردن روی هستی خویشی نفس در سینه رژیم حبس می‌کردند. آن زمان، کیش گرایان کجا بودند؟ چرا مبارزان را مایوس می‌کنیم؟ مگر خون فداییان خلق، خون نبود؟ آیا آن‌ها کمتر از ما ایران را دوست داشتند؟ زهی بی‌عدالتی تاریخ. نگذاریم کسانی که خمینی‌وار نمی‌اندیشند، حزب رستاخیز جدیدی را به نام خمینی جایگزین رستاخیز آن سفاک کنند. اگر چنین شود، ما چریک‌های آینده خواهیم بود. انقلاب کردیم که روحیه عوض شود، نه نام. ■

چیزها را نویس، تکه تکه‌ات می‌کنند! آیا این است آن آزادی که به‌جان خواستیم و سال‌ها در هوایش آه کشیدیم؟ چرا باید در راه پیمایی اربعین، آن همه سانسور خیابانی حکمفرما شود؟ چرا باید شعار «خدا، قرآن، خمینی»، در فضایی که برای پرورش آزادی به‌وجود آورده‌ایم، طنین‌انداز شود؟ در این شعار، جای ایران کجاست؟ جای آزادی کجاست؟ هرگز آن پیکارجوی خستگی‌ناپذیر نمی‌پذیرد که تندروان با قرار دادن نام او در عوض نام خدا و قرآن، مبارزه مقاومت‌ناپذیر او را از درخشش بیندازند. آری، این، از دید کیش نیز کفر گوئیست. ما به آن سفاک خرده می‌گرفتیم که چرا نام خود را در عرض نام خدا و میسب می‌گذارد، حال، خود مرتکب همان گناه می‌شویم. بی‌گمان، تندروان کور یا مغرض می‌خواهد این چنین از مبارز راه حق و حقانیت، خرد خرد تصویر یک خودکامه خودبین را بسازند، اما واقعیت این است که این استبداد نو که از نظر آن مبارز بزرگ، محکوم و مطرود است، با دیسوار مقاومت آزاداندیشان روبرو خواهد شد. آزاداندیشان اجازه نمی‌دهند که نایبانیان سیاسی، حیثیت مبارزه این خستگی‌ناپذیر را با چنین مطلق‌اندیشی‌هایی کمرنگ کنند و بی‌گمان خود او چاره این درد خواهد کرد، زیرا عقل سلیم، نه ملت یک بعدی را ملت می‌داند، نه کشور تک‌حزبی را کشور، نه سرزمین یک رهبره را سرزمین. عقل سلیم، در برابر این بیدادها چریک خواهد شد. عقل سلیم می‌خواهد همه گل‌ها باهم بشکفند. عقل سلیم نمی‌پذیرد که

دستبندی نباشد، پوزه‌بندی نباشد، دیگر کسی نتواند بگوید «این است و جز این نیست»، برای آن نبود که زیر فشار، همه شعار واحدی بدهند، از ترس یا کم‌آگاهی، یک ورد را بخوانند و اگر کسانی اعتراضی به شیوه کار تک‌حزبی‌ها دارند، بانگ اعتراض‌شان خفه شود و به‌صفت منحرف موصوف شوند یا تفرقه‌انداز.

نه، قیام برای این‌ها نبود. این‌ها که در حدی، «ششم بهمن»‌های آن سفاک را به خاطر می‌آورد، این‌ها که فضای اختناق به سبک نو را پی می‌افکنند و شست‌وشوی مغزی تازه‌بی را از راه می‌آورد.

آزاداندیشانه اجازه دهیم نهضت در فضای آزادی نضج بگیرد و در همین فضا جهت پیدا کند. احساسی کور و نیروی قشری را حاکم بر خیابان‌ها نسازیم. غوغا را تعیین‌کننده مقدرات خویشی نسازیم. اجازه نفس کشیدن به دیگران بدهیم. به هیجان‌زدگان بی‌تاب، خوراکی از منطق و تعقل بدهیم. این روزها خیابان‌ها، خیابان‌های تکرانی شده است، خیابان‌های هراس، اما آزاداندیشان نمی‌توانند تحمل کنند که از این پس جز به یک حزب و یک تن نباید بندیشند. گلگون کفنان ما در خون خویشی نغلتیدند تا یک حزب، یک شعار، یک قالب، یک رهبر بر این ملت حکومت کند. آن‌ها آزادی می‌خواستند، آن‌چنان آزادی که بگذارد همه ما در هرجا و حزب و کیش، آزادانه گفت‌وگو کنند، نه آنکه موج هراس تازه‌بی از استبداد شود. چرا دوستان من باید به‌من بگویند این

از يك ديكتاتوری به ديكتاتوری دیگر؟

در آغاز نهضت مشروطه، قبل از آنکه قوانین اساسی وضع و توشیح شود، این فکر در اذهان برخی از متشرعین و روحانیون گرانقدر بوجود آمد که اساسی حکومت ایران بر «مشروعیت» استوار شود و کلام «مشروع» مورد نظر و به بحث و فحص گذاشته شد.

آن روزها، اندیشمندان و سیدین جلیل‌القدر، سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی و دیگر فضلا و دانشمندان و رجال سیاسی که در استقرار حکومت قانون تلاش و کوشش می‌کردند بالاخره به این نتیجه رسیدند که حکومت سلطنت مشروطه بر «مشروع» ترجیح دارد و سعادت ایران در برقراری نظم و اجرای «قانون» و استقرار دموکراسی واقعی است.

در هنگامی که، ادامه سلطنت را در خانواده قاجار در اثر دسایس خارجی وعدم رضایت داخلی به صلاح کشور ندانستند و تغییر احمدشاه قاجار در اذهان عمومی تقویت پیدا کرد. چنین نظری پیدا شد که «رژیم سلطنتی» برجیده شود و جای خود را به «جمهوری» بدهد و حتی پیشنهاد شد که سردار سپه به ریاست جمهوری انتخاب شود.

سپس فکر «رژیم جمهوری» بر احساس وحدت ایران، که در اثر اختلاف نژاد و مذهب فقط می‌تواند در يك کلمه توافق داشته باشند و آن «رژیم سلطنت است» در برکناری سلطنت از خاندان «قاجار» و تفویض آن به خاندان «بهلولی» که رضاخان سردار سپه این نام را برای خانوادگی خویش انتخاب کرده بود به مصلحت ایران تشخیص داده شد. (مانور پارلمانی در انتقال سلطنت خود داستانی دارد)

دکتر «محمد مصدق» در همان زمان با رشادت و واقع‌بینی با تغییر سلطنت از خانواده قاجار و تفویض آن به رضاخان سردار سپه مخالفت کرد و به این مفهوم استدلال کرد:

برای ایجاد نظم و آرامش و ادامه اصلاحات، وجود مردی توانا چون رضاخان

سردار سپه از هر جهت ضروری است و چنانچه فردی از مقام مسئول در مقابل نمایندگان ملت برکنار شود و در موضع ثابت سلطنت که در قوانین اساسی، بیشتر جنبه تشریفاتی دارد، مستقر گردد، بهیچ وجه بمصلحت ملک و ملت نیست. زیرا چنانچه نخست‌وزیر مقتدری بر خلاف قانون رفتار کرد مجلس بایک قیام و قعود ویرا برکنار خواهد کرد.

در مورد رئیس کشور چنین تصمیمی به آسانی مقدور نیست، از طرف دیگر چنانچه «رضاخان سردار سپه» که در مقام ریاست دولت توانسته است نظم و آرامش را برقرار سازد کماکان اعمال قدرت کند بتدریج زمینه کار او به استبداد و ديكتاتوری بسط پیدا خواهد کرد (کما اینکه همینطور هم شد) و اگر بخواهد اعمال قدرتی نکند که ما فردی لایق و موثری را بلااثر کرده‌ایم. پس از گذشت پنجاه و سه سال می‌بینیم گفته دکتر مصدق در مجلس پنجم تا چه اندازه توأم با دوراندیشی و مصلحت بوده است.

اینک نیز کشور در حال تحول است و اگر ملت قیام کرد و دستجات مختلف اعم از روحانیون و رجال و کارمندان دولت و مردم کوچک و بزرگ بیاخواستند و زبان به اعتراض گشودند و شربت شهادت نوشیدند و ندای حضرت آیت‌الله خمینی را لبیک گفتند، به جهت طرد نظام استبدادی و دفع خودکامگی مجریان امور بود که اصل «حکومت قانون» و رعایت عدل و انصاف را نادیده گرفته و دقایق قانون اساسی را فراموش کرده بودند.

ديكتاتوری و استبداد رای از جانب هر فرد یا طبقه اعمال شود ولو بنبغ جامعه باشد نمی‌تواند نام (حکومت قانون) را بر خود بنهد.

مردم قیام نکرده‌اند که سرنیزه افراد بی‌رحم سازمان امنیت جای خود را به چاقوی ضامن‌دار قلدر و گردن کلفت و باج‌گیر بدهد.

مردم قیام نکرده‌اند که يك دسته به عنوان مبارزان انحصاری قدرت را در دست بگیرند و هر چه می‌خواهند انجام دهند.

از حضرات آیات عظام، بخصوص از محضر عالم روحانی آیت‌الله خمینی که در حال حاضر مرجع و ملجاء می‌باشند درخواست داریم قبل از آنکه بفکر ترمیم خرابیهای گذشته برآیند بانظر صائب خود «آینده‌نگر» باشند و احساسات مردم زجر دیده و ستم کشیده را با ارشاد و راهنمایی در مسیر صحیح قرار دهند.

احساسات شدید جامعه مانند سیل خروشان و بنیان‌کن است، اگر در مسیر صحیح و منظم قرار نگیرد، بهیچوجه قابل مهار کردن نیست و چه بسا خود مخرب و ویرانگر خواهد بود.

در این موقع حساسی که سنگرهای استبداد فرو می‌ریزد، آتش احساسات نباید همه چیز را بسوزاند و خاکستر سازد.

زیرا تاریخ نشان داده است اگر قیام و نهضت ملت در جهت صحیح قرار نگیرد، ديكتاتوری و استبداد شدید جانشین آن خواهد گردید.

محیط سالم، فضای آزادی است که آزار هیچکس به دیگری نرسد.

اگر توانستیم در پناه قانون و در چهارچوب مقررات صحیح عمل کنیم، کشوری آزاد و مردمی خوشبخت خواهیم داشت و این غایت مطلوب برای سعادت جامعه است والا چه عرض کنیم...

ملت ایران آماده و حاضر بدست‌پوش مردان خدا و تعظیم و تکریم و استفاضه از انقاس قدسیه آیات عظام بوده و خواهد بود.

ولی چه کنیم که ديكتاتوری چکمه به استبداد دیگری مبدل نشود؟ این سؤال فکر بسیاری را بخلود مشغول داشته است! ■

آنها را درمه ۱۹۶۸ درپاریس دیده‌ام، وصفشان را از شاهدان عینی در شورش سری‌لانکا شنیده‌ام و هم خوانده‌ام. در ۱۲ روز هیجان قاهره ۱۹۷۶ بوده‌ام، وقتی در لندن خشم آمده و بر سر رنگین‌پوست‌ها ریخته بودند، عکسشان را گرفته‌ام. در دو نوبت با آنها چند گامی هم در رم برداشته‌ام، وقتی از «پاتزا ونیز یا» فریادکشان رفتند تا به «کولیز یوم»، یک روز آفتابی در لاهه درگیریشان را با پلیس تماشا کرده‌ام و فردایش در آمستردام، و هم در ورشو، حتی، وقتی از آب شدن کومولکا عصبانی بودند. فیلم‌ها و عکس‌هایی دیده‌ام که آنها را با چوب و سنگ نشان می‌داد، وقتی بهارپراک پایانی می‌گرفت و تانکها می‌رسیدند و... جایی نوشته‌ام، آنروز که در جورج‌تاون، برای تهیه گزارش از هی‌هی‌ها، کنارشان زانو زده بودم و حشیش دود می‌کردیم، نمی‌دانستم، همانها هستند که خیابانهای پاریس را به آتش می‌کشند و مردی را که چرچیل و هیتلر را به‌عذاب آورده بود، از پا درمی‌آورند. وقتی در میدان مرکزی لاهه دیدمشان که به کبوترها دانه می‌دادند و درهم می‌لولیدند و آنجا با یکیشان که دکترای فیزیک اتمی داشت، اما تن‌رها کرده بود تا پیرهن نخواهد ساعتی به گفتگو نشستیم - نمی‌دانستم همانها هستند که بی‌ترس از هراسناک‌ترین پلیس جهان جلو دادگاه شارانسکی تظاهرات به‌راه می‌اندازند، همانها هستند که اطلاعات مربوط به آسایشگاههای روانی را از پشت‌دیوارهای آهنین عبور می‌دهند. نه من نمی‌دانستم، آنها که باید بدانند هم نمی‌دانستند و ندانستند و آن روز، در یکشنبه ۱۴ آبان، در تهران هم آنها را دیدم که از انعطاف تانک‌نشین‌ها و مسلسل به‌دست‌ها مجال گرفتند تا بسوزانند و ویران کنند و فریاد سردهند. جوانها، نه اشک که فریاد در آستین آنهاست، نه اینجا، همه‌جا.

در روبرویی با آنها، به‌تعداد رهبران جهان، تدبیر و سیاست وجود دارد. اما همه نخست حیرت‌زده شده بودند. پاندرانایکه همانقدر خود را باخت، که دوکل بزرگ، ویلسون همانقدر به‌خشم آمد که برزنف. شبیه همان جلسه‌یی که در کاخ نخست‌وزیری رم برپا بود، در کرم‌لین هم تشکیل شد، ساعات از دست آنها به‌فریاد رسیده بود، همانقدر که نیکسون، و ناگهان در یک‌پودش هم‌گیر، جهانی به‌گفتگو برسر آنها نشست. برسر نسل عصیانگر. جوانمی که خود را باور نداشتند به



به جدال تاریخ نرویم

۴. بهنود

مبارزه با آنان برخاستند با آنها که این کار مبارزه جهانی را بردوش دارند، از نظمی که پدرانشان داده‌اند، به‌خشم آمده، اینجا و آنجا آشوب می‌کنند. از نظم قرن بیستمی به‌ستوه آمده‌اند - نه فقط آنها که جهانی به‌ستوه آمده است، اما آنها فریاد می‌کنند. شده‌اند وجدان جهانی که بی‌وجدانی در آن جاری است، شده‌اند فریاد جهان‌بی‌فریاد و سازشکار که سلطه‌ی قوی را پذیرفته است. شده‌اند آگاهی جهان فا‌آگاه که در دامان خود هیتلر را همانقدر تا بود عزیز می‌داشت که آلوده را، جهانی که خونخواری‌های الجزایر، وحشیگریهای هندوچین، جنگهای اسپانیا، خونریزی‌های کره و جنگ‌های جهانی را آسان تحمل می‌کرد و سرانجام آن را که بیشتر کشته بود با مدالها و سندهای افتخار برتر می‌داشت.

جوانها به‌ستیز با مدارها، قرازا و نظم این جهان برخاسته‌اند... جهانی که همه‌ی برتری خود را در بلندی لوله‌های تانک می‌بیند و فرهنگ‌ناپالم را ترویج می‌دهد. جهانی که کتابها در توجیه فاجعه هیروشیما و ناکازاکی می‌نویسد. اما به‌فریاد انشتین، اوپنهایمر گوش نمی‌کند. جهانی که در آن مک‌کارتی بزرگ و راهبر بود و کوکلوکس کلانها. جهان گلدامایر، جهان گلدواتر، جهان کندی‌ها، جهان بی‌رحم، جهان خودستیز، جهانی که همه عدالت خود در ستاره کلاتری‌های کاوبوی و همه‌ی اندیشه خود را در راه امحای سرخ‌پوستهای امریکا، سیاه‌پوستهای جنوب افریقا و فلسطینی‌ها به‌کار گرفته است، جهانی که در آن آوارگان به‌اندازه عرض و طول اداره آقاخان در سازمان ملل مجال داشتند - و حالا آنها هم ندارند مسایل جهان به‌اندازه کتابخانه آقای کیسینجر است و یا جانشین روشنفکر - سیا - ستمداری برژینسکی. جهان ثننازیها، جهانی که در آن بزرگانگی چون لومومبا و آلوده و نکرومه جایی ندارند. و توسط‌های دل‌آگاهی چون: برانت، پالمه، سیهانوک و سوکارنو هم. جهان راهروهای تودرتوی پنتاگون و کرم‌لین که تمام‌سرنوشت خود را در گرو آفتاب‌های می‌بیند که با آخان رهبران سالخورده زنده نگه‌داشته می‌شوند، جوانان به‌ستیز با جهانی برخاسته‌اند که پیر می‌اندیشد.

جوانان از آغاز قرن که در آئیم به ستیز برخاستند، به‌ستیز با نظم منحنی قرن بیستمی ضعیف و قوی، جهان علم بسته‌بندی شده، هنر اشرافی، انسانیت صادراتی، جهانی که قهرمانانش را زود می‌کشد، متوسط‌ها را دور می‌ریزد، جهانی که در آن تروریست‌ها و گاوچرانها را در کاخهای رهبری ملت‌ها آسان‌تر می‌نشانند. جهان ایدی‌امین، سوموزا، بوکاسا، فورستر، یان‌اسمیت و... جهان تن‌پرور خونخوار. ستیز جوانها، در آغاز مبارزه‌ی منفی بود: «واج لاقیدی و هی‌هی‌گری - آنان که رهایی از هرچه رنگ تعلق دارد را تبلیغ می‌کردند - و بعد به «پانک»‌ها رسید - آنها که رو را به‌همان زشتی دزون آدمیزاد خواستند و می‌آراستند و می‌گفتند آدمی که چنین زشت است مبادا تا به زیورهای امروزی زیبا جلوه کند - سالهای دیگر، تجربه انواع مبارزه درایسو و آنسوی گیتی بود تا ... به‌خیابان ریختند، علیه ظلم... علیه نظم منحنی این قرن، علیه دارایی جهانخواران و، تحمل‌نداران و

گرفتاران، علیه شبه فرهنگ، علیه اختناق علیه هر آنچه آزادیشان را محدود می‌سازد. مبارزه، اعتصاب، تظاهرات، فریاد و ناآرامی که ویژه میان سالان بود، ناگهان به جای کارخانه، معدن، مزرعه و... از دبستانها، دبیرستانها و دانشگاهها بیرون زد. و این ستیزی جهانی است، جوانان جهان ستیز، دور را از دست آنها که با گردش قلم خودنویس طلایشان میلیاردها دلار اینسو و آنسو می‌شود سهل است سرنوشت ملت‌ها رقم زده می‌شود، گرفته‌اند.

از آنسو شب و روز کارخانه‌های آلمانی و انگلیسی و فرانسوی وسایل و تجهیزات برای پلیس ضدشورش می‌سازد، باقونهای که تا کسی جز صاحبش به آن دست بزند، می‌براند. شلاق‌هایی که فلج موقت می‌دهد، سپرهایی که از پشت آن می‌توان تظاهرکنندگان را دید و از اینسو نه گلوله‌های خنده‌آور، گاز گریه‌ساز، هلی‌کوپترهای مجهز به دوربین‌های حساس که رهبران تظاهرات را شناسایی می‌کند تا بتوان با گلوله‌زدشان، رنگ‌هایی که چون پاشیده شوند تا مدت‌ها پاک نمی‌شوند و می‌توان رنگ‌شدگان را تا ۴۸ ساعت تشخیص داد و دستگیر کرد و صدها اختراع دیگر که نوابغ بیمارگونه روز و شب مشغول بیرون دادن آنهاست. از اینسو رهبران جهان دایم در اتاقهای مجلل در بسته، مشت گره می‌کنند و به دیوار می‌کوبند که: «آخر فلان گروه چرا؟ جوانان دانشگاهها چه می‌گویند... آنها در پی کشف حقایق مدام دنبال عوامل تحریک» می‌گردند، معیار همچنان قرن بیستمی است: «هر کس تظاهراتی می‌کند، هر گروه که علیه چیزی یا کسی، نظمی یا رژیم می‌ساختن می‌گوید، باید ازجائی تحریک شده باشد».

«هرازگاه آنان را به اردوگاهی می‌چسبانند، حال آن که به قول سارتر آنها ضد جهانی شدن جهان‌اند».

ارتش سرخ ژاپن، بادر-ماینهوف آلمان، بریکاد سرخ ایتالیا، موات مصر و... صدها گروه که نام خود را از شهیدان قهرمان و یاروهای ویژه‌ی گرفته‌اند. اینها برای فریاد کلاشینکوف هم دارند...

اما خطر، عجبا، در آنهاست که سلاحی جز فریاد ندارند و این سلاح اثرگذارتر است و حکومتها را از داخل می‌خورد. اما، در مجموع، این تصویر چیزی کم خواهد داشت اگر به واکنش حکومت-

ها در برابر فریادها نرسیم. - گفتم - به تعداد رهبران جهان روش و ترتیب و تدبیر رویارویی با این مساله وجود داشته است. اما برنده آنها می‌بوده‌اند که به بررسی بی‌تعلق و بی‌پیرایه مساله نشستند، ارعاب و افترا و ناچیز شمردن حریف را به عنوان نخستین حربه برنگزیده‌اند. خود را و مردم را فریب نداده‌اند.

- مثال زنده این نوع روبرویی ایران تا یک سال پیش است که دولتها از معترضان به عنوان «یکی دو مخالف» طوفان فروشان بیگانه دوست، «بلندگوهای اجنبی» و «کمونست‌های خرابکار» یاد کردند و حاضر نشدند بیرون از محدوده ساواک و کمیته به بررسی مساله بنشینند و آنقدر بر این تدابیر پا فشرده تا... -

اما در جهان، کم نبوده‌اند حکومت‌هایی که به بررسی دقیق موضع خود درقبال جامعه و چرائی فریادهای اعتراض‌نشسته‌اند - اینان الزاما، حکومت‌های مردم‌گرا دمکرات بوده‌اند - و جوانها را به عنوان نقطه اصلی همه حرکتها و فریادها دیده‌اند و بر- رسیده‌اند، آنها می‌گویند که نه باج‌های حکومتی، نه باهدایای حکومتی، نه عروسک‌های سر- گرم کنگ راضی می‌شوند و نه از بلوف- های سیاسی می‌هراسند. خلاصه... اینان با شلوارهای چین، کفشهای کتانی و کت- های نظامی و کشاد که هر عمل و هر فراری را امکان می‌دهد، جهان را از زاویه‌ی دیگر می‌بینند، عینکی از سازشکاری و محافظه کاری بر چشم ندارند. درویش‌گری را سپر نکرده‌اند. در کتابخانه‌های کوچکشان، اگر نه برای به دست آوردن مدرک و دلیل برای پرونده‌سازی، بنگری و ادبیات‌شان را بخوانی، فیلمهایشان را تماشا کنی، آوازشان را بشنوی... در هر ثانیه آن فریاد از ستمی را می‌شنوی و می‌بینی که رد کردنی نیست.

آن یکشنبه، در تهران حادثه‌یسی- که نام انقلاب گرفت - واکنش و انعکاس ظلم سالیان بود، انعکاس همه زبونی‌ها و تخفیرها، شکنجه‌ها و تفرخها. لازم نبود حتما فریاد کنند تا بدانی که معترضند، وقتی اسناد و مدارک بانکها را بیرون می‌ریختند، تاراج سالیان در خمیرشان بود، درستوران- های بزرگ آنها کسانی را می‌دیدند که یک عمر در ناهار- کاره‌نقشه چاییدن ریختند و طرح آن که در هیات مدیره کدام والا- حضرت، والاگهر یا صاحب ستام رابنشانیم که بی‌بیم بازخواست چپاول کنیم.

لازم نبود، روانشناس و مردم‌شناس و جامعه شناس باشیم تا بدانیم در زیر روسری مشکی جوانانی که در دانشگاه درس می‌خواندند، تصویر همه عیاشی‌ها و «اورچی پارتی»ها و استخر پارتی‌ها و بی‌بروائی‌های شبانه است که بزرگان - زن و مرد - را صبح موضوع اصلی پیچ‌پیچ می‌کرد و داستانها می‌گفتند از میهمانی‌ها که در حاشیه هر کنفرانسی، هر جلسه‌ی، هر کنگره‌ی زمزمه می‌شد.

هم از این رو، باید برآنان گریست که وقتی با این واکنش‌ها روبرو شدند، خشمناک فریاد برداشتند، «معدودی مارکسیست اسلامی می‌خواهند دکان ما را تخته کنند»، با خود هم نگفتند: مارکسیست اسلامی؟ و ندانستند اینها همه فغان از ستمی ۲۵ ساله است. مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه... در همانروزها گفتیم:

تعجب نکنید که چطور همه و همه متدین و مومن شده‌اند و چطور بعضی جانماز آب می‌کشند، چرا که در این سالها - در اثر تدبیر دوستانی که تاهستند رژیم نیازی به دشمن ندارد - بزرگترین مرجع حق‌گویی و انتقاد و اعتراض آنجاست. نه استادان در کلاسهای درس گفته‌اند، نه احزاب واقعی محلی برای بحث اینگونه مسائل بوده‌اند، نه جائی برای اجتماع، گفتن و شنیدن. و اینها همه و همه امروز انعکاس سخنان خود را چون از زبان بعضی رهبران مذهبی شنیده‌اند، رو بدان قبله نماز می- گذارند.

و باز مقصود توئی... هیچکس به خود نگفت چرا؟ تا به این نتیجه رسد که: چون جائی نیست تنها خانه خداست که می‌شود در آن گاهی حق گفت و حق شنید. پس تکایا و مساجد نقشی که چندین بار در تاریخ ایران به عهده گرفته بودند، یکبار دیگر عهده‌دار شدند. در تاریخ جنبش‌ها و مبارزات ایران تکایا - و به ویژه - حسینیه‌ها - بزرگترین نقش را داشته‌اند، گوئی برای همین کار ساخته شده‌اند.

به جای حیرت، به جای غضب، به جای فریادهای از سر جهل، خشم باید گرفت بر آن‌ها که تصور می‌کردند به جنگ تاریخ می‌توان رفت، واقعیت‌ها را می‌توان دردیگی ریخت و در آن رابست - غافل از اینکه در زیر آن دیگ چون آتشی شعله می‌کشد که خاموش شدنی نیست، آتشی که در



وجود هر ادبی است پس سرریز می‌کند به انفجار می‌رسد، در را می‌پراند و گساره دیگر را هم می‌ترکاند.

به‌حال آنها باید گریست که می‌پنداشتند می‌توان ۴۰ میلیون را گله‌یی تصور کرد و راند - اما حتی مسئولیت‌های چویان را به عهده نگرفت - بر آن‌های بگرییم که تصور کردند می‌توان دایم سعی در بی‌تفاوتی و اصرار در بی‌فرهنگی جامعه داشت و این شعارها را در ذهن‌ها نشانده: اینان بی‌فرهنگ و بی‌تفاوت‌اند؛ ما ملت تحمل دمکراسی و آزادی را نداریم، ما ملت فلان اتفاق بیفتد فردا مردم همدیگر را خواهند خورد، سنگ روی سنگ بند نمی‌شود؛ آدم نیست، کدام آدم، فرمایش شما درست اما کی به‌جای اینها بنشینند، ما آدم نداریم. غافل که این شعارها که ظاهراً برای دیگری بود، تنها سر خود آنها را گرم می‌کرد و بس. بر آنان خشم آوریم که نخوانده‌اند که این ملت، بی‌آنکه در ارتباط با جهان باشد بی‌آن که در جهان قرن بیستم که دهکده‌ایست بهم پیوسته و کوچک، زیسته باشد، در قرن ۱۳ وقتی از جور قاجار به ستوه آمد مدام مبارزات حساب شده و جنبش‌های موثر داشت - به پایان دوران ناصری بنگرید، داستان سقا-خانه، ماجرای رژی را... و آن عالمان و اندیشمندان مرسدس نشین‌دار تنها سر خود را گرم می‌کردند که در تحلیل‌های روشنفکرانه‌شان پشت هر یک از این تکانه‌ها سفارتخانه‌یی و دست تحریکی را کشف می‌کردند. آنها واقعیت را نمی‌توانستند دیگرگون کنند. تنها سر بعضی‌ها را گرم می‌کردند: دل خوشی دارید. آرام بخوابید، خاطر شریف آسوده باشد. ... آنها که تاریخ را آنچنان که اربابان‌شان می‌خواستند می‌نوشتند، خشت بر آب می‌زدند.

و اینک که جوانان، آینه‌های زلال تصویر زشت جامعه بی‌حساب و ولنگار و مغرور و فرعون‌ی مازاد بر خود منعکس کرده‌اند، دل‌خوش داریم به اشتیاق و شور وطنخواهی آنها که وطن را ویران نمی‌خواهند، به واقعیت‌ها پناه ببریم. بهای واقعیت‌ها را بپردازیم. واقعیت‌گرا شویم، از عید فطر و ۱۷ شهریور و ۱۴ آبان درس بگیریم، برای زنده ماندن و آزاد زیستن.

تنها راه رستگاری ما در اینست. به جدال واقعیت‌ها، به جدال تاریخ نرویم:

راه حسین را می‌رفتیم

آزادی چه شد؟

من یکی از شرکت‌کنندگان در راه-پیمائی روز اربعین هشتم. صبح زود که با شوق خود را به میدان فردوسی که میعادگاه ما با دوستانم بود رساندم. از خود پرسیدم: چرا مثل عاشورا، یا تاسوعا همه یارانمان نیامده‌اند. و در دل انتقاد کردم. راه افتادیم، اخطار شنیدیم که شعارهای خودمان را که «آزادی.. آزادی.. اینست شعار قرآن» بود یا «استبداد نابود است» و یاد دیگر شعارهای ملی و صنفی فراموش کنیم و شعارهای جمع را تکرار کنیم، گردیم.

پلاکاردها نیز پس از چند قدم از حال رفت. در لحظات بعدی، دوستان و یارانی را دیدیم که تا همین دیروز همراه ما بودند، ولی مثل یک دشمن به ما می‌نگریستند، و من که تا همین پریروز به همه می‌گفتم: اتحاد. اتحاد تنها راه سالم جستن از این مهلکه است، ناگهان فشاری برخورد و اطرافیانم احساس کردم. تعجب‌زده شدم: مگر ما برای آزادی مبارزه نکردیم، شهید ندادیم. پس چرا به مادری که تصویر فرزند و عروسی شهیدش را حمل می‌کند، اجازه نمی‌دهند با ما حرکت کنند. مگر شهید با شهید تفاوت دارد. دل من به درد آمد، ما هنوز نیمه راه هستیم هنوز پیروزی کامل را به قول رهبر بزرگ آیت‌الله خمینی به دست نیاورده، باید متفرق شویم. هر قدر در تاسوعا و عاشورا که همراه برادران و خواهرانمان برای محو استبداد گام برداشته بودیم، دلشاد بودم، اینجا نگران شدم. کاش ما بلند نظر تر بودیم و اتحادمان را برای ساختن ایران آزادنگاه می‌داشتیم.

حمید راضی

روز اول، یک دوشنبه بود. استبداد هنوز جان داشت، با ما مقابله کرد. روز دیگر در عید فطر بود، خیابانها را درنوردیدیم. گویی به بهشت ره برده بودیم، خواندیم «برادر ارتقی، چرا برادر کشی» و گل‌به ارتشیان دادیم و موج خروشان بود که صدای لرزش پایه‌های استبداد را در گردش پروانه هلی‌کوپترها احساس می‌کردیم.

پس از روزهای خونین، روزهای ۱۷ شهریور و شهادت به تاسوعا و پس از عاشورا رسیدیم. ما به صف مبارزان راه دین می‌پیوستیم. راه حقیقت. ما حسینی شده بودیم و یزیدیان، تحمل ما را نمی‌کردند.

و حالا... در اربعین حسینی. در سالی که چهل بسیار داشتیم. چهل شهیدانی که وجودشان شکوه جنبش بود و شهادتشان نهال آزادی را می‌رویانند، چهل سرور بزرگان و شهید بزرگ اسلام حسین بن علی علیه السلام را با شکوه و جلالی بی‌بدیل برگزیدیم.

از خود پرسیدیم: اربعین حسینی در تاریخ چنین جلای داشت. بی‌شک: نه. با خود گفتیم: ای سرور شهیدان. نامت متبرک باد! نامت را، با همه‌ی عظمت آن میلیونها تن تکرار می‌کنند که آنها نیز شیفته راه تواند و مرام تو. چند تنی بودند، اما در میان آن موج خروشان که راه خطا می‌رفتند. وحدت ما را در نمی‌یافتند، رهبری واحد، راه واحد، مقصد واحد را در این جنبش توحیدی، گویی، با معیارهای دنیوی می‌سنجیدند. آنها محوشدند. سرانجام محو می‌شدند، سرنوشت آنها چنین است در اربعین حسینی، جبروت آن انسان والا، راهی را او، متجلی می‌کردند.

حبیب‌الله ریاحی

تضادها و کم و کاستی‌های قانون اساسی

قانون اساسی و موانع مترتب از آن در لحظه‌های حساس و تاریخی کونی، هسته مرکزی بحث محافل اجتماعی ما است. از این جهت بررسی و تعمق در این باره و توضیح برای خوانندگان به‌گمان من از زمره نخستین و فوری‌ترین وظایف نویسندگان و صاحب‌نظران است باید فضائی گشوده شود که عامه مردم در جریان نظرات‌سازنده در این امر حیاتی قرار بگیرند و بدانند که دست‌آوردهای انقلاب مشروطه چگونه لجن مال شده است و چگونه قانون اساسی ایران، به‌حد چتر حمایت و استتار کثیف‌ترین فشر-های جامعه مورد سوءاستفاده است.

در قانون اساسی مثلا در ماده سی و پنجم متمم، سخن از موهبتی است آسمانی که ربطی به آدمیان و کره خاکی ما ندارد، اما در روزگار ما، این حرفهای کهنه و خرافی به خورد حتی هیچ بچه مکتبی نمی‌رود، چه رسد به افراد بالغ و آگاه و مسئول جامعه که با معیارهای علمی سروکار دارند. حکایت مجعول «سایگان خدا» در همین‌ماده قانون است، جعلیاتی که در حال حاضر از سوی میلیونها انسان کوچک و بازار ما به شدت مردود شناخته شده است و حتی از بین توده محروم از خط و ربط و سواد ما کسی فریب حرفهایی از این دست را که کهنگی چند هزار ساله دارد نمی‌خورد.

در یکی از افسانه‌های یونان، صحبت از دزد معروفی است بنام پروکراتسز که او در واقع همانند بسیاری از افراد سازمانهای ضد خلقی ما، دچار بیماری آدم‌ربائی بود،

او بعد از شکار آدمها، جسدشان را در بسترهای آهنی که قبلا تهیه کرده بود، می‌بست و آنقدر پایشان را می‌کشید تا با طول بسترهای آهنی مساوی گردد. ضرب المثل پروکراتسز معروف است و اشاره به کسانی است که واقعت را برای اثبات درستی نظر و عقیده خود در حال حاضر به بسیاری از کسانی که پیروی چشم‌پسته از قانون اساسی ایران را تبلیغ می‌کنند، در واقع بمانند همان دزد افسانه‌ای مردم یونانند، اینان یامعنای درست قانون و چگونگی پیدایش آن را نمی‌دانند یا آگاهانه می‌کوشند تا در زیر چتر حمایت قانون اساسی، که یکسره مخدوشی و قدیمی و کهنه است در حفظ موقع و منافع طبقاتی خود باشند.

به عنوان يك معترضی به ارتجاع حاکم و کسی که در قبال ملت خود احساس مسئولیت می‌کند، اعلام می‌کنم، که برای نظام قانون‌گزاری ما باید فکر فوری و اساسی شود، چرا که بسیاری از روندهای دمکراتیک در جامعه ما اینک موکول به نظام قانونی متناسب با شرایط امروز است. حقیقت این است که انقلاب مشروطیت، برای تحقق آرمانهای ملی ما بهای گزاف پرداخت. اما چیزی که بدست آورد متناسفانه اندک بود.

ما در آن زمان، در هفتاد و چند سال پیش، برای برچیدن بساط فتودالیسم به مبارزه برخاستیم. ما نخستین ملتی بودیم که در قاره آسیا در جهت لغو امتیازات دیربای فتودالیسی و برانداختن

استبداد فردی و استقرار حکومت قانون و عدالت اجتماعی نبرد جانانه آغاز کردیم. با این حال وحدت ملی ما در مبارزه پرشکوهی که آغاز شده بود، منحرف شد و دخالت‌های پنهان و آشکار امپریالیسم (انگلیسی و روسیه تزاری) و ایادی آنها در داخل، دست‌آوردهای قهرمانانه ملت ما را تا حد فوق‌العاده زیادی نابود کرد و این شکست بعدها با پیشروی ارتجاع در تمام خطوط اساسی، از جمله در جرح و تعدیلی که در قانون اساسی و متمم آن پدید آمده رخ نمود.

از آغاز استقرار حکومت مشروطه، خاصه از پنجاه و چند سال پیش تاکنون، قانون اساسی ایران، به دلخواه مرتجع‌ترین قشرهای حکومت کم‌ویش شده است و سلطه استعمار نوین خاصه از پنجاه و چند سال پیش تاکنون حتی برای همان ته‌مانده ارزش‌های اصیل قانونی ارج و اعتباری باقی نگذاشت و قانون اساسی در تمام طول این مدت در واقع جز سرپوشی تبه‌کاری طبقه ممتاز، چیزی نبود. تبه‌کاری هیات حاکمه، در دشمنی بی‌شرمانه با آزادی، عدالت اجتماعی، و ترویج فساد و آدم‌کشی و محو ابتدائی‌ترین جلوه‌های دمکراتیک، همواره بنام قانون، بنام قانون اساسی، دیانت‌اسلام، شرف و عدالت و از این قبیل.

قانون اساسی ایران خاصه در زمینه آزادی عقیده و مطبوعات که رکن چهارم مشروطیت نامیده می‌شود، علاوه بر نقایص اولیه خود، دچار انحرافات بعدی هم شد،

تضادها و کم و کاستی‌های قانون اساسی

که به دست‌آوردهای انقلاب مشروطه وارد شده است، به‌حدی است که به‌هیچ‌وجه جایی برای تحمل و قبول آن نیست. با توجه به این کاستی‌های جدی تعیین‌کننده، ملاحظه می‌شود که برای مقابله با بحران اجتماعی و استقرار عدالت اجتماعی، جز حصول آزادی‌های دموکراتیک و آنگاه خلق قوانینی متناسب با شرایط اجتماعی، اقتصادی، چاره‌ای وجود ندارد.

نخستین نشانه ملی بودن هر دولت عبارت از این است که فوراً ابطال و انحلال مجلس قانون‌گذاری کنونی را اعلام کند و آنگاه با تکیه بر موازین دموکراتیک، مطبوعات آزاد و ترقی‌خواه و سیستم‌های تبلیغاتی مورد قبول عامه مردم، فضای اجتماعی را برای رشد و روند هرچه بیشتر و بهتر دموکراسی مردمی فراهم سازد، برای انجام انتخابات واقعی و برگزیدن نمایندگان راستین مردم.

نشانه ملی بودن دولت حاضر و هر دولت آینده بيشك عبارت از این نیز هست که پایبند منافع اکثریت مردم باشد و مصالح کارگران و دهقانان را که یوغ کار و زحمت طاقت‌فرسا بر کرده آنان است، و در شرایط تحمل میراث‌های ارتجاع فئودالیسم و امپریالیسم نقش حیاتی تولید را بر عهده دارند، همواره در مد نظر بگیرد. ■

اشتراکی است یا عضو دسته یا جمعیت یا شعبه جمعیتی شود که با یکی از مردم با رویه‌های مزبور در ایران تشکیل شده باشد و... از ۳ تا ده سال حبس مجرد محکوم خواهد شد» به‌طوری که می‌بینیم این ماده قانون درست نقطه مقابل ماده ۴۱ متمم قانون و در محتوا کاملاً نقیض آن است چرا که مطبوعات، احزاب و گروه‌های سیاسی را یکسره کرده است و ریش و قیچی را بدست ارتجاع حاکم سپرده است.

با توجه به اصل هفتم قانون اساسی ایران که طبق آن: «اساس مشروطیت جزناً و کلاً تعطیل‌بردار نیست» و بسیاری از موارد دیگر، جای تردید نمی‌ماند که در تدوین آنها، نه تنها نزدیک‌بینی که تعمد و سوءنیت هم در کار بوده است و در مواردی مطلق-گرایی و موضع‌گیری طبقاتی قانونگذار مانع از آن بوده که قانون اساسی از این همه نقایص و معایب مبرا باشد، در طول این مدت دراز هفتاد سال هم به کسی مجال این پرستی نداده‌اند که هنگامی که اراده ملت قانوناً (طبق مفاد مصرحه در قانون اساسی) برتر از هر اراده دیگر است و این ملت است که به حسب شرایط اجتماعی و اقتصادی خود حق دخل و تصرف در قانون دارد، چگونه مثلاً اصل هفتم قانون هم در کنار آن گنجانده شده است و چگونه قانونگذار به خود حق داده است که برای ابد مانع اعمال اراده ملت شود.

نقایص قانون اساسی و خدشه‌هایی

اعمال نفوذ ارتجاع در این باره در واقع به معنای راهزنی و دستبرد به‌ارزنده‌ترین ثمره انقلاب مشروطیت بود، یک مثال در این باره، می‌تواند روشن‌گر باشد: در ماده ۴۱ متمم قانون اساسی صراحت دارد که: «انجمن‌ها و اجتماعاتی که مولد فتنه دینی و مخل نظم نباشد، در تمام مملکت آزاد است. ولی اجتماع‌کنندگان با خود نباید اسلحه داشته باشند و از ترتیباتی که قانون در این خصوص معین می‌کند باید متابعت نمایند، اجتماعات در شوارع و میدانهای عمومی هم باید تابع قوانینی نظمی باشند». این قانون با همه نقایص خود یکی از امتیازات مکتسبه مردم در انقلاب مشروطه به‌شمار می‌رفت که بعدها از ملت ما دریغ شد و از پنجاه‌وچند سال پیش تاکنون، به‌جز زمانی کوتاه، در زمان حکومت ملی (دکتر محمد مصدق) بسی رحمانه پایمال گردید و ارتجاع حاکم برای اجرای مقاصد خود ظاهراً مجوز قانونی هم داشت، در اینجا برگردیم به تاریخ خرداد ماه هزار و سیصد و ده و بینیم که ایادی ارتجاع، به‌منظور سرکوب احزاب ملی و کارگری چه برسر این قانون آوردند و چگونه برای جلوگیری از اشاعه اندیشه‌های ترقی‌خواهانه و رشد دموکراسی در جامعه، توطئه کردند. در قانونی که در تاریخ خرداد سیصد و ده وضع شد، آمده است: «هرکس در ایران به هر اسم یا به‌هر‌عنوان، دسته یا جمعیت یا شعبه جمعیتی تشکیل دهد یا اداره نماید که مرام یا رویه آن ضد سلطنت مشروطه ایران یا رویه و مرام آن

هراس از اختناق

طرز تفکری که بر جامعه مسلط کرده‌اند، نمی‌خواند، مجازات نخواهم شد؟

صبح ۱۶ شهریور، با دو سه تن به سوی قیطریه شتافتیم. راه پیمائی از آنجا آغاز می‌شد. در خیابان قدیم شمیران، سربازها راه را بر مردمان بسته بودند، از جنب و جوشی که پیاده‌روها داشت، معلوم بود، دسته تظاهرکنندگان عبور کرده‌است. نیز راه افتادیم. در خیابان میرداماد، عده‌ای از تظاهرکنندگان جدا شده بودند. نتوانستیم وارد هیچ دسته‌ای شویم. با اتومبیل به خیابان شاهرضا تاختیم. سرانجام در سه‌راه زندان به تظاهرکنندگان پیوستیم. وارد تظاهرات شدیم. جمعیت عظیم بودوما همچون

این دیروز که از آن می‌ترسیدم، بیست و چند سال طول کشید. یعنی همه عمر من از آن زمان که کودکی بودم تا وقتی که تازه بهار زندگانی دی شد یا می‌رود که دی بشود.

امروز اما... امروز هم می‌ترسم، امروز هم بیم دارم که حرفهای خود را بگویم، حرفهای خود را بنویسم، این امروز البته هنوز چند گاهی نیست ولی ترس من بیشتر از آن است که امروز هم چند سال شود. امروز هم به درازای دیروز باشد. امروز هم بتوانم حرفهای خودم را بنویسم. راستی من کی باید بی‌هراس مطالب خود را بنویسم و مطمئن باشم بخاطر آنکه عقایدی دارم که با طرز تفکر مسلط جامعه، یا

دیروز می‌ترسیدم. می‌ترسیدم حرفهای خود را بنویسم. سهل است می‌ترسیدم حرفهای خود را بی‌پرده، صریح، روشن بگویم. وحشت داشتم که به خاطر دو کلمه حرف، کار خود را از دست بدهم. زندگی خود را تباه کنم. زن و فرزند را در رنج و عذاب اندازم. ساواک، دستگاه، زندان... همه خوفناک بودند. کجا یارای آن داشتم که سر به‌نیست شوم، از کار برکنار گردم، در زندان پیر شوم. هر کدام از اینها برای چند کلام حرف، بهای گزافی بود. پدر می‌گرید، مادر نصیحت می‌کرد، زن ندبه می‌کرد که چنین مکن، چنان مکن. از این راه مرو، از آن راه مرو، از آن گذر مگذر.

سیروس علی‌نژاد

چرا به جای من تصمیم می‌گیرید؟
بگذارید خودم فکر کنم



قظه‌ای در دریا گم شدیم. هم صدای جمعیت هم صدای جمعیت چه با شکوه بود، و یاری مردمی که در گرما بوسر جمعیت آب می‌باشید، چه شوق انگیز. مردمان نان و هندوانه ... تقسیم می‌کردند. آب می‌دادند، شربت می‌دادند، چه نظمی داشت تظاهرات، چه نظم بی‌حسابی. به سه راه تخت جمشید رسیدیم. ناگهان تعدادی اعلامیه در هوا پخش شد. سعی کردم یکی از اعلامیه‌ها را به چنگ آورم. اعلامیه‌ها در هوا پاره پاره شد. ریز ریز شد. انگار به هوا پرتاب نشده بود در هوا نابود شد. بهتم زد، ماتم برد. پرسیدم مگر اینها چه بود که چنین واکنش خشمگانه‌ای لازم داشت. گفتند از ما نبود و آنها که پخش کردند از ما نبودند. مثل اینکه کتک زده باشند. مثل اینکه آدم حساب نکرده باشند. ذلیل و بی‌مقدار شدم. احساس حقارت کردم. مگر من مانند شما صاحب عقل و فکر نیستم؟ بگذارید خودم باشم. خودم فکر کنم سره را از ناسره جدا کنم، درست را از نادرست باز شناسم. چرا به جای من فکر می‌کنید. چرا برای من تصمیم می‌گیرید. بگذارید خودم فکر کنم. خودم تصمیم بگیرم. متاسف شدم، افسرده و دمهق شدم که مرا داخل آدم نمی‌دانستند و نمی‌گذاشتند خودم بخوانم، خودم فکر کنم و خودم، را هم را انتخاب کنم. راستی آن زمان کی فرا خواهد رسید که دیگران برای من تصمیم بگیرند؟

روزی از روزها نبود. روز بی‌ظنری بود، روز تاسوعا بود. تهران یکپارچه در امتداد آیزنهاور - شاهرضا خلاصه شده بود. همه مردم آمده بودند. از شمال تا جنوب. از غرب تا شرق. این بزرگترین نمایش تاریخ علیه استبداد بود. با زیرگراش و تماشاگراش همه مردم بودند، از خرد و کلان، از پیر و جوان، از زن و مرد، از فقیر و غنی از باسواد و بی‌سواد.

در صف مطبوعات که حضور محقری داشت، گام برمی‌داشتیم و شعار می‌دادیم. جمعیت زیاد شده بود، آنطور که صدای بلندگو دیگر رسا نبود. یکی از میان جمعیت در جلو قرار گرفت و شعار داد تا دیگرانی که صدای او را می‌شنیدند، تکرار کنند. هدف برگزاری هرچه باشکوه‌تر این روز بود. شعارها همه‌نوع بود. درود بر خمینی، درود بر کارگر صنعتی نفت ما. کارگر دلیر و سرسخت ما. بشکنی ای قلم

ای دست اگر. بیچی از خدمت محرومان سرو...

هنوز دو سه بار شعار درود بر کارگر صنعتی نفت ما تکرار نشده بود که ناگهان عده‌ای ریختند. بهتر بگویم عده‌ای تاختند و دور جمعیتی را که این شعارها را فریاد می‌کرد، گرفتند و به هر نوعی بود، برهم زدند و نگذاشتند شعارها داده شود. برای جمعیت این برخورد بود برخی پرسیدند عیب این شعارها چیست. درود بر کارگر صنعتی نفت ما که از خروج رایگان نفت ما جلوگیری کرده چه گناهی است؟ گفتند کمونیستی است.

- درود بر کارگر صنعتی نفت ما کمونیستی است؟

- بله کمونیستی است.

- چرا؟

- شعار کارگری است.

معلوم شد هر شعار که واژه کارگر دارد، کمونیستی است.

- بشکنی ای قلم ای دست... چی؟

- بله آنهم کمونیستی است، چون شاعرش فلانکس است و او تمایلات چپی داشته است. عده‌ای عصبانی شده بودند و نزدیک بود برخورد سختی پیش آید. اما عده‌ای دیگر بر خود مسلط شدند و جمعیت را آرام کردند. با وجود این برخی شعار دیگری دادند: کارگر، روحانی، دانشجو پیوندتان مبارک. ناگهان یکی از تظاهرکنندگان که خود را خلاصه میلیون‌ها آدمی می‌پنداشت که در تظاهرات شرکت داشتند فریاد زد: مطبوعاتی‌ها بروند بیرون. باری، قضیه به نوعی گذشت ولی این سوال هنوز برای من بی‌پاسخ مانده است که وقتی ملتی قیام می‌کند، اگر در حین قیام نتواند، حرفهای خود را بزند، چه وقت خواهد توانست؟ راستی چه وقت هر کسی، هر گروه، هر جمعیت خواهد توانست شعارهای دلخواه خود را بی‌مداخله نامعقول دیگران فریاد کند؟

تلفن زنگ می‌زند، دوستی از همدان آن سر سیم است: بر طبق معمول پس از احوالپرسی مختصر، می‌پرسد چه خبر؟ می‌گوید هیچ. امروز هم جلسه ما به هم خورد. کدام جلسه؟ حکایت می‌کند. گروهی از دوستان چند روز پیش جلسه‌ای داشتند در دانشگاه. عده دیگر که با آنها هم عقیده نبودند، رفتند و نشستند و گوش

دادند و جلسه به خوبی به پایان رسید. این عده دیگر سه روز است که می‌خواهند جلسه‌ای داشته باشند و عقاید خود را بیان کنند، اما آن گروه نخست هر روز وارد جمعیت اینها می‌شوند و ناگهان با فریادها و شعارها جلسه اینان را بهم می‌زنند.

بغض کرده بود و ناراحت بود و پیدا بود که تلفن کرده است که حکایت کند و از غم خود بکاهد. پس از چند دقیقه مکالمه تمام شد و گوشی‌ها گذاشته شد. اما من در غم او شریک شده بودم. چه وقت ما خواهیم توانست، به آن اندازه تحمل داشته باشیم که حرف دیگران را بشنویم. اگر هم نمی‌خواهیم آنان را بشنویم یا گوش خود را بگیریم یا بکلی چنین جلساتی را که باب طبع ما نیست ترک کنیم. چرا نمی‌گذاریم، دست کم، هر گروهی بتواند، حرف خود را بزند.

به نقل از دکتر سیدعبدالرضا حجازی، مطلبی در کیهان، روز پنجشنبه ۲۱ دی‌ماه چاپ شده بود که عبرت‌آموز بود:

دکتر سیدعبدالرضا حجازی سخنران امروز در بیانیه‌ای اعلام داشت دشمنان جنبش ملت ایران در کمین هستند که این جنبش اصیل را منحرف کنند. در این بیانیه گفته شده است به همان نسبتی که شعاع انقلاب اسلامی ایران تمام زاویه‌های جامعه ما را روشن کرده و نزدیک است نظام استبداد سقوط کند و مبارزات ملت مجاهد ایران که هزاران شهید نثار کرده است به نتیجه نهایی برسد، دشمنان این چنین در داخل و خارج ایران در کمینگاه هستند تا برسم اختلافات درون جبهه‌ای یا انحراف آن به سوی مارکسیسم که انقلاب اسلامی ایران را متلاشی سازند. مطلبی که در صفحه هشتم (دیروز) روزنامه از یک سازمان مارکسیستی نوشته شده بود بهترین سوژه - ای است که رژیم ایران برای متهم کردن جنبش مارکسیستی می‌تواند از آن سوء استفاده کند و قویترین سلاحی است که اروپای غربی و آمریکا که جهان را می‌خواهند استثمار کنند برای تثبیت استبداد در ایران توافق کرده و با این مقالات، مقدمات کودتای نظامی را فراهم می‌سازند. باید دانست اگر قائد اعظم اسلام حضرت آیت‌الله عظمی امام خمینی با شکستن اعتصاب جراید موافقت فرمودند به این دلیل بوده است که جراید در مسیر به‌ثمر

هراس از اختناق



رساندن انقلاب اسلامی گام بردارد. انتظار می‌رود نویسندگان ایران واقعیت‌های اسلامی را بیش از این شناسائی کنند و هم: کوشش کنیم کوچکترین انحرافی در انقلاب...»
موضوع مورد اعتراض آقای دکتر حجازی انتشار بخشی از بیانیه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران است.

درد این است که مسلم است آقای دکتر حجازی نه به آن دلایل که ارائه می‌دهد، بل به آن دلیل که توان تحمل عقاید دیگران را ندارد، چنین سخن می‌گوید. سهل است، حتی نمی‌خواهد عقاید مخالف عقاید او را مردمان بشنوند و بخوانند. و به پندار من این تحمل نکردن، بسیار به حال انقلاب ایران زیانبارتر است تا انتشار آن عقاید. و شگفت‌تر آنکه مطبوعات ۶۱ روز در اعتصاب بسر بردند که بتوانند آزادانه رویدادهای ایران را منعکس کنند، اگر قرار باشد تسلیم گروهی و طبقه‌ای شود، پس وضع آنها چه تفاوت کرده است؟ آیا آنچه آقای دکتر حجازی می‌گوید خود سبب اختناق نخواهد شد و سانسور را به نوعی دیگر بر ما حکمفرما نخواهد کرد؟

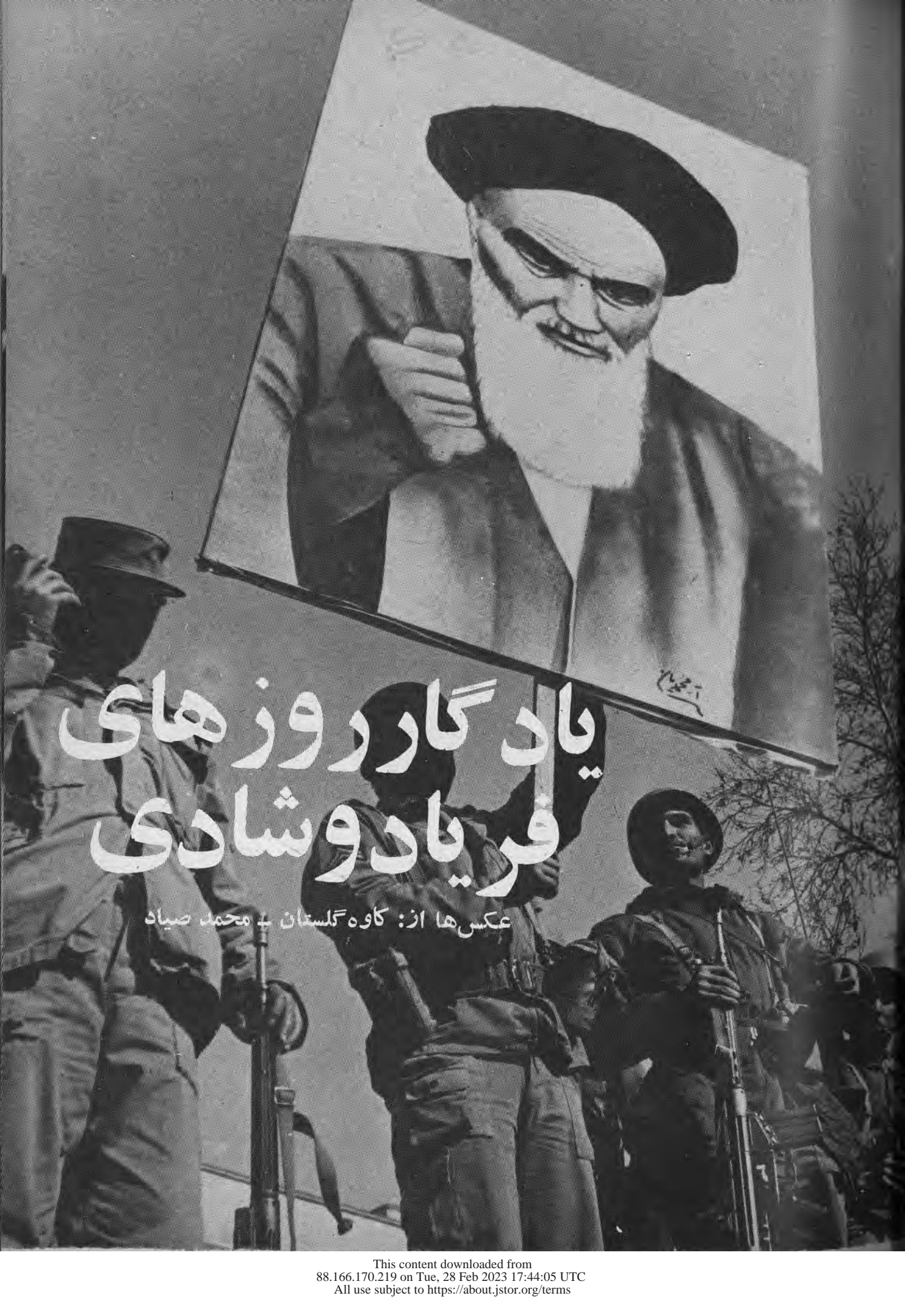
بادروز عاشورا افتادم. جلو دانشگاه که قهرمان بزرگ ایران است - و چنین می‌اندیشم که خلق ما، شهادت امروز خود را در مبارزه از دانشجویان آموخته است - در میان انبوه جمعیت که به قول شاعر سرش از دهایی بود که بر شهادت می‌سایند و دم آن پل چوبی را می‌لرزاند، شعار می‌دادیم. شعار دهنده درود می‌فرستاد بر همه مجاهدین خلق ایران، درود بر سعید محسن، درود بر رضائی، درود بر... راستی که درود همه ملت بر آنان باد. درود بر آنان باد که با بندر خونشان بیشترین ثمرها را ببار آوردند. درود بر آنان که برای مردم خود شهید شدند.

لحظه‌ای اندیشیدم، پدر رضائی‌ها و مادرشان که شیرزنی است، اکنون پاداش خود را می‌گیرند. چه کیفی دارد این پاداش، چه لذتی دارد این حق شناسی ملت. کیفی و لذتی و پاداشی از این بهتر سراغ ندارم. اما ناگهان به یاد مفتاحی‌ها افتادم، احمدزاده‌ها، جزئی‌ها و... هیچکس بر آنان درود نمی‌فرستاد. یاد آنان نمی‌کرد. غمگین شدم. نه برای آنکه خلقی بی‌خاسته از

بالاترین فرزندان خود یاری نمی‌کند، نه چون روح جزئی، احمدزاده مفتاحی، حسین - پور در هوا موج می‌زد. انکار در میان جمعیت بودند، سربلند و با افتخار. غمگین شدم، تنها برای آنکه لحظه‌ای با خود گفتم اگر مادر جزئی، مادر مفتاحی و مادر... در میان جمعیت باشد، با خود نمی‌گویند چرا از فرزند قهرمان او یاری نمی‌کنند؟ از یاری که بر دل این مادران سنگینی می‌کرد، بر خود لرزیدم، با خود گریستم. وقتی ما خاموشی و مات بودیم، یا در خنکا و گرمای اتاق خود لم داده بودیم، آنها با استبداد در جنگ بودند، آنها خونشان را برای ما خرج کردند.

دیدن يك اعلامیه دیواری مراخرسند کرد. دریافتیم در این نگرانی و وحشتی که دارم تنها نیستیم. بسیاری نگران این وضع هستند. اعلامیه با آیه‌ای از قرآن مجید شروع شده بود: «مژده ده آن بندگان را که به سخنان گوش می‌دهند، و از بهترین آنها پیروی می‌کنند.» و در آن آمده بود: برای خنثی کردن هرگونه توطئه، توجه برادران و خواهران مجاهد مسلمان را به نکات زیر جلب می‌کنیم:

- ۱- از هرگونه برخورد خشونت‌آمیز و غیر اصولی با کسانی که دارای عقیده مخالف عقیده شما هستند، جدا بپرهیزید.
- ۲- منطق موثرترین سلاح در برخورد با عقاید مخالف است، مخالفان عقیده خود را با منطق کوبنده خلع سلاح کنید.
- ۳- اگر با مطالب نوشته شده در يك اعلامیه موافق نیستید، نکات غلط موجود در آن را در يك صفحه کاغذ نوشته و در کنار اعلامیه مزبور بچسبانید.
- ۴- در آیه شریفه بالا، بندگان خدا تشویق شده‌اند که به سخنها گوش دهند و از بهترین آنها پیروی کنند. هیچکس حق ندارد به‌صرف اینک این یا آن مطلب را مضر برای نهضت تشخیص می‌دهد، مردم را از شنیدن یا خواندن آنها محروم کند. این خود مردم هستند که باید تصمیم بگیرند، کدام مطلب درست است و کدام مطلبی نادرست.



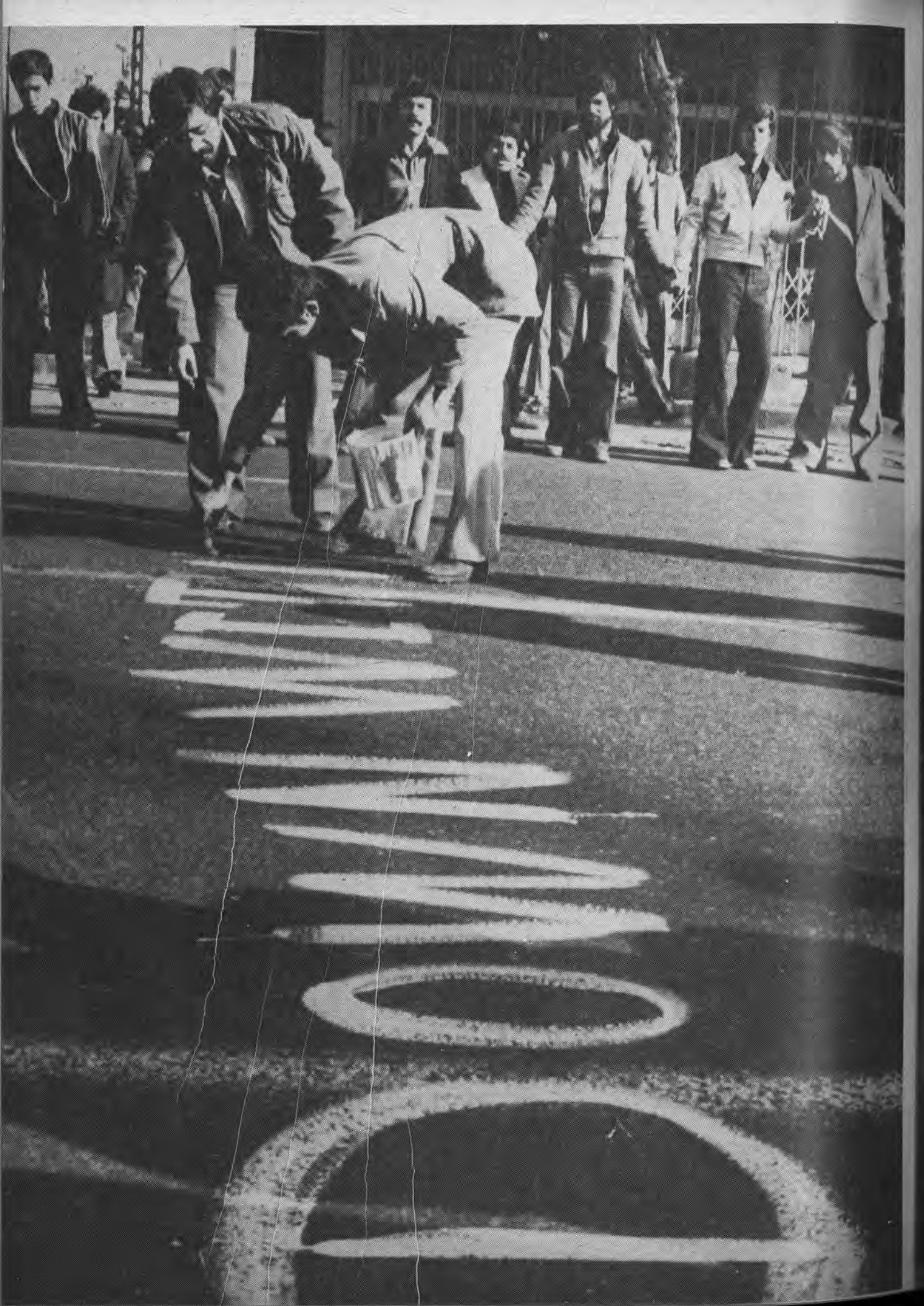
یادگار روزهای فریاد و شادی

عکس‌ها از: کاوه گلستان + محمد صیاد

















نامه‌ای به دوست

نوشته فرج‌الله صبا

کار آگاهی، تنها حرفه‌ای است که همه ما به فنون آن آگاهیم. کیست که به قصد توجیه گناهان خویش، دست کم یکبار، به جست و جوی گناه، در کمین دوست، همسایه یا برادر خویش ننشسته باشد؟
تیره‌بختی کوتاه‌ترین مرد جهان، تنها بدین سبب است که مردی کوتاه‌تر از خویش نمی‌جوید، هر کس، در ذهن خویش، همواره تصویری از همزادی دارد که زشت‌تر از او، گناهکارتر از او، دزدتر، دروغ‌گوتر، و نادان‌تر از اوست.

آنکه می‌گوید: «من غمگینم»، هنوز آندوه رانمی‌شناسد. آنکه می‌گوید: «من غمگین‌تر از توام»، از غم تو خیر ندارد.
و آنکه می‌گوید: «من غمگین‌ترین مرد جهانم»، به خودخواهی انسان، شتاب او در داوری، و نارسائی و ناتوانی کلمات، اعتراف می‌کند.

آنکه بیکرانی قلمرو آندوه را می‌شناسد، میدانند که غمگین‌ترین مرد جهان، همواره مردی است که هنوز تولد نیافته است، و در برابر، او ماهمه، خوشبخت‌ترین مرد جهانیم.

دوست من. داسها همه را بشکن.
گناهکاران، بهترین خادمان بشوند. اگر آنان نباشند، بیگناهان چگونه از بی گناهی خویش لذت می‌برند؟ تنها بسبب وجود دزدان است که نزدیدن اینهمه افتخارآمیز شده است. ساکنان هر شهری، برای احساس سعادت کامل، دست کم به یک دزد نیاز دارند. وجه خوشبختی بزرگی که هیچ شهری، از این نعمت بی‌بهره نیست.

دوست من. هر چه میتوانی بکار. گندم، و درختان میوه، و گیاهان هرزه بکار. کاشتن، زیستن است. بکار. زندگی کن. لیکن بهنگام درو، مزرعه را ترک کن. دستهای مهربان ترا، شایسته داس نمی‌بینم... و گندم، مهربانی است. ریشه‌های خوشتن را درو مکن.
و اگر می‌خواهی مهربانتر باشی، یکشبه، از در، از دیوار، و از پنجره، بخانه‌های دهکنده شیخون بزن، و همه داس‌ها را بشکن. گناه تو برگردن من است، و از این گناه، چه برخورد می‌یابم. چرا که میدانم آنکه چاقوئی را می‌دزدد، از احتمال وقوع يك قتل جلوگیری می‌کند.

«کنار چشمه نشسته‌ام و از عطش می‌میرم.»
انسان از زنجیر خوشتن رهائی ندارد. این تنها سخنی است که به گفتنش می‌آزرد. و حشمت‌اکثرین جنگها جنگی است که آدمی در درون خود و با خود دارد. در این جنگ تنها يك تن فاتح است، انسان. و تنها يك تن مغلوب است: انسان.
و بدینگونه است که در درون هر کس، همیشه یکی هست که می‌خندد، و همیشه یکی هست که می‌گرید.
آنکه بر همه پیروز می‌شود، پیشاپیش شکست خورده خوشتن است.

«شیر؟ یاخظ؟... دلکش‌ترین بازی جهان همین است. کودکان بدان دل می‌بندند، زیرا ساده‌ترین همه بازی‌هاست و بزرگان، به تمسخر از آن می‌گریزند، زیرا آخرین همه بازیها است.
شیر؟ یاخظ؟... اینست زیباترین شعری که درباره تقدیر سروده‌اند.

هر روز يك بدی و پلیدی، بر این همزاد بی‌زبان و گنگ می‌افزایم تا يك یلیدی از خویشتن کاسته باشیم. این همزاد، با وفاترین دوست غمخوار ما است. این همزاد سنگ صبور است. وجود او است که دردناکترین عذایهای وجدان ما را تسکین می‌دهد.

و هم از این روست که در شهرها، باغ‌وحش می‌سازند. در آنجا زشت‌رویان، به‌دیدار میمون، بر خود می‌بالند. ناتوانان و پیران، به شیران محبوس در قفس، ريك و کلوخ‌باره پرتاب می‌کنند. کودکان، خود را در برابر چلچله‌ها غول می‌بندارند. نادانان به‌بلاغت الاغ قهقهه می‌زنند. و هر کس، زشت‌تر از خود، مسکین‌تر از خود، کوچک‌تر و نادان‌تر از خود را می‌یابد.

هر شهر واقعی، به يك باغ‌وحش نیز نیاز دارد.

اندوه، مردمان را به یکدیگر پیوند می‌زند، و شادی، آنان را از یکدیگر جدا می‌کند. اندوه تو اندوه من است، لیکن شادی تو شادی من نیست. سیاهی زیباترین رنگهانیست، لیکن شب عدالت محض است.

اگر نور آدم‌ها و اشیاء را از یکدیگر جدا می‌کند، من انکار آفتاب کفر نمی‌شمارم.

آنکه برگ‌ها را از درختچه‌ای جدا می‌کند بنده هیچ خدائی نیست، و آنکه شاخه‌ای را به شاخه‌ای دیگر پیوند می‌زند، چندان خداست که حق دارد همه خدایان جهان را انکار کند.

نام ترا همیشه بر زبان دارم و هرگز بر زبان نمی‌رانمش. نام ترا، به‌بیشه‌های خلوت، باوازه‌های خویش می‌خوانم.

و میدانم، آری میدانم که آواز من سزینه درختان است، سپیدی برف و روشنائی روز است. و اینهمه از برکت نام‌تست. اگر نه جاودانگی اسارت بود می‌گفتم: نامت جاودانه باد! لیکن جاودانگی اسارت است، و هر آنچه نمی‌میرد، می‌بوسد پس بگذار نام تو نیز جاودانگی خود را، در فنای خویش بازجوید، و نام تو نیز زندگی کند. رنج دهد، رنج کشد و فراموش شود. چون نام همه عزیزان و رفتگان که رفتند و میراث‌شان فراموش شد.

بدنبال، من روان خواهم شد، چون لحظه‌که بدنبال لحظه روان است.

دوستت میدارم، و بر این جمله، کلمه‌ای نخواهم افزود: نه قیدی، نه صفتی، نه افزونی، نه کاستی.

زمان را با تائیه، شراب را با پیمانانه و زمین را با جریب می‌توان سنجید، می‌توان شمرد. لیکن عدد، جامه همه آن چیزهایی است که نقصان پذیرند، و عشق من نقصان پذیر نیست. اگر در سرزمین تو عشق را نیز با اعداد می‌سنجند، با مردمان بگو: «من مردی را میشناسم که بيك جمله، همه اعداد جهان را یکباره برشمرده است.»

دردمند راستین فریادی ندارد. این را از ساکنان میخانه آموخته‌ام آنکه بیشتر می‌نوشد بخواب فرو میرود، سکوت وحشتناکترین فریادها است.

همیشه، بدان هنگام که سخن گفتنی ندارم، مردپرگویی می‌شوم. لیکن هر بار که به راستی نیاز سخن دلم را می‌آزارد، خاموشی زبانم را می‌سوزاند.

لذت «نگفتن» کمتر از «گفتن» نیست ■

«اگر بی‌خبری‌ها و سوء تفاهم‌های غریبان در قبال اسلام، خرد خرد، از میان می‌خیزد، این را بیشتر به «لویی ماسینیون» مدیونیم، او ما را از کاربرد هرگونه امپریالیسم فرهنگی بر حذر می‌داشت.»

«ژان رو» منقد فرانسوی

حسین مهری

مصائب منصور حلاج

تجدید چاپ اثر چهار جلدی «لویی ماسینیون»، «مصایب منصور حلاج» که ارزش و اعتبار یک اثر نو پدید را دارد، محافل اندیشه‌گر پاریس را بایکی از سترک‌ترین، باورنکردنی‌ترین و مرموزترین پدیده‌های روحی تاریخ روبرو کرده است. سخن‌برسر آن عشق و شور، آن همه سوز و گداز روح و آن همه خروشی است که منصور حلاج داشت و به‌گمان روشن فکران فرانسوی در جسم نزار و فناپذیر انسان نمی‌گنجد. نخستین چاپ «مصایب منصور حلاج» که در سال ۱۹۴۳ منتشر شد، در اسلام‌شناسی و در عرفان تطبیقی، لحظه‌ی باشکوه بود، سنگ بنایی بود. این اثر، برچارچوب اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی یک زندگی

سرشار بر توافقند، چیزی که در عصر خود، یک نوآوری بود. از آن زمان، شخصیت منصور حلاج، این «زداینده زنگ و غبار از وجدان‌ها» که به فرمان نظام خلافت (بفداد) در سال ۹۴۴ میلادی در شصت و پنج سالگی محکوم گشت و به‌دار آویخته شد، همواره اندیشه‌ی اسلام‌شناسان، تاریخ‌نگاران مذاهب و پژوهندگان الهی را در فرانسه به خود مشغول داشته است.

«ماسینیون» تا اوپسین سال‌های حیات در تکمیل این اثر کوشید و آن را از داده‌های نو و تحلیل‌های نومالامال ساخت، اما در سال ۱۹۶۴ درگذشت و متنی که امروز (۱۳۵۵) به عنوان تجدید چاپ انتشار یافته است، همان است که او به‌جای گذاشت،

اما دختر و پسرش، «ژنویو» و «دانیل»، هر دو برخوردار از یک صلاحیت بی‌نقص، به‌باری تنی چند از کارشناسان مسایل اسلام، آن‌را پرداخت کردند و این تلاش نفس‌بر، سیزده سال به‌طول انجامید.

امروز «مصایب منصور حلاج»، خاصه در قالب تازه و سرشارش، بار دیگر پدیدار غریب شور و عشق حلاج را، زیر نگاه‌اندیشه‌گران فرانسوی آورده است، این بار درخشان‌تر و هوش‌رباتر.

«ماسینیون» در پیشی گفتار چاپ تازه اثرش، حلاج را در سوق‌های بغداد، گرم سخن گفتن از خداوند چون شور یگانه، چون حقیقت یگانه، نشان می‌دهد. به‌هیچ روی، مساله برسر تحقیق نیست: پیوندهای دژونی بسیار ژرف، اسلام شناسی قرن بیستم را مفتون صوفی قرن نهم و دهم می‌سازد.

وقتی ماسینیون در سال ۱۹۰۷ در بغداد با ایمان اسلامی درآمیخت، اشعار و سخنان حلاج بود که خود انگیزه‌وار در قلب او غوغا می‌کرد. زندگی و مرگ منصور حلاج به‌چشم او، مظهر جستجوی بی‌امان «مطلق» نمود تا بناک تشنگی حقیقت ماند. «لویی گارد»، منقد فرانسوی می‌نویسد:

«ما که لویی ماسینیون را به خوبی می‌شناختیم، می‌دانیم که او تا چه اندازه مرد «مطلق»، جستجوگر «مطلق» و مفتون عشق و عدالت بی‌کم‌وکاست بود. آیا باید تلاش‌های متعهدانه و افسین‌سال‌های زندگی‌اش را به خاطر ستم‌دیدگان و رنجوران به یاد آورد، نیز مبارزاتی را برای آزادی مراکش و الجزایر، و همدردی فعالش را با غمنامه شکنجه‌شدگان «مالاگاش»؟ دمی از عصیان در برابر بیداد و هرگونه تحقیر انسان باز نایستاد. جنگ افزار این رادمرد، جنگ‌افزایی در ظاهر فقیرانه و در باطن کار آمد بود: روزه، زیارت و سرانجام، شیوه عدم تشدد که گاه برایش به‌قیمت زندانی شدن تمام می‌شد، و این همه، پژواک کوچکی بود از پیام حلاج که او بر رویدادهای عصر جاری کرد.»

شناساندن حلاج در چارچوب عصر و زمانه‌اش، از دید زندگی فناپذیر پس از مرگش در درازنای قرن‌ها، از دید مضمون آثاری که از او به‌جا مانده است، برای «ماسینیون» دل‌مشغولی مداوم بود. کرسی او در «کولژ دو فرانس» جامعه‌شناسی اسلام نام

داشت. جامعه‌شناسی «ماسینیون» از قوت و اعتبار ویژه‌ی بازسازی دنیای بغداد عباسیان، مردان و نمادهایش برخوردار بود.

در سراسر جلد اول اثر چهار جلدی‌اش، این دنیا و این مردان و این نهادها، وفادارانه، مراحل حیات حلاج را همراهی می‌کنند و بر آن‌ها پرتو می‌افشانند. دقایق بی‌شمار، دغدغه‌ی عینیت علمی، شاید دسترس‌پذیری سریع یک غربی را به این دنیا آسان می‌سازد، اما کسی که این مجلد را با دقت وافی بخواند، درسی بزرگ می‌آموزد و آن این که در تاریخ ملت‌ها، عینیت حقیقی بدون کوشش برای بازسازی عمق شرایط زیستی زمان و مکان حاصل نمی‌شود. و باری، شناخت دنیای عباسی‌قرن‌های نهم و دهم به گونه‌یی که این اثر، آن را با همه بحران‌ها، همه فراز و فرودها، همه واقعیت‌های اقتصادی، همه آرزومندی‌های اجتماعی و مذهبی‌اش دوباره‌سازی می‌کند، برای درک عمیق «اسلام در عمل»، اجتناب‌ناپذیر است.

اسناد و مدارک که با دقت‌سنگدلانه، تحلیل شده است، منحنی حیات حلاج را، سال‌های کارآموزی‌اش را در عشق و در مرگ، زیارت‌ها و سفرهایش را، اعجازهایی را که به او نسبت داده‌اند، وعظ و خطابه‌هایش را، «انا الحق» زدن‌هایش را، دقایق محاکمه‌اش را، رنج و شکنجه‌ها و مرگش را، جسد سوخته‌اش را که خاکستر آن را در دجله ریختند، همه و همه را پیش چشم ما می‌آورد.

جلد دوم که موقوف بر «زندگی پس از مرگ» حلاج است، گام به گام انتشار پیام او را در سراسر جهان اسلام، خاصه در قلمرو پهن‌اور عرفان و ادب ایران، تعقیب می‌کند و از دیدگاه صوفیانی سخن می‌گوید که شیفته حلاج یا معارض طرز اندیشیدن او بودند. فصل کیفیت بقای حلاج در پیوند با دانش ویژه‌یی که جامعه‌شناسی را (حتی جامعه‌شناسی آماری را) به روانشناسی متفاوت منش‌ها ربط می‌دهد، از اهمیت روش شناختی سترگی برخوردار است. تاریخ انتشار و نفوذ سنت حلاج، همچنان که افسانه او می‌بالد و می‌شکوفد، ترسیم می‌شود.

پروفسور «ژان‌رو» در بحث از اثر «ماسینیون» می‌گوید:

«ادبیات افسانه‌یی مربوط به شیوة

زیست حلاج بسیار دلکش است، خاصه باید اشعار عطار، عارف - سراینده ایرانی را که در قرن‌های دوازدهم و سیزدهم میلادی می‌زیست، به یاد آورد و نیز سروده‌های آن پنجابی نامی، محمد اقبال را. عطار و بسیاری از شاعران کلاسیک ایران، مضمون‌های عرفانی دلپذیر از شهادت بی‌پروای حلاج پرداخته‌اند که درک آن‌ها موقوف به شناخت عمقی اندیشه عرفانی نهان راز ایران است، اندیشه‌یی غنی و متمکن که از هر یادمان (بنای یادبود) و از هر اثر باستانی، سحر- انگیزتر است.»

جلد سوم، بخشی عقیدتی اثر است. دو فصل از آن که به طریقت و شریعت (لاهورت عرفانی و لاهوت آیینی) می‌پردازد، برگرفته‌یی از آثار بازمانده از حلاج است. همچنین در این مجلد، نتایج شرعی و فقهی تعالیم حلاج و نقدهایی که فقیهان، و متألهان مسلمان بر آموزه‌های او نوشته‌اند، مطرح می‌شود. جلد چهارم، شرح اعلام، فهرست‌غنی مراجع و مآخذ و کتاب‌شناسی کامل حلاج است.

«ژان‌رو» در بحث خویش می‌گوید: «چاپ کنونی «مصایب منصور حلاج» به نظر ما یک رویداد فرهنگی‌ست و به هنگام انتشار یافته است، یعنی در زمانی که شرایط اقتصادی و سیاسی معاصر، گفت و شنود کشورهای اسلامی غربی و اسلام و مسیحیت را هرچه ناگزیرتر ساخته است. آرزوداریم این گفت و شنود، موفق و بارور شود. چاپ آثاری چون «مصایب حلاج»، نوید موفقیت و باروری آن است بسیاری از ما از «ماسینیون» آموخته‌ایم که گفت و شنود واقعی فرهنگ‌ها و آیین‌ها، متضمن حرمت‌گزارای عمیق به «دیگری»ست و نیازمند این اعتقاد که هم سخن ما ثروت‌هایی معنوی دارد که ما نداریم و باید از او وام بگیریم... من معتقدم که «مصایب حلاج»، برگردان زندگی یک روح بزرگ، یک قدرت فکری، یک توانایی کم مانند اشرافی و شهودی‌ست که ما غریبان، دست کم، در این نخستین مراحل شناخت بی‌غرضانه اسلام و عرفان اسلامی و شیعی از درک آن عاجزیم.»

اینک نمونه‌هایی از «مصایب منصور حلاج»:

نیروی اعجاز

«.... قرار بود حلاج در بازگشت به

بغداد مریدانی بیابد، همان‌هایی که او را «فریفته خدا» می‌نامیدند... اما او بیشتر، مردم را مخاطب می‌ساخت، در بازار و در مسجدها، خطابه‌هایی ارتجالی، در عین حال، مستدل و خودجوش، جدلی و پرشور، می‌خواند. هر خطابه او خلسه‌گونه‌یی شاد و پراهنراز بود که در برابر خلق آشکار می‌شد، یک ربودگی و شیفتگی ژرف، عاری از جنون حماسه‌خوانی و سخنوری. بی‌گمان، مردم را به توبه و انکسار نفس می‌خواند، اما ناگزیر بود تمامی لذت وصل الهی را نشان دهد، آن را به فریاد بازگوید... بغدادیان به میل می‌ایستادند و گوش می‌سپردند. در باب گفته‌ها و آموزه‌های او چه می‌اندیشیدند؟ پرسش، این را گزارش کرده است: گروهی می‌گفتند ساحر است، مسحور است، و گروهی دیگر می‌گفتند نیروی اعجاز دارد و دعایش مستجاب می‌شود...»

رد خون

«اگر آن‌ها گوسپند قربان می‌کنند، من، قلب و خونم را قربان می‌کنم.» اگر حلاج، در سال ۳۵۹ هجری قمری، در فوران کامل شور گفت که از دادن خون خویش، ابایی ندارد، پانزده سال بعد در وابسین خطابه‌اش در بغداد، به آنچه دوشینه به دعا از خدا خواسته بود، رسید. گرچه مریدان پا برجایش چون «هروی انصاری» جرات نمی‌آوردند بگویند که مرگ شکنجه‌آمیز او لطف خداوند بود که دعای او را مستجاب کرد، اما افسانه‌های بومی ایرانی و عرب در گفتن آن تردید نمی‌ورزند، زیرا این افسانه‌ها در رد خون او که بر زمین پاشید، نام خدا را خوانده‌اند...»

آرزوی تکفیر شدگی

«... نزد حلاج، مرتبت‌اخلاص در برابر امت اسلام، نه تنها با اجرای مداوم مفاهیم شرع و فرمانبری از شریعت، بلکه باصفای قلب‌ها و عیادت بینوایان به‌ظهور می‌رسد، نه تنها بینوایان راست آیین، بلکه راضیان و بدعت‌گزاران و خاصه، قرمطیان، و نه تنها مسلمانان، بلکه کافران و بت‌پرستان.

در دعاهايش، نه تنها برای دوستانش، بلکه برای دشمنانش، شفاعت می‌کند. از این پیش، در سال ۴۹۶ آشکارا در بغداد گفت آرزو دارد در راه خیر و صلاح همگان، تکفیر شده بصیرد...»

حوادث ایران، مفسران بزرگ جهان را بی اعتنا کرد

باد طرح حقوق بشری کارتر به ایران هم وزید، هم از این رو بنا بود بحران با تغییر حکومت هویدا به آموزگار - که اگر سیرقمهرائی نبود، دست کم کسی را قانع نمی- کرد پسندده کند و قانع شود، جنبش از حرکت بایستد.

در همین وطن بودند بزرگانی که حادثه را يك بازی و يك نمایش تلقی کرده بودند و نه بیشتر. - جهان نیز به قوم خواب زده‌یی که همه تخم مرغهای خود را در سبد دیگران نهاده بود که در برابر توفانهای سخت نگهداریش کنند، بهتر از این نمی‌نگریست.

اما چرخ از رفتار نماند، يك سال حرکتهای کند و با تردید داشت تا مقاومتها و ذهن‌های بی- رمق کابینه تکنوکرات‌ها از مهار آن درماند، دو ماه تجربه حکومت شریف‌امامی - که بعدا معلوم شد، بیشترین رسالتش در فراهم آوردن وسایل فرار سرمایه و افراد سرمایه دار بود، یعنی هزیمت‌هزاران نفره بیشتر آنها که ۲۵ سال خرابی‌ها به بار آورده بودند - تازه برای بعضی‌ها تکان ملایمی بود، بلکه از خواب بیدار شوند، اما نه...

در همان روزگار، در نظر تصمیم گیرندگان جنبش آنقدر بی مقدار بود، که راه‌حلهایی مثل کابینه علی امینی بی موقع، زود و تند، تلقی می‌شد. بنا بر این تصور رفت کابینه شریف‌امامی با تکیه بر حمایت فراماسون‌ها خواهد توانست چاره‌یی برای دردها باشد. روزهای بعد از آن «حرف آخر» زده شد: نظامیان فرا خوانده شدند تا آثار حرکتی حاصل از فشار ۲۵ ساله و فساد ۱۵ ساله را پاک کنند، آنهم به زور.

این نیز ناشی از تفسیری غیر واقعی و غلط از رویدادها بود، که کسی ابعاد آنرا در نمی‌یافت سپس



چه سطحی، چه آبکی، چه پریشان گو بودند مفسران و سیاستمداران بزرگ جهان، وقتی در این ماهها درباره حوادث ایران قلم می‌راندند و چه غولهای کاغذی بنظر آمدند آنها که سالها به اظهار نظرهایشان پیرامون رویدادهای جهان پر آشوب دل خوش کرده بودیم.

۷ ماه آشوب و بحران در ایران ثابت کرد که این نامهای بزرگ، حبابی بیش نیستند و چه آسان دستهایشان رو شد، که حتی به اندازه راننده‌های تاکسی خودمان و یا آرایشگرهایی که در تماس روزانه با افراد خود مفسران قابلی شده‌اند، چیزی نمی‌دانند. سالها با نام والتر لپمن، جیمز رستون، سالزبرگر، ریمون آرون، اندره فونتن، فرانسوا رول دل خوش داشته بودیم که چه می- نویسند و چه پیشگوئی می‌کنند، اما حالا آشکار شده است، نه آنها که سیاستمداران بزرگی چون هنری کیسینجر - به قولی بزرگترین دولتمرد قرن بیستم! - ریچارد هلمز، جورج بال و ... چه کوچکنند، چه آسان‌گیر.

رویداد ایران، شاید، ضربه-یی ناگهانی بود برای جهان، خواب هم نمی‌دید ایران را در صدر اخبار خود، نه يك روز و يك هفته که ماهها، ببینند. و شاید اینچنین بود برای همه دولتمردان و مفسران خودی، اما مفسران هم خیلی خواب زده بودند! ما وقتی خود را در میانه حادثات دیدیم که ناگهان از روز-گار خواب خرگوشی فرعونسی و دلارهای نفتی تخدیر کننده بیرون آمده و به روزهای آتش افروزی و تظاهرات ۲ میلیون نفری، کشت و کشتارها و اعتصابات فلج کننده رسیده بودیم. تفسیرها در روزهای نخست لطیفه‌یی بود در این حد که

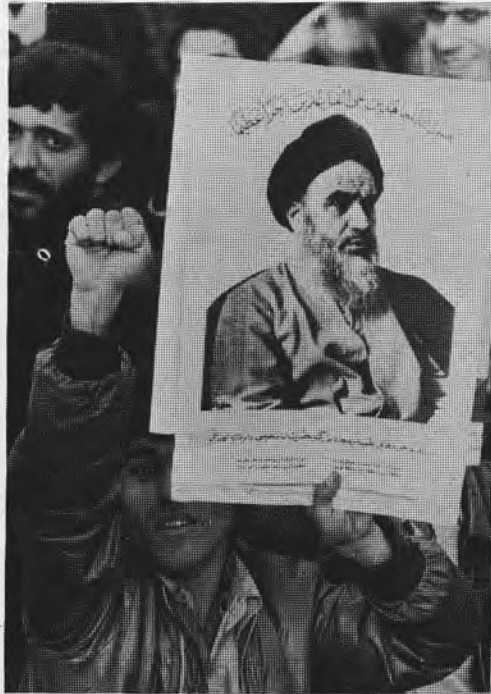
رویدادهای ایران، جهان را از خواب پراند

کردن کشور» را در پشت حوادث ایران می‌دیدند.

– دیگران، سیاست دمکرات-های امریکائی – جانشینان کندی – را که حالا در کاخ سفید سکنی دارند.

تعجب‌انگیز – و شاید هم طبیعی – اینکه در هیچکدام از تفسیرهای مفسران آماتور خودی و مفسران برجسته و حرفه‌یی جهانی مسأله‌یی به نام «جنبش مردمی» یا خواست مردم – وجود نداشت، انگار که نیروهای اهریمنی جهان درخلاء و نه برای کشوری با ۴۰ میلیون جمعیت که درصد عظیم آنرا جوانان تشکیل می‌دهند – عمل می‌کنند، انگار نه که با مردمی کنجکاو، هوشیار و برخاسته روبرو هستند. انگار نه که تاریخ قرن سیزدهم این ملت پر است از روزهای جنبش و حرکت – نگاه کنید به تاریخ قرن سیزدهم این ملت از روزهای جنبش و حرکت – نگاه کنید به تاریخ بی‌دروغ سلطنت ناصرالدین‌شاه، مظفر-الدین‌شاه، محمد علی‌شاه، احمدشاه، کودتای ۱۲۹۹، رضا شاه... تا امروز – انگار نه که این ملت تاریخ مبارزات بزرگ میهنی دارد. انگار نه که همیشه و در تمام این قرن زندانهای لبریز داشته است و مردمی منقد – انگار نه که اعتقادات مذهبی – شاید بهتر بگوئیم احساسات مذهبی – در بیشتر سالهای این دو قرن توسط رهبرانی سیاست‌پیشه هدایت شده است و معمولاً به‌زیان حکومت‌های وقت.

باری، اینک تحول از راه رسیده است و «جنبش» نام دارد، یا حرکت و یا انقلاب؟ – به‌رحال یک دیگرگونی است که جهانی‌متعیر آن شده‌اند و انگشت بهت برده‌ان یا آه افسوس و ندامت بر لب.



چون نظامیان نیز بدتر از آنکه آمده بودند رفتند، و مملکتی بدتر از آن که تحویل گرفته بودند، گذاشتند.. تازه بعضی‌ها از خواب پریدند و تازه پاره‌یی به این فکر افتادند که چرا فورمولها کارساز نیست. چرا چاره‌ها چاره نیست. چرا هیچ‌دوایی این بیمار را درمان نمی‌کند. تازه از اینسو و آنسو جهان فریاد برخاست که عجب غافل بودیم. – رئیس جمهوری امریکا نیز رسماً اعلام کرد گزارشهای غلط سیا، حکومت را گمراه کرده بود!

آری، جهان غافلگیر شد، در میان این غافلگیری دریغ از یک تفسیر و تعبیر و گزارش واقع-گرایانه و مبتنی بر حقیقت. دریغ از آن که کسی سراغ تاریخ را بگیرد و سالها درگیری حکومت و مذهب را در ایران مرور کند. دریغ از کسی که ابعاد مسأله را نزدیک به اندازه‌های واقعی خود بیابد.

در همه‌ی این روزها مفسران حرفه‌یی را در چند گروه دیدیم: – نخست آنها که همه‌ی رویدادهای جهان را حاصل تدابیر انگلستان می‌دانند!

پس برای هرماجرائی دنبال سرنخی درخانه شماره ۱۰ داویننگ استریت می‌گردند.

– دیگر کسانی که چپ‌ها را همه‌جا می‌بینند، هر اعتصاب، هر اعتراض، هر سخن مخالفی را از ذهنی چپ‌گرا می‌دانند – برای خرابی‌های ایران نیز علتی جز حضور چند کمونیست توبه‌کرده اسبق در کابینه‌های پیشین باور ندارند – پاره‌یی، بسی آن که دنبال مأخذ و دلیل و مدرکی بگردند، فوراً گفتند: «مسأله نفت است.» و در نتیجه بر ۱۹۵۳ بیست و پنج سال افزودند و به این نتیجه رسیدند که ۱۹۷۸ سال پایان قرارداد

کنسرسیوم است، پس بگو...!

– گروهی دیگر نیز چشم به همسایه شمالی دوختند که این بار چه درس دارد.

و مفسران گران‌قیمت، با نامهای پرآوازه جهانی نیز خارج از این محدوده نمی‌زیستند. تمام تفسیرهای خارجی تا یک ماه پیش در دوگروه تقسیم‌بندی می‌شد.

– یکی، و بیشتر، آنها که تنها «مخالفت ملایان با مدرنیته

آمد هزار موج ونجنید کوه خلق

هرات، در بین شهرهای نامور شرق، همواره گذرگاه تاریخ بوده است. بسیار امیران و حاکمان بدان روی آورده اند یا از آن برخاسته اند، شهری همواره مورد اعتنا بوده است و از همین روی بارها ویران شده و بارها ساخته شده است. در بین شهرهای شرق، هرات، نیشابور، سمرقند و بخارای دیگری است و از بسیاری جهات پراهمیت تر و توجه برانگیزتر، آنچه در پی می آید، شعری است که البته تاریخ هرات را باز نمی گوید، اما انکار خلاصه تاریخ آن است. فتنه دردهای تاریخی آن است و شاید عصاره دردهای تاریخی و رنج دراز آدمیان شهرهایی همانند آن چون نیشابور، سمرقند، بخارا، تاشکند و... نمی دانیم شعر از کیست و می دانیم از یک شاعر افغانی است، باشد کسانی که شاعر آن را می شناسند، به ما نیز بشناسانند. برجستگی و اعتبار شعر در این است که شور و سرزندگی و پایدگی هرات را به رغم تاختن ها و سوختن ها و ویرانی ها و غارت ها و فتح ها باز می گوید. هرات همچنان استوار و پابرجا مانده است و شمشیر جابران و ستمگران نتوانسته است روح خلق را بکشد. داستان هرات، شاید داستان دیگری از زندگی مشهد، تبریز، اصفهان، شیراز و... است.

شام غم انگیز

استاده ام فراز پلی برهمنه ها
حسترده ام نظر
تا دامن افق

انجا که اسمان هری تا کرانه ها
کویی به خون نبشته حدیث زمانه ها
وز عصرهای طی شده حوید فسانه ها

شام است و خامشی و دل دردهای من
با مستی و خروش
باشور بی حیران
راه افق نرسه به بال صدای من
و از شبون شکستن زنجیرهای من
جان می دهد به خاک هریوا نوای من
آتش حرته خانه چرخ نبود را
زانرو هری مست
تا دامن سپهر
بردست نفرین، خط بود و نبود را
وزاتش سپهر، کشیدست دود را
وز رنک افریده بهشت خلود را
در رنگهای مغرب زیبای این دیار
خوانم حدیث خون
خونی که رفته است
در باستان زمان زرک مردمان پار
تا برکشد به اوج فلک کاخ افندار
از بهر ارزوی یکی مرد نابکار
زانسو شب سیاه چو دیوی زباوران
بروادی خموش
بربستر هری
یعنی برین هرات، براین شهر مردگان
دامن کشد به نفع گروه ستمگران
پنهان کند فجایع تاراج بیک و خان
هربوکه باد آورد از دشت سوی من
از بته یازخار
از سبزه یا زگل
فریاد حسرتیست که آید به روی من
رنج نکفته ای که کند جستجوی من
آه فرامشیست که خیزد به سوی من

از روزگار قدرت اسکندر کبیر
از دوره عرب
تا عهد تیموری

این شهر باستانی و این مرز زورگیر
این وادی بهشتی و این خطه شپیر

زیر غریو سمستوران شدست پیر
هرسرکشی که دست بدین مرزیافته
آنکه به کام خویش
در پرتو هوس
سوزیده عالمی و یکی شهر ساخته
او کام ناگرفته، برو خصم تاخته
سرها به یاد رفته و کاشانه باخته
هرفاتی که آمده گویی که طفل خام
در لحظه فراغ
در راه کاروان
بگذاشته زریک بیابان بنای بام
باد زمانه آمده برکنده اش تمام
نی سقف خانه مانده به جای و نه نقش گام
لیکن هنوز مردمک شهرها هرات
استاده جا بجا
آرام و استوار
یعنی نگشته معو زغاتگر زمان
از جا نرفته از ستم و قهر فاتحان
دارد هنوز مردم آگاه و قهرمان
شمشیر جابران نتوان کشت روح خلق
چهر خود فکرکار و بار کنید
مملکت را خراب فرمودید
ظلم و کین بی حساب فرمودید
یادی از ظلم بی شمار کنید

با دوصد حیلہ کار خود دیدید
مال و اموال خلق چاپیدید
هرکجا پول بود قاپیدید
تا مگر مصرف قمار کنید
صاحب مال و جاه گردیدید
عظمت دستگاه گردیدید
بس وزارت پناه گردیدید
اندکی خویش را کنار کنید
بیش از این خلق را میازارید
همه را مثل خود نپندارید
از سر خلق دست بردارید
هرچه بردید زهر مار کنید
کارتان را تمام فهمیدند

در بین مطالب روزنامه‌های دیواری سحوطه بیمارستان داریوش کبیر، شعری از سید اشرف‌الدین گیلانی (نسیم شمال) آمده بود که یاد این شاعر و روزنامه‌نویس برجسته و متمهد گذشته را در ذهن زنده می‌کرد. یاد برجستگان و متمهدان پیشین بی‌تردید ما را در پیشبرد جنبش کنونی ایران یاری خواهد کرد. بدین خاطر یادی از او می‌کنیم.

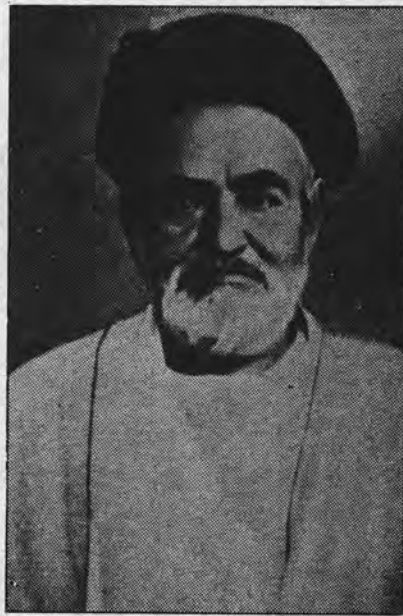
سید اشرف‌الدین گیلانی راپیش از آنکه شاعر به حساب آید، باید روزنامه‌نویس برجسته روزگار خود دانست. او شعرا در خدمت روزنامه‌نویسی گرفت و با روزنامه و شعرش به بیدارکردن مردم روزگار خود کوشید.

یحیی‌آرین‌پور در اثر ارزنده خود از «صبا تا نسیم»^۱ درباره سید اشرف‌الدین می‌گوید: «از زندگانی وی اطلاعات زیادی نداریم. گویا در سال ۱۲۸۷ ه. ق متولد شد، و از شرح احوال منظومی که به قلم خود نوشته چنین برمی‌آید که در قزوین به دنیا آمده و ششماهه بوده که یتیم مانده و در یتیمی ملک و مال و خانه‌اش را غصب کرده‌اند و او دچار فقر و تنگدستی شده‌است». به نوشته همین مولف، سید اشرف‌الدین «محبوب‌ترین و معروف‌ترین شاعر ملی عهد انقلاب است». هم او می‌نویسد: «این مرد از میان مردم بیرون آمد، با مردم زیست و در میان مردم فرو رفت... او نه وزیر شد، نه وکیل شد، نه رئیس اداره شد، نه پولی به هم زد، نه‌خانه ساخت، نه ملک خرید، نه مال کسی را با خود برد، نه خون کسی را به‌گردن گرفت شاید روز ولادت او را هم کسی جشن نگرفت و من خود شاهد بودم که در مرگ او ختم هم نگذاشتند.»^۲

سید اشرف‌الدین را در اواخر عمر به جرم جنون به تیمارستان بردند و پس از آن سرنوشت او آشکار نیست. به قول استاد سعید نفیسی «خبر مرگ او را هم به کسی ندادند. آیا راستی او مرد؟ نه، هنوز زنده است و من زنده‌تر از او نمی‌شناسم»

جنون سید اشرف‌الدین، موضوع بحثهای فراوانی بوده‌است. در آئین بزرگداشت نسیم شمال که در دیماه

ایها الخائنین فرار کنید



یادی از سید اشرف‌الدین گیلانی (نسیم شمال)

۱۳۵۲ در دانشگاه تهران برگزار شد، حبیب یغمائی استاد بزرگوار که اکنون متأسفانه بینائی خود را از دست داده است، در یک سخنرانی پرتنظ و پرمایه درباره او گفت: «بی‌مناسبت نیست که اشاره شود سید اشرف خیالی مشوش داشت و بی‌جنون نبود. در شماره اول سال هفتم پنجشنبه ۲۴ ربیع‌الثانی ۱۳۴۱ می‌گوید: «مدت دو سال مریض بودم. گاهی در دارالمجانین و گاهی در بیلاقیات. بنده (یغمائی) هم که در اواخر عمرش زیارتش کردم چنین‌حالی در او یافتم، آخر کسی که سید باشد، شاعر هم باشد، روزنامه‌نویس هم باشد، فقیر و مسکین هم باشد، اگر

جنون نداشته باشد، پس چه چیز دارد؟»^۲

و در همین مجلس استاد عبدالحسین زرین‌کوب که بسیاری از تحقیقات تاریخی و ادبی روزگار خود را به او می‌دینیم، جنون سید را «جنون مقدس» خواند و گفت که «در دوره‌ای که سید اشرف زندگی می‌کرد و با امکانات محدودی که از لحاظ استعداد شخصی و آمادگی محیط برای او حاصل بود، قبول تمهدی مثل آنچه امروز «ژان پل سارتر» در «ادبیات چیست» توصیه می‌کند نوعی جنون واقعی لازم داشت و این همان جنون مقدس بود که کار سید اشرف‌الدین را سرانجام آنگونه که خود هم انتظارش را داشت به تیمارستان کشانید».

باری در اینجا قصد و غرض پرداختن به زندگی سید اشرف‌الدین و ارزیابی دقیق کار او و نقل ارزیابی‌های دیگران^۳ و خلاصه ارائه یک تحقیق نیست، بلکه در این دوره انقلاب تنها یادی از اوست، و اکنون شعری که بر روزنامه دیواری نگاشته بودند و سخت با حال و روز کسانی که ثروت باد آورده را از این ملک برداشتند و رفتند، منطبق است.

ایها الخائنین فرار کنید

هرچه کردید یک به یک دیدند

الغرض جمله خلق رنجیدند

حذر از آه داغدار کنید

چه عجب بی‌خجالتید همه

با وجودیکه آلتید همه

باز فکر و کالتید همه

تا حمایت ز ملکدار کنید

حال از دست رفته عنوان‌ها

آن خرامیدن خیابانها

مرغها، جوجه‌ها، فسنجانها

بعد از این قلبه اختیار کنید

۱- از صبا تا نسیم جلد ۲ صفحه

۶۱

۲- همان کتاب صفحه ۶۴

۳- آیتدگان ادبی، پنجشنبه، ۱۰

بهمن ۱۳۵۳ صفحه ۲ مقاله «او یک

دیوانه مقدس بود» ■

چین، امیدوار به نوسازی نسبی در سال ۲۰۰۰

تنگ شیائوپینگ، مرد اصلی امروز

جمهوری خلق چین که در اثر نفرت از بیگانگان و «ماتوئیسیم» انزواگرا، از دیرباز از دنیای خارج جدا شده بود، در ۱۹۷۸، جهش بزرگ خود به خارج،

طرح چین در تاریخ، وسیع، جراتمندانه و نمونه است: وارد کردن سریع یک میلیارد تن، یک چهارم بشریت، به درون اواخر قرن بیستم.

چین؟ آنجا یک گول خفته آرمیده است، بگذار بخواهد، زیرا وقتی بیدار شود جهان را تکان خواهد داد. «پاپلسون بناپارت»



«مائو»، دوبار به وسیله دشمنان تندرو خود تصفیه شد، و آخرین بار در ۱۷ ماه پیش، از او اعاده حیثیت شد. «تنگ» در میان افسران برجسته ارتش آزادی بخش یک پایگاه قدرت وسیع دارد. او همچنین از حمایت دیوان سالاران، فن سالاران و روشنفکران



یک روزنامه‌ی دیوازی که در آن، گروه چهارتنی تقبیح شده است.



یک تصویر در شانگهای در ستایش «زایمیا» طولانی جدید به سوی نوسازی.

چینی برخوردار است. دو گروه اخیر، دقیقاً همان عناصر جامعه‌ی چین بودند که مانند «تنگ»، قربانیان اصلی انقلاب فرهنگی بودند. «تنگ» که بیش از ۵۰



بیکره‌ی «مائو» در نانکن

کشور به درون جهان امروز کرده است، از سوی هفته‌نامه‌ی «تایم» به عنوان مرد سال ۱۹۷۸ شناخته شده است. «تنگ» ۷۴ ساله، به دستور

یا آنچه را که تبلیغ‌کنندگان پکن «راه» پیمانی جدید» می‌خوانند، آغاز کرد. چینی‌ها که در اثر سال‌ها انقلاب فرهنگی مصیبت‌بار «ماوتسه‌تونگ»، اقتصاد ابتدایی‌شان مبتدل مانده و روحیه‌شان تحلیل رفته است، امیدوارند تا سال ۲۰۰۰، به یک حالت نوسازی نسبی برسند و یک اقتصاد و قدرت نظامی جهانی گردند. آنها ممکن است به این حالت نایل نشوند، یا به موقع نایل نشوند، اما دست‌اندرکار شدن‌شان، یک نمایش فوق‌العاده از بلندپروازی ملی است. از سوی دیگر، ایالات متحد و جمهوری خلق، به هفت سال عشق‌بازی محتاطانه که با ابتکارهای «نیکسون - کی‌سینجر» آغاز شد، پایان دادند. «هاوکوفنگ»، رئیس نخست‌وزیر چین، و «جیمی کارتر»، رئیس جمهوری ایالات متحد، در اعلامیه‌هایی که به نحو هم‌زمان از سوی پکن و واشینگتن منتشر شد، اعلام کردند که دو کشور، سفیرانی مبادله خواهند کرد و روابط، راه‌های پرسود داد و ستد و درونمایه‌های جدید در سیاست‌های جهانی را می‌کشاید، هرچند زمان درازی لازم خواهد بود تا پکن، به عنوان یک پایتخت قدرت جهانی درجه‌ی اول، به واشینگتن و مسکو پیوندد.

دیرینه‌ترین تمدن مداوم

نیروی محرکی که در پی مبارزه برای رساندن قدیم‌ترین تمدن مداوم جهان به قرن بیست و یکم براساس برنامه قرار دارد، «هاوکوفنگ» ۵۷ ساله، جانشین اسمی «ماو»، نیست، بلکه «تنگ‌شیائوپینگ»، معاون نخست‌وزیر، است که عنوان‌های معاون حزب کمونیست و رئیس ستاد ارتش را هم در اختیار دارد. هرچند «تنگ» پس از «هاو» و مارشال «یه‌چین‌پینگ» ۸۰ ساله، رئیس کشور زینت‌المجالس و بیمار، مقام سوم را در دفتر سیاسی پکن دارد، اما معاون نخست‌وزیر، معمار اصلی آن چیزی است که در تبلیغات چینی‌ها به عنوان «نوسازی چهار نهاد» مشهور شده است - تلاش هم زمان برای بهبود کشاورزی، صنعت، دانش و تکنولوژی و امور دفاعی «تنگ‌شیائوپینگ»، به سبب تعهد بزرگی که برای پیش‌بردن

زدهاند که گاهی، به نحو مقلنون، يك «راه سرمایه‌داری» به نظر می‌رسد. شعار دکترین جدید را ممکن است بدین سان تنظیم کرد: «بگذار صد معامله تجارتي انجام شود، بگذار صد سرمایه‌گذار خارجی رقابت کنند.» هرچند عده‌ی بسیار معدودی از چینی‌ها، به عنوان قسمتی از اقدام جدید، آزادی فردی زیادی به دست آورده‌اند، آنها بی‌تشریفات دارند بسیاری از «بسته‌های مسلکی خود را دور می‌اندازند. اصل مائوئیستی مبنی بر اتکاء به خود و استقلال از منابع خارجی که زمانی مقدس بود، از میان رفته است. مردمی که به نحو سنتی همه‌ی بیگانگان را به عنوان وحشیان تلقی کرده‌اند، دروزم‌های خود را به سوی جهان خارج باز کرده‌اند، سال گذشته، ۵۳۰،۰۰۰ جهانگرد از چین بازدید کردند. هزاران سرمایه‌دار که در جستجوی بازارهای جدید و سرمایه‌گذاری در این سرزمین نویدبخش هستند نیز چنین کرده‌اند. چینی‌ها قصد دارند يك میدان «گلف» در دامنه‌های پکن بسازند و به «کوکاکولا» حقوق انحصاری فروش در جمهوری خلق اعطا کرده‌اند. این شاید دو مورد بسیار تکان‌دهنده از تجدید نظرطلبی «سمبولیک» باشد.

تئاترها و سینماهای چین، سریعاً تغییر می‌کنند. کالج سینمای پکن، امسال پس از دوازده سال تعلیق، از نو گشوده شد. نخستین فیلم سکسی که يك اثر ژاپنی درباره‌ی روسپی‌گری است، برای تماشاگران چینی نشان داده شده و حتی روزنامه‌ی چینی «کوانتک مینگت» از آن دفاع کرد و نوشت، این فیلم، «تماشاگران چینی را بسیار روشن کرده و آموزش داده است. «کوانتک مینگت» استدلال کرد که جوانان باید از انقلاب فرهنگی رهایی یابند. «کوانتک مینگت» افزود «ثروت» بزرگی که بشریت به وجود آورده است، برای آنها شگفت‌انگیز بود. آنان هرگز نام‌هایی مانند «میکل آنژ»، «هنگو» و «موزارت» را نشنیده بودند.»



«تنگ» با «چو» (چپ) در مسکو. این تصویر در ۱۹۶۳ برداشته شده است.



خواندن روزنامه‌های ضد «مائو» در پکن.



پرزیدنت «فورد»، در جریان بازدید خود از پکن در ۱۹۷۵ با «تنگ» شوخی می‌کند.

هنوز برخورد شخصی و همچنین مسلکی میان «تنگ» و «هوا» وجود دارد. در مثل، «هوا» دومین تصفیه‌ی «تنگ» را تصویب کرد، اما اکنون، «هوا» ظاهراً بر «نوسازی چهار نهاد» صحنه می‌گذارد.

«تنگ» و هواداران او، برای انجام «راه‌پیمایی جدید» دست به کاری

سال عضو حزب کمونیست و يك سرباز کهنه‌کار راه‌پیمایی طولانی اصلی «مائو» بوده است، همچنین صاحب آن قدرت اخلاقی است که هیچ چینی دیگر نمی‌تواند از آن برخوردار باشد. قدرتی که تا اندازه‌ی بی، براساس خودداری او از تسلیم در برابر بادهای سیاسی دو دهه گذشته قرار دارد. تردید نیست که

حقوق بشر در چین

شهروندان پایتخت در گفتگو با خبرنگاران خارجی که به نحو قابل

ملاحظه‌ای آشکار بود، پرسش‌های جستجوگرانه‌ی دربارهی نظام‌های سیاسی غیر سوسیالیستی کردند و علاقه‌ی خاصی به نظام ایالات متحده نشان دادند. یک روزنامه‌ی دیواری خطاب به جیمی کارتر «روی دیوار دموکراسی» ظاهر شد. در این روزنامه نوشته شده بود «ما از شما می‌خواهیم که به وضع حقوق بشر در چین توجه بکنید. مردم چین نمی‌خواهند زندگی فاجعی مردم شوروی را در مجمع‌التجاریز «کولت» تکرار کنند. این، یک آزمایش واقعی برای وعده‌ی شما درباره‌ی حقوق بشر خواهد بود.»

روزنامه، امضای «گروه حقوق بشر» را در پای خود داشت. مقامات پس از چند ساعت روزنامه را برداشند و این نشانه‌ی آن بود که پیام روزنامه تصویب نشده است. آزادسازی در چین، محدودیت‌های خود را که به‌دقت تعریف شده است دارد. انضباط ممکن است گاه‌گاه سست شود، اما مکانیسم‌های کنترل، خاصه از طریق نیروهای «پاسووی»، پلیس مخفی، هنوز در اختیار حکومت است. «بین‌الملل عمو» سازمان حقوق بشر مستقر در لندن، در گزارشی که نوامبر گذشته منتشر شد، تعدادی از تخلف‌های قانونی را ثبت کرد. مثلاً، گفته می‌شود یک معلم بنام «هوچون‌شو»، به‌حاطر نوشتن و توزیع یک «جزوه‌ی ضد انقلابی»، در آغاز ۱۹۷۸ اعدام شده است. اما ژوئن گذشته، چین حدود ۱۱۰،۰۰۰ تن را که از زمان مبارزه‌ی «ضد دست راستی» ماتو در ۱۹۵۷ زندانی شده بودند، آزاد کرد.

«هنری کی‌سینجر» وزیر خارجه‌ی پیشین ایالات متحده، به‌خاطر نمی‌آورد که «تنگ‌شیانوپینگ» را «یک مردکشیف کوچک» خوانده باشد. اغلب گفته می‌شود که وزیر خارجه‌ی پیشین این لقب را به «تنگ» داده است، آن‌گونه که «کی‌سینجر» هفته گذشته به «تایم» گفت: «ننگ»، به‌عنوان یک مرد بسیار لایق و سرسخت، مرا مبهوت کرد «تنگ» مهارت زیادی در به‌کارگرفتن مکانیسم‌های دیوان‌سالارانه داشت. وقتی من در ۱۹۷۵ با تنگ دیدار کردم، او چندان به‌سیاست خارجی آشنا نبود، اما

او سریع یادگرفت.»

پاره‌ای از رهبران دیگر جهان، نظریات متفاوتی داشتند. باوجود اندرز صحیح «ماتو» که «مرد کوچک» آینده‌ی بزرگی را در برابر خود دارد، «نیکی‌نا خروشچف» نخست‌وزیر فقید اتحاد شوروی، موقع ملاقات با «تنگ» به او اعتنایی نکرد. «چیانگ چینگ»، همسر «ماتو»، او را تحقیر می‌کرد و هواداران سرسخت «چیانگ»، دوبار او را به عنوان بدترین «رهرو سرمایه‌داری» چین متهم کردند. «ماتو» در یک اجلاس دفتر سیاسی در ۱۹۷۵، از همه‌کسانی که با یکی از پیشنهادهای او مغاف بودند، خواست از جای خود بلند شوند. وقتی «تنگ» چنین کرد، «ماتو» به سردی به او نگرست و ظاهر چنین گفت: «چون می‌بینم که هیچ‌کس بلند نشده است، پیشنهادم به اتفاق آراء تصویب شده است.»

حتی به‌معیارهای چینی، «تنگ» شیائوپینگ»، معاون نخست‌وزیر، از لحاظ قد کوچک است. او یک مرد بسیار احساساتی است و مشهور است که انتقام جو است. چینی‌ها بیش از آن که «تنگ» را دوست داشته باشند، به او احترام می‌گذارند و چنین می‌نمایند که یارانش، بیشتر، هم‌پیمانان او هستند تا دوستان او. با این‌همه، «تنگ» یک بازمانده‌ی بزرگ است، در ۷۴ سالگی، با نیروی فراوان، بی‌باکانه‌ترین ماجرای سیاسی زندگی‌اش را آغاز کرده است.

لهجه سچوانی

«تنگ» هنوز با صدای زیر و تیز و بالهجه‌ی کلفت سچوانی سخن می‌گوید، «سچوان» یک ایالت چین مرکزی است که به‌خاطر آب و هوای ملایم و مناظر کوهستانی آن مشهور است. آگاهی اندکی از زندگی نخستین «تنگ» یا زندگی خصوصی امروز او در دست است. گمان می‌رود که او پس از یک زمین‌دار باشد، او در ۱۹۰۴ در «شیه‌شینگ»، یک روستای نزدیک «چونگ‌کینگ»، پایتخت زمان جنگ چین، زاده شد. نام او «کان‌تسه‌کانو» بود که وقتی در ۱۹۲۵ به‌حزب کمونیست پیوست، به «تنگ‌شیانوپینگ» تغییر

داد.

«تنگ»، پس از پایان دبیرستان، یکی از ۹۲ پسر چینی بود که برای تحصیل در فرانسه، به‌آنها «بوسر» اعطا شد. «تنگ» ۱۶ ساله، به‌جای تحصیل، در یک کارخانه‌ی گالش‌سازی پاریس شغلی به‌دست آورد. او در همان زمان در اداره یک فصل‌نامه‌ی کمونیستی چینی به‌نام «نورسرخ» کمک می‌کرد. سردبیر فصل‌نامه «جوئن‌لای» بود که بعداً حامی و سرپرست «تنگ» شد.

«تنگ»، پس از پیوستن به‌حزب، مدت کوتاهی در دانشگاه «سون‌یات‌سن» در مسکو تحصیل کرد و سپس در ۱۹۲۶ به‌چین بازگشت. «تنگ» به سرعت ترقی کرد و در ۲۵ سالگی کم‌پسر ارتش هفتم کمونیست شد. تا آن زمان، او یک پیرو استراتژی‌های چریکی «ماتو‌تسه‌تونگ»، رئیس جدید کمیته‌ی نظامی حزب، بود. وقتی دیگر رهبران کمونیست به‌این فرضیه‌ها حمله کردند، «تنگ» از سمت خود برکنار شد - نخستین بار از سه باری که او به این سرنوشت رسوایی آمیز دچار می‌شد. سرانجام بار دیگر از «تنگ» اعبده‌ی حیثیت شد و او سردبیر «ستاره‌ی سرخ»، روزنامه‌ی ارتش، گردید. در ۱۹۲۴، «تنگ» به‌راه‌پیمایی طولانی افسانه‌ی «ماتو» به‌سوی «ینان» دوردست، در ایالت «شن‌سی»، پیوست - راه‌پیمایی قهرمانانه‌ی ۶۰۰۰ مایلی نیروهای حزب کمونیست زیر فشار مداوم ارتش‌های «چیانگ‌کای‌چک». به‌گفته‌ی «یانگ‌بی چین»، منشی «جو»، «تنگ» برای مهارت‌های خود (نه‌تنها در هنرهای نظامی، بلکه در آشپزی)، از امتنان «ماتو» و دیگر رهبران حزب برخوردار شد.

روابط رو به‌زوال

در جنگ جهانی دوم، «تنگ» به ایجاد یک نیروی بسیار مؤثر چریکی علیه ژاپنی‌ها در چین شمالی کمک کرد. پس از تسلیم ژاپن، این گروه به عملیات خود علیه ارتش‌های ملی‌گرای «چیانگ» ادامه داد. وقتی کمونیست‌ها در ۱۹۴۹ قدرت را در دست گرفتند، «تنگ» به‌عنوان رئیس حزب چین جنوبی و شهردار «چونگ‌کینگ» خدمت کرد.

در ۱۹۵۲ که وی به پکن خوانده شد، انواعی از سمت‌های بزرگ را در دست گرفت که پاره‌یی از آنها، هم زمان بود: وزیر دارایی، دبیر کمیته‌ی مرکزی، معاون دفاع ملی، دبیر کل حزب کمونیست. در ۱۹۵۶، او به عضویت کمیته‌ی دائمی هفت نفری دفتر سیاسی گمارده شد.

هم‌چنان که قدرت «تنگ» افزایش می‌یافت، روابط او با «مائو» رویه‌زوال می‌رفت. رئیس شکوه کرد که «تنگ»، به‌مدت با او مشورت می‌کند و با وی مانند یک «جسد مرده» رفتار می‌کند. پس از «جبهش به پیش» مصیبت بار «مائو»، «تنگ» کوشید کشاورزی خصوصی را تا اندازه‌یی احیا کند تا به دهقانان این‌نار تولید مزارد غذایی بیشتری ببخشد. «تنگ» در بیانیه‌ی اعلام کرد «کشاورزی خصوصی تا زمانی که تولید را بالا می‌برد، کاملا صحیح است، همان‌طور که تا زمانی که گربه موش می‌گیرد، مهم نیست که گربه سیاه است یا سفید.» این بیانیه، بعدا به‌عنوان مدرک «رهرو سرمایه‌داری» بودن «تنگ» ذکر شده به «مائو» درباره‌ی طرح کشاورزی آگاهی داده نشد و او برای آزمایش پرسید «کدام امپراتور این تصمیم را گرفته است؟»

با این همه، «تنگ» توانست با برجا بماند تا این‌که یک مبارزه‌ی قدرت در ۱۹۶۶ میان «مائو» و «لیوشاوچی»، رئیس کشور آغاز شد.

تا بهار ۱۹۷۶، «چیانگ چینگ» و گروه رادیکال او غلبه کرده بودند - موقتا. «چو» در گذشته بود. «ماو» در حال مرگ بود. و «تنگ» باردیگر بی‌آبرو شده بود. علت ظاهری دومین سقوط «تنگ»، شورش بی‌سابقه‌ی بود که در میدان «تین‌آن‌من» پکن روی داد. در این زمان، یک مراسم یادبود برای «چو»، لغو شد، بی‌آن که دلیل آن ذکر شود. تظاهرات شدید سوگواران که ظاهرا «تنگ» و پیروانش آن را برانگیخته بودند، به‌سرعت به‌عنوان اعمال ضد انقلابی محکوم شد. دو روز پس از شورش‌ها، «تنگ» از همه‌ی سمت‌های خود برکنار شد. در میان کسانی که «تنگ» را متهم کردند، «هواکوفنگ» دیده می‌شد که به‌دنبال مرگ «مائو» در پنج‌ماه بعد، به‌عنوان رئیس، قدرت را در دست گرفت.



«تنگ» در جریان ۲۰ سال خدمت خود در دستگاه نظامی کمونیست، روابط عمیق شخصی و سیاسی با افسران برجسته برقرار کرده بود. وقتی رادیکال‌ها معاون نخست‌وزیر را تهدید به قتل کردند، او برای فرار از پایتخت، روی این تماس‌ها تکیه کرد. ژنرال «شوشی‌یو»، یک هم‌رزم دیرین، به او پیشنهاد کرد به‌محل در ایالت «کوانگ‌تونگ» که برای گزیدگان نظامی در نظر گرفته شده بود، پناهنده شود. «تنگ» یک سال در آنجا منتظر ماند.

شادمانی تنگ

وقتی «هوا» در اکتبر ۱۹۷۶ دستور بازداشت «چیانگ چینگ» و گروه چهارتنی او را داد، «تنگ» نامه‌یی به کمیته‌ی مرکزی نوشت و شادمانی خود را از این رویداد ابراز کرد. روزنامه‌های دیواری در پکن و دیگر شهرها، از مردم چین خواستند تا از بازگشت «تنگ»، «به‌گرمی استقبال و هواداری بکنند.»

در ۱۶ ماه گذشته، بیش از صد هزار قربانیان انقلاب فرهنگی و قربانیان خشم «چیانگ چینگ» از زندان

آزاد شده‌اند یا از کار اجباری بازگشته‌اند. اما در ضمن هزاران مقام رادیکال، کاردهای سرخ پیشین و دشمنان شخصی «تنگ» تصفیه شده‌اند.

نمونه‌یی از گفته‌های معاون نخست‌وزیر چین درباره‌ی توسعه و پیشرفت: انجام دادن کارها، با شتاب، خوب نیست، آرزوی انجام سریع کارها، از انجام کامل آنها جلوگیری می‌کند. هرچه بیشتر پاعشاری بشود، پیشرفت کمتری حاصل می‌شود.

در زمینه آینده‌ی چین: در کشور ما، هم‌چنان که ضد انقلاب تضعیف می‌شود، دیکتاتوری را ناگزیر باید از میان برد و دموکراسی را توسعه داد.

درباره‌ی انقلاب: انقلاب، کار دشواری است. اگر شما می‌خواهید انقلاب بکنید، نباید از دشواری‌ها بترسید. اگر از دشواری‌ها بیم دارید انقلاب نکند. در مورد ابرقدرت‌ها: ایالات متحده

و اتحاد شوروی، بی‌سوده می‌کوشند بر جهان استیلا یابند، دوا بر قدرت، بزرگ‌ترین استعمارکنندگان و ستمکاران امروز هستند. امپریالیست‌ها، و خاصه ابرقدرت‌ها، با درس‌هایی مواجه شده‌اند و رویه زوال می‌روند. کشورها استقلال می‌خواهند، ملت‌ها آزادی می‌خواهند و مردم انقلاب می‌خواهند. این روند مقاومت‌ناپذیر تاریخ است.

درباره‌ی مبارزه‌اش با گروه چهارتنی: من به‌گروه چهارتنی اجازه می‌دهم دم را بگیرد و شدیداً تازیانه‌ام بزند. شاید شما رفقا خواهید گفت رئیس «مائو» مرا از مشاغل سابقم برکنار کرد. اما در حقیقت، چنین نبود. من ترجیح خواهم داد که آن را دست تقدیر بخوانم. «چیانگ چینگ» عادتاً به‌من می‌خندید و می‌گفت که سرم به شکل گلوله است و نمی‌تواند به‌طور امن از روسری رسمی استفاده کند... تا زمانی که مبارزه‌ی طبقاتی وجود دارد، اشخاصی مانند گروه چهارتنی وجود خواهند داشت. و گرنه، مبارزه‌ی طبقاتی وجود نخواهد داشت.

در مورد اشتباهات (اواسط دهه‌ی ۱۹۶۰): هیچ‌کس از قصور آزاد نیست. رئیس «مائو» نیز، اغلب اشتباه می‌کند. اما همه‌ی ما می‌دانیم که اشتباهات او، کمتر از اشتباهات ماست. ■

چین، از افکار مائو دور می‌شود
چین دارد بسیاری از عقاید مائو را کنار می‌گذارد

جهش بزرگ چین بسوی خارج

وزیر، مردی که رادیکال‌های انقلاب فرهنگی در ۱۹۶۶ در برابر جمعیت تمسخرکنندگان به او اهانت کردند، در ژاپن ظاهر می‌شود تا یک پیمان صلح و دوستی را بایک دشمن قدیم امضا کند، و هنگام نوشیدن شامپایی، تعهد می‌کند که «گذشته‌ها، به گذشته‌ها سپرده خواهد شد.» «هواکوفنک»، نخست‌وزیر و رئیس حزب کمونیست چین، از اروپای شرقی بازدید می‌کند و، در استاتۀ اتحاد شوروی، با یک دختر رومانیایی می‌رقصد که به نوبه‌ی خود، خشم کرملین را برمی‌انگیزد. ارتش چین، از زرادخانه‌های اروپای غربی بازدید می‌کنند، به امید این که آهن آلات پیچیده به دست بیاورند.

امروز، در یک جریان هیجان‌انگیز تغییر، رهبری خنونی چین، دارد بسیاری از عقاید مائوئیستی را کنار می‌گذارد و بقیه‌ی جهان را در چهارچوب نفرت تقریبی از بیگانگان در برمی‌گیرد. «تحت شیائوپینگ»، معاون نخست-

تنها دیروز، جمهوری خلق چین، سرزمینی بود که به زنجیر بدگمانی و سلسله خشن بسته شده بود، به درون می‌نگریست و دلمشغول ماموریت تقریباً مسیحایی «ماونسه توت» برای ایجاد یک جامعه‌ی جدید و انقلابی بود.



تنگ‌شیاو پینگ و پیروانش دست‌اندرکار برچیدن بنای انقلاب فرهنگی شده‌اند



دیپلمات‌های چینی که نیمتنه‌های مائوئی
انها، بیش از پیش، به سود جامه‌های
غربی کنار گذاشته می‌شود، آزادانه
سخن می‌گویند - نه تنها درباره‌ی خط-
مشی حزب، بلکه درباره‌ی خطاهای
گذشته و امیدهای آینده، بازرگانان
خارجی که رویای قراردادهای میلیاردی
دلاری، آنها را وسوسه کرده‌است، به
چین روی می‌آورند تا کارخانه‌های
ذوب‌آهن، کارخانه‌های پتروشیمی و
ماشین‌آلات بفروشند.

«جهش بزرگ چین به سوی خارج»،
تنها یک تمرین در بندبازی‌های سیاسی
که برای محاصره‌ی «استیلاطلبان» اتحاد
شوروی طرح شده است نیست، هرچند
این هدف، به میزان زیاد، قسمتی از
طرح پکن است. «جهش بزرگ» بسیار
انقلابی‌تر است: این جهش نماینده‌ی
کوشش همه‌جانبه برای به‌دست‌آوردن
دوستان و یک تلاش جراتمندانه و شاید
بسیار بلند پروازانه برای تغییر مؤثر
هیات اقتصادی و اجتماعی پرجمعیت-
ترین کشور جهان است. رهبران چین
مصمم‌اند که تا سال ۲۰۰۰، توانایی-
های اقتصادی و نظامی چین را به
سطح‌های امروزی برسانند و قصد
دارند با استفاده از اعتبار تکنولوژی
و دانش‌فنی کشورهای سرمایه‌داری
که زمانی آنها را به‌عنوان دشمنان تلقی
می‌کردند، به‌هدف‌های خود نایل شوند.
در متن آسیا، این اقدام، یادآور تغییر
موفقیت‌آمیز ژاپن از فئودالیسم در
نیمه‌ی آخر قرن نوزدهم از سوی امپراتور
«میچی» است، در این مفهوم، ۱۹۷۸،
سال آغازکننده برای چین شده‌است.

انحراف نمایی

انحراف نمایی از مسیری که
رهبر بزرگ پیش‌گرفت، کار «تنگ»،

يك كهنه‌کار ۷۴ ساله‌ی کم حرف انقلاب کمونیستی چین است. او يك تحت‌الحمایه‌ی «چوئن‌لای»، نخست‌وزیر فقید چین بود و مردی است که دوبار، از فراموشی سیاسی رهایی یافته است. «تنگ» و پیروان او که با میراث «مائو» - يك اقتصاد کند، يك سازمان نظامی دارای تجهیزات بد، و يك نظام آموزشی توسعه نیافته - رویاروی شده‌اند، دست‌اندرکار برچیدن بنای انقلاب فرهنگی مغرب «مائو» شده‌اند. آنها استدلال می‌کنند که جامعه‌ی آنان، دست‌کم برای این لحظه بهتر است بیشتر امروزی باشد تا انقلابی و اگر قرار است چین مرفه شود و امن بماند، اقتصاد این کشور باید کارآمد و تولیدکننده باشد.

«راه پیمایی طولانی جدید» با شعار «برای امروزی کردن چهار نهاد بکوشید» جریان دارد و این تلاش به نحو هم‌زمان، برای بهبود صنعت، کشاورزی، امور دفاعی و دانش و تکنولوژی انجام می‌شود. این راه‌پیمایی، دو سال پیش، کمی پس از مرگ «مائو»، با بازداشت «گروه چهارتنی» از جمله «چیانگ‌چینگ»، همسر مقتدر «مائو» که اکنون بدنام هستند آغاز شد. «چیانگ» که یکی از دو جان انقلاب فرهنگی بود اغلب سخنگوی این انقلاب نیز شناخته شد. «راه‌پیمایی جدید» با بازگشت «تنگ» در ۱۹۷۷ به‌عنوان معاون نخست‌وزیر، تسریع شد.

مقالات روزنامه‌ی مردم، یعنی روزنامه‌ی حزب، انقلاب فرهنگی را به عنوان «يك چهارم خوب، سه چهارم بد» توصیف کرده است، اخیراً، يك مقاله در روزنامه‌ی «کوانگ‌مینگ» پکن، همان مقاله‌ی بی‌را که «مائو» برای آغاز انقلاب فرهنگی به‌کار برد، به عنوان ضد انقلابی توصیف کرد. (هر چند، خود «مائو»، نویسنده‌ی مقاله نبوده است).

خالی از خلاقیت

کارهای پس از «مائو»، ممکن است از لحاظ تنوع و شکل آزادتر باشد، اما بیشتر مقاله‌ها، نمایشنامه‌ها و فیلم‌ها به‌دقت، خط‌مشی جدید حزب را بازگو می‌کنند و به تقبیح «گروه

چهارتنی» می‌پردازند و جدیدترین مسیر سیاسی راصحه می‌گذارند. يك روزنامه‌نگار شانگهای درباره‌ی این که هنر و ادبیات، «واقعا خالی از خلاقیت است»، شکوه می‌کند. و در حالی که «هوانگ‌چن»، وزیرفرهنگ، در اجلاس ۳۰۰ نویسنده گفت که موضوع‌های ادبی و هنری را می‌توان وسعت داد. همچنین روشن ساخت که خط‌مشی حزب را باید محترم شمرد و عقاید نباید بیش از اندازه انتقادی باشد.

اما اقتصاد که در اثر سال‌ها مجادلات سیاسی و اجرای بد، فلج شده است، بیش از هرچیز دیگر، توجه «تنگ» را جلب می‌کند. برای به‌حرکت‌انداختن اقتصادی که کند پیش می‌رود، اکنون به‌بیش از نیمی از نیروی کار صنعتی، بیش از سال گذشته دستمزد داده می‌شود. در پکن ساختمان بناهای آپارتمانی عظیم و جدید و يك جاده در حاشیه‌ی جنوبی پایتخت آغاز شده است. در درودشت‌ها، دهقانان بار دیگر تشویق شده‌اند که مواد غذایی بیشتری در زمین‌های خصوصی خود کشف کنند و فرآورده‌های خود را در بازارهای آزاد و جدیدالتاسیس در شهرهای روستایی بفروشند.

بنا به‌تصور «تنگ»، «امروزی» کردن «چهارنهاد»، باید چین را با ژاپن، اروپا و ایالات متحد ارتباط دهد، زیرا تنها این کشورها می‌توانند فرآورده‌ها و کارشناسانی را که چین برای نیل به‌هدف‌های خود نیاز دارد تامین کنند. تاثیر مسلکی این‌گونه طرزتفکر تجدید نظرطلبانه، نیرومند است: چین از افکار «مائو» در مورد اتکا به‌خود و استقلال از نفوذ خارجی دور می‌شود. در آخرین روزهای دودمان «چینگ» در آغاز این قرن، يك «گروه اصلاح» به‌رهبری «کانگ‌یووی»، کوشید، شیوه‌های جدیدرا معرفی کند، اما «صد روز اصلاح» کانگ، زیر نگاه بی‌اعتماد ملکه «دو واگرتزووسی» از میان رفت.

انقلاب ۱۹۱۱ «سون‌یات‌سن» هدف‌های مشابهی را برای امروزی کردن چین تعقیب کرد، اما این هدف‌ها، در مرداب منازعه و جنگ خانگی غرق

شد.

«جهش بزرگ به‌پیش» خود «مائو» در ۱۹۵۹-۱۹۵۸، برای آن بود که چین، تنها بایک انرژی عظیم انقلابی، به درون قرن بیستم وارد شود. اما اعتقاد او که فقط مسلک می‌تواند گل‌ها را به‌شکوفاشدن وادارد، به‌همان اندازه ساده‌لوحانه بود که عقیده‌ی وی که کوره‌های قدیمی آهن-گدازی برای تامین فولاد لازم برای ساختن کشور کافی است. بدین‌سان، وقتی «لیوشائوچی» که تا ۱۹۶۸ رسماً رئیس‌کشور بود، به‌مصلحت‌گرایان اجازه داد در دیوان سالاری‌های دولت و حزب نفوذ کنند، «مائو» اجازه داد يك میلیون گارد سرخ سربرآورند و بدین‌سان این تلاش را متوقف ساخت. انقلاب فرهنگی، روی «لیو» غلتید و او را به‌يك «رهرو سرمایه‌داری» تبدیل کرد. در ۱۹۶۶، «تنگ» یکی از دستیاران مورد اعتماد «لیو» سقوط کرد.

تجارت با ژاپن و غرب

با این همه، ژاپن و جمهوری خلق، به لطف «تنگ»، يك موافقت-نامه‌ی تجاری ۲۰ میلیارد دلاری امضا کرده‌اند که براساس آن، ژاپنی‌ها يك کارخانه‌ی ذوب‌آهن چهار میلیارددلاری در خارج شانگهای خواهند ساخت و در سیزده سال آینده، دست‌کم ده میلیارد دلار ماشین‌آلات و تکنولوژی به چین صادر خواهند کرد. جامعه‌ی اقتصادی اروپا، بایک قرارداد همکاری پنج ساله‌ی اقتصادی و علمی موافقت کرده است. فرانسه که در گذشته يك صادرکننده‌ی بزرگ کالا به چین بود، نوامبر گذشته، «ژان فرانسوادنیو» وزیر تجارت خارجی فرانسه را به پکن فرستاد تا خواستار يك پیمان وسیع همکاری و مالی بشود.

انگلستان، به تازگی، ۳۱۵ میلیون دلار تجهیزات معدن کاوی به چین فروخته است. آلمان غربی که دادوستدش با چین در شش ماه اول ۱۹۷۸ دوچندان شد و مجموعاً به ۱٫۸۵ میلیارد دلار رسید، برای ایجاد و اصلاح معدن ذغال سنگ، سرگرم مذاکره برای يك معامله‌ی ۴ میلیارد دلاری است و امیدوار است يك مجتمع

۱۴ میلیارد دلاری فولاد در ایالت «هوبی» ایجاد کند. بازرگانان ایالات متحد در بازار مکاره‌ی نوامبر گذشته‌ی «کانتون»، ۸۳ میلیون دلار کالا فروختند. هتل‌های «اینترکونتی ننتال» پان‌آمریکن، اساساً موافقت کرده است که چندین هتل جهانگردی در چین ایجاد و اداره کند. ایالات متحده، احتمالاً امسال فرآورده‌هایی به ارزش ۷۰۰ میلیون دلار به چین خواهد فروخت که عمده‌ی آنها گندم، پنبه و باقلای «سویا» خواهد بود.

پکن سرگرم معامله با نیم‌دوجین شرکت نفتی آمریکایی برای اکتشافات ساحلی است. افزون بر این، بازرگانان اروپایی و ژاپنی دارند آگاه می‌شوند که چینی‌ها معامله‌کنندگان خشن و خواستار بهترین کالاها با پایین‌ترین بهای ممکن هستند. یک بانک-دار کانادایی می‌گوید «آنها وقت خیلی زیادی را برای اتخاذ تصمیم صرف می‌کنند.»

رقابت اروپا و ژاپن

چینی‌ها بی‌میل نیستند که از رقابت سرمایه‌داری بهره‌برداری کنند. «تنگ» موقع بازدید از توکیو در دو ماه پیش، به خبرنگاران گفت «من با رهبران اروپایی ملاقات کردم که گفتند اگر زیاد با ژاپن همکاری کنید، نقشی برای اروپا در امروزی کردن چین وجود نخواهد داشت. من به اروپایی‌ها گفتم نگران نباشید خواهش می‌کنم با ژاپنی‌ها رقابت کنید.»

تنها مارس گذشته، «هوا»ی ۵۷ ساله که پیش از «تنگ» ایدئولوگ است، در یک کنفرانس علمی در پایتخت اندرز داد که «کار سیاسی و مسلکی باید تقویت شود.» «تنگ» که در برابر همین شنوندگان موعظه می‌کرد، گفته‌ی «هوا» را رد کرد و استدلال کرد که «ما نمی‌توانیم تقاضا کنیم که دانشمندان و تکنسین‌ها، کتاب‌های سیاسی و تئوریک زیادی را مطالعه کنند.» «هوا»، ظاهراً به مقداری آموزش مجدد نیاز داشت. رئیس، در

پی سفر تاریخی‌اش به یوگوسلاوی، رومانی و ایران در پاییز گذشته، قدم‌هایی را برای پذیرفتن موضع «تنگ» برداشت و خواستار تسریع در «امروزی کردن چهار نهاد» شد.

ژاپنی‌ها همچنین از پافشاری چین برای تامین تکنولوژی بسیار جدید نگران‌اند یک مقام توکیو می‌گوید ما با تمایل شدید «تنگ» برای امروزی کردن چین همدردی می‌کنیم. اما وقتی سطح تکنولوژی چینی‌ها بسیار پائین است، برای او عاقلانه نیست که تقاضای بهترین تکنولوژی را بکند. تکنولوژی در کشوری مانند چین، فقط قدم به قدم می‌تواند حرکت بکند. «ه. ک. شائو»، مدیرکل دفتر بازرگانی تایوان، یک قدم دورتر می‌رود: «شما نمی‌توانید صنعت را در یک خلاء امروزی کنید. کمونیست‌ها قادر نخواهند بود کار زیادی را انجام بدهند، مگر آن که نظام سیاسی و اجتماعی خود و همچنین تمامی ساخت اقتصادی خود را هم اصلاح کنید.» «چوپی یوان»، یک آکادمیسین پکن، می‌گوید «فقدان کارگران ماهر قاطع خواهد بود. چیزهای بسیاری وجود دارد که ما می‌خواهیم انجام بدهیم. اما در کشورها، مساله‌ی نداشتن اشخاص ماهر مطرح است.»

«روس. اچ. مونرو»، خبرنگار «تایم» در هنگ‌کنگ، می‌گوید، هر چند بیشتر چینی‌ها از رفتن «مائو» و رادیکال‌ها و ظهور «تنگ شیائوپینگ» ظاهراً استقبال کرده‌اند، سال‌ها ناآرامی سیاسی، هنوز نفوذ اساسی روی زندگی آنها دارد. بسیاری از کارگران عادی، پس از این که سال‌ها تابع عقاید بی‌پایان و متضاد بوده‌اند، درباره‌ی نظام و رهبرانش بدگمان شده‌اند و در برابر اندرزهایی که برای تغییر-دادن اعمال یا عقاید آنها داده می‌شود، مصون شده‌اند.»

فتنه جویان سیاسی

طرز تلقی‌های مدیران متوسط-رئیسان کارخانه‌ها، رئیسان گروه‌های

کشاورزی، دیوان سالاران حکومت و حزب مردان و زنانی که سیاست گروه بالا را دقیقاً به اجرا درمی‌آورند، عوامل ضروری در افدام چین برای امروزی کردن هستند.

در جریان انقلاب فرهنگی، فتنه جویان سیاسی، که بیشتر به حصول انقلابی علاقه داشتند تا به تولید دار آمد، به بسیاری از این مدیران افترا زدند.

مدیر یک کارخانه‌ی شیشه‌سازی در «لایرن»، می‌گوید، «وقتی گروه چهارتنی قدرت را در دست داشت، اغلب، اجلاس‌های مطالعه‌ی سیاسی تشدید می‌شد. اما آنها واقعاً خود را وقف مطالعه‌ی سیاسی نمی‌کردند. در عوض، هدف آن بود که از به اصطلاح رهروان سرمایه‌داری انتقاد بشود و کادرهای برجسته مجازات شوند.»

در نتیجه، مدیران یاد گرفته‌اند که بی‌آن‌که موضع سیاسی‌یی را اختیار کنند که ممکن است در سیاست آینده سبب مجازات آنها بشود، با احتیاط در میان این جنبش قدم بردارند. و عادت‌های قدیم، سخت از میان می‌رود. یک دیپلمات غربی که ماه گذشته از چندین کارخانه بازدید کرد، یادآوری کرد که بسیاری از مدیران، هنوز در آغاز کردن اصلاحاتی که پکن تقاضا کرده است، درنگ می‌کنند. همچنین، درباره‌ی نقش آینده‌ی «تنگ»، نگرانی وجود دارد. یک کارشناس آمریکایی امور چین، پس از بازدید یک ماهه از چین، می‌گوید، عده‌ی عقیده دارنده «تنگ شیائوپینگ»، قلب و روح اصلاحات جدید است و منبع نگرانی آنها این است که تنگ پیرمردی است که پیش از آن که اصلاحات به نحو سالم جا بیفتد، ممکن است بمیرد.» به هر حال، «جهش بزرگ چین به سوی خارج»، خواه باعث شادمانی شود یا نگرانی، در سراسر جهان با دقت تماشا می‌شود، نه تنها از سوی کسانی که قصد دارند در آن سرمایه گذاری کنند.



محمد رضا شاهید

الویس پریسلی از نگاهی دیگر (۲)

خوی مردمی الویس پریسلی

شد. پس از طلاق الویس افسرده و غمگین شد. و بیش از پیش به قرص و دارو پناه برد. وزنش بسیار شده و به دوپست و سی پوند رسید. بعد از مدتی لیندا تامپسون Linda Thompson دوست دختر زمان کودکی الویس با او ازدواج کرد، ولی این ازدواج هم فقط چهار سال و نیم دوام داشت: در سال ۱۹۷۶ که لیندا او را ترک کرد، سلامتی الویس بیشتر و بیشتر به خطر افتاد، او از ناراحتی قلبی رنج می برد و پس از مرگش کالبد شکافی نشان داد که قلبش بیش از آنچه می بایست بزرگ شده بود. شریان هایش درست مثل سرخ رگت های یک پیرمرد هشتادساله می نمود. الویس غمگین، مایوس و تنها زندگی می کرد. و بالاخره در بعد از ظهر ۱۶ ماه اوت سال ۱۹۷۷ درگذشت و بدین ترتیب نقطه پایانی بر زندگی سلطان موسیقی راک گذاشته شد. او یکی از بزرگترین خوانندگان قرن ما بود. بین سالهای ۱۹۵۴ تا ۱۹۷۷ بیش از هفتصد میلیون نسخه از صفحه هایش به فروش رفت. این او بود که موسیقی غم انگیز سیاهان آمریکا را با موسیقی های کاسپل Gospel و کانتری Country و موسیقی پاپ pop درهم آمیخت. هیچ کس به اندازه او در پیشبرد موسیقی راک سهم نداشته است.

باید پذیرفت که موسیقی راک یک انقلاب اجتماعی را در برداشت و رهبر این انقلاب کسی جز الویس نبود.

تقریباً منحصر بفرد داشت او اخبار ناراحت کننده را با دقت مطالعه می کرد و به صورت ناشناس بخشنده به مردم کمک می کرد. فرضاً زن بیوه ای که مادر هشت فرزند بود، برای عمل چشمش که هزینه ای بسیار سنگین را در بر می گرفت از بخشش شخص ناشناسی برخوردار می شد! و یا کارگری ناتوان که خانه اش را در جریان آتش سوزی از دست می داد چکی یا مبلغی بالادریافت می کرد.

الویس اغلب هدایایش را زمانی اهدا می کرد که به سرحد عصبانیت و جنون می رسید و در واقع این کار را تنها برای تسکین اعصاب و بدست آوردن آرامش می کرد. اتفاق می افتاد که در روزهای ناگوار زندگی بیش از بیست هزار دلار جواهر و لباس هدیه می داد.

در سال ۱۹۶۹ الویس باردیگر در لاس وگاس پرروی صحنه ظاهر شد و این بار حتی زنان میانسال هم ضمن اجرای برنامه به هیجان آمده و فریاد می زدند.

اولین ازدواج الویس در سال ۱۹۶۷ صورت گرفت او که عاشق پریسیلا بولیو دختر جوان یک کاپیتان نیروی هوایی شده بود از سال ۱۹۶۰ به مدت هفت سال صبر کرد تا پریسیلا به سن قانونی برسد. لیکن این ازدواج دوام زیادی نیافت. از این ازدواج الویس صاحب دختری بنام لیزامارسی

تراژدی زندگی الویس زمانی قوت گرفت که مادرش به علت بیماری کبد درگذشت. با مرگ عزیزترین دوست داشتنی ترین فرد زندگی اش، الویس همه چیز خود را از دست داد. در اشعار او قصیده، جایگزین آهنگهای حزن انگیز و موسیقی راک شد که زمانی شهرت او را فراهم ساخته بود. در اوایل دهه شصت الویس جدید، به عنوان سوپر استار ظاهر شد، ولی این دوره برای او به عنوان یک هنرمند، به عنوان یک انسان، از نامطلوب ترین دوران زندگی بود، انقلابی را که او در موسیقی پایه گذاری کرده بود، بیتلها تصرف کرده بودند. از تمام کارهایی که او انجام می داد احساس پوچی برمی خاست. پناهگاه الویس در این زمان خانه اش در گریسلند بود - دیوارها، سقف و کف اتاقها با رنگهای تند و زنده ای رنگ شده بود. محافظتینش از خانه او چون زندان یا دژی مراقبت می کردند، او فقط شبها به اتفاق محافظین از خانه خارج می شد. ساعت ۲ بعد از نیمه شب با دکتر دندان - پزشک قرار ملاقات می گذاشت!! برای دیدن یک فیلم در سینما یا تاتر آن محل را نیمه شب انحصاراً اجاره می کرد. گروه ۱۵ نفری محافظین او را که ممفیس مافیا نامیده می شدند مردان جوان تشکیل داده بودند که لباس های مخصوص به تن می کردند. الویس در زندگی خصوصی رفتار و عاداتی

تهران مصور از آغاز



پراکنده گوئی

شنوندگان گرامی
پراکنده گوئی امروز ما راجع به حیوانی است که او را زالو می‌نامند. زالو پروزن یا بو کرم کوچکی است سیاه که گاهی گرد و قلبه زمانی دراز میشود و در قنات آب شاه تهران فراوان است. گویند پدر بزرگ زالو که در عهد دوم معرفت‌الارض بر فراز کوه بی‌بی شهر بانو می‌زیسته به اندازه یک یابوی بزرگ بوده ولی غم ایام ناپایدار روزگار غدار پیکر او را ضعیف و ناتوان ساخته ما در دنیای کنونی که به اندازه ماسوره چرخ زینگر درآمده است (اظهار تأسف شدید حضار) این حیوان عشق‌غریبی به خوردن خون آدمی دارد و حرص او در این کار از حرص مرحوم قارون به جمع‌آوری طلا و نقره بیشتر است.

وقتی نیش خود را به جایی بند کند عیب عیب ول نمی‌کند و آنقدر خون شخص را می‌مکد تا خود جان بر سر این کار نهد. اما انسان دو پا از حرص و ولع این حیوان عجیب استفاده کرده او را برای شفای بیماران خود به کار می‌برد و روی همین اصل گاهی در موارد بروز بیماریهایی نظیر حصبه بهای زالو بالا می‌رود و پول کلانی گیر زالو فروشان می‌آید.

این حیوان با اینکه به این جهت محبوب و مورد توجه آدمی است گاهی هم اسباب دردسر میشود و آن زمانی است که در آب‌آشامیدنی بوده و انسان ندانسته آنرا بنوشد، اینجاست که این حیوان انتقام‌سختی از انسان می‌کشد و بیخ خرخره او می‌چسبد و خون گلوی شخص را می‌مکد و گاهی سبب هلاکت جان شیرین می‌گردد (قریاد علنی و دشتنام حاضرین) اما چاره این کار را هم باز انسان پیدا کرده و حکایت شیرینی راجع این موضوع است که اجازه بدهید برای شما بیان کنم (بفرمائید؛ بفرمائید..)

شنوندگان گرامی، در کتب تاریخ و سیر آورده‌اند که قرن ششم هجری مرد مسافری به شهر ری می‌آمد و در بین راه دچار عطش شد از جوئی آب نوشید که اتفاقاً در آن آب زالوهای فراوان بود و آن زالوها بخرخره مسافر بدبخت چسبیدند.

پس از چند روز مشاهده کرد که از گلوی او پیوسته خون می‌آید بیچاره تصور کرد که دچار بیماری سل شده است و دست از جان شیرین شست، وقتی وارد شهر ری شد شخصی او را به بیمارستان پزشک و حکیم نامور معروف ایرانی رازی هدایت کرد و مسافر بانومیدی بنزد آن حکیم بزرگ شتافت. رازی همینکه او را معاینه کرد و از شرح مسافرت او پرسید روبدو نموده گفت بیماری تو سل نیست و علاج پذیر است.

قردا بامدادان نزد من بیا تا مرض تو را علاج کنم روز بعد آن شخص نزد رازی حاضر می‌شود و حکیم فرمان می‌دهد که شاکردان دست و پای او را محکم نگاه دارند و مقداری آب خزه‌آلود و کشیف به حلق او می‌ریزند و زالوها خرخره او را ول کرده به خزه‌ها می‌چسبند و چون آب را برمی‌گرداند زالوها هم با آن آب بیرون می‌آیند و آن مرد نجات پیدا می‌کند.

(صدای تحسین و کف‌زدن شدید حضار)

راجع به انواع زالوها علمای جانورشناس تحقیقات فراوانی کرده‌اند که اگر من بخواهم به همه آن تحقیقات در این پراکنده گوئی اشاره کنم سخن طولانی می‌شود. فقط یک نوع آنرا که اخیراً کشف شده از همه انواع زالوها بلکه از همه گزندگان و دردندگان خطرناک‌تر است برای شما تشریح می‌کنم. این زالوها که در اصطلاح آنرا زالو-های اجتماعی می‌نامند حیواناتی هستند که برخلاف سایر زالوها که رنگ آنها سیاه است رنگ و شکل معینی ندارند. و هر لحظه به هزار رنگ و هزار شکل درمی‌آیند، بطوری

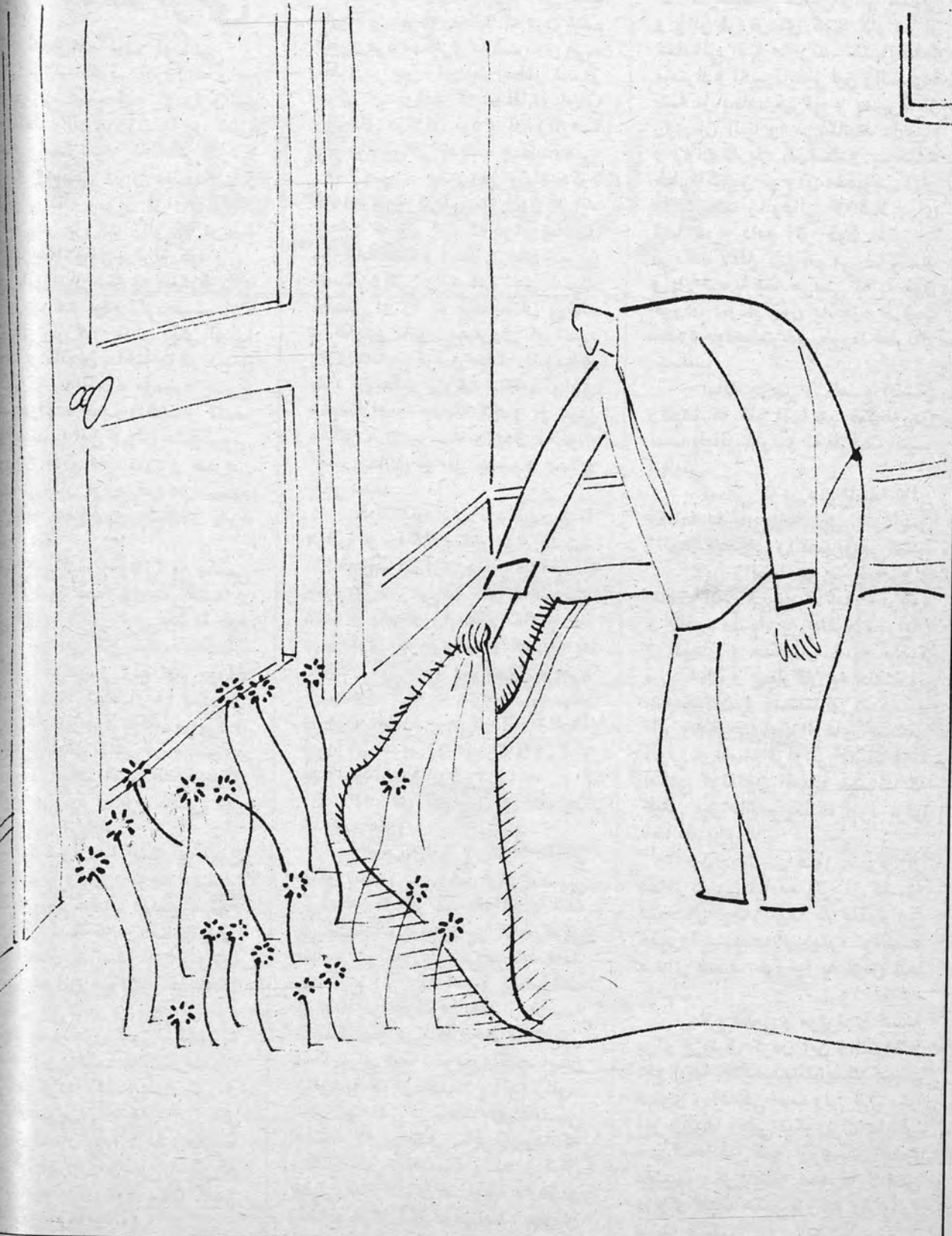
که کارشناسان فن زالو شناسی و زالو فروشهای کهنه کار هم از شناسائی آنها عاجزند، منتها صفت مشترک و تغییرناپذیر این زالوها که از باب خبرگی و بصیرت از روی آن آنها را می‌شناسند دل‌سیاه و روان تاریک آنهاست و بدبختانه خطرناکترین نوع آن مخصوص دیار ما می‌باشد زالوهای که قبلاً برای شما شرح دادم اگر خون آدمی را می‌مکند لاقل نفع هم می‌رسانند و بالاخره با همه حرصی که به خون خوردن دارند چون باندازه ظرفیت محدود خود بیشتر نمی‌خورند خطرناک نیستند.

امانه حرص و طمع این زالوها که کار آنها هم خون خوردن است پایانی دارد و نه ظرفیت آنها نهایتی.

کسانی که در علم فلسفه اولی مطالعه دارند بر اثر پیدایش این زالوها لایتناهی را تصدیق می‌کنند. این زالوها هم به خرخره و حلقوم آدمی می‌چسبند اما به خرخره و حلقوم ملتها. به حلقوم بینوایان و یتیمان و مسکینان - به حلقوم تیره‌بختان و بیچارگان به حلقوم ستمدیدگان و مستمندان (تعجب و تائر حاضرین) این زالوهای اجتماعی انواع و اقسام فراوانی دارند و به اسامی گوناگون نامیده میشوند که خیلی میل داشتم یکایک آنرا برای شما نام برم.

ولی می‌ترسم هنوز حرف از دهان بیرون نیامده یکی از کله گنده‌های این زالوها به حلقوم این حقیر نیز بچسبد و دیگر نتوانم صدای ضعیف خود را به گوش شما برسانم.

علاج قطعی و موثرتری که برای برطرف کردن این زالوها و دفع آنها اندیشیده‌اند یک جنبش معنوی و اخلاقی است ولی کمی. مگر این زالوها رمقی دیگر برای ماباقی می‌گذارند که از جای خود بچنییم. مگر اینکه همه ما لاقل عزم و همت حکیم بزرگ رازی را داشته باشیم.



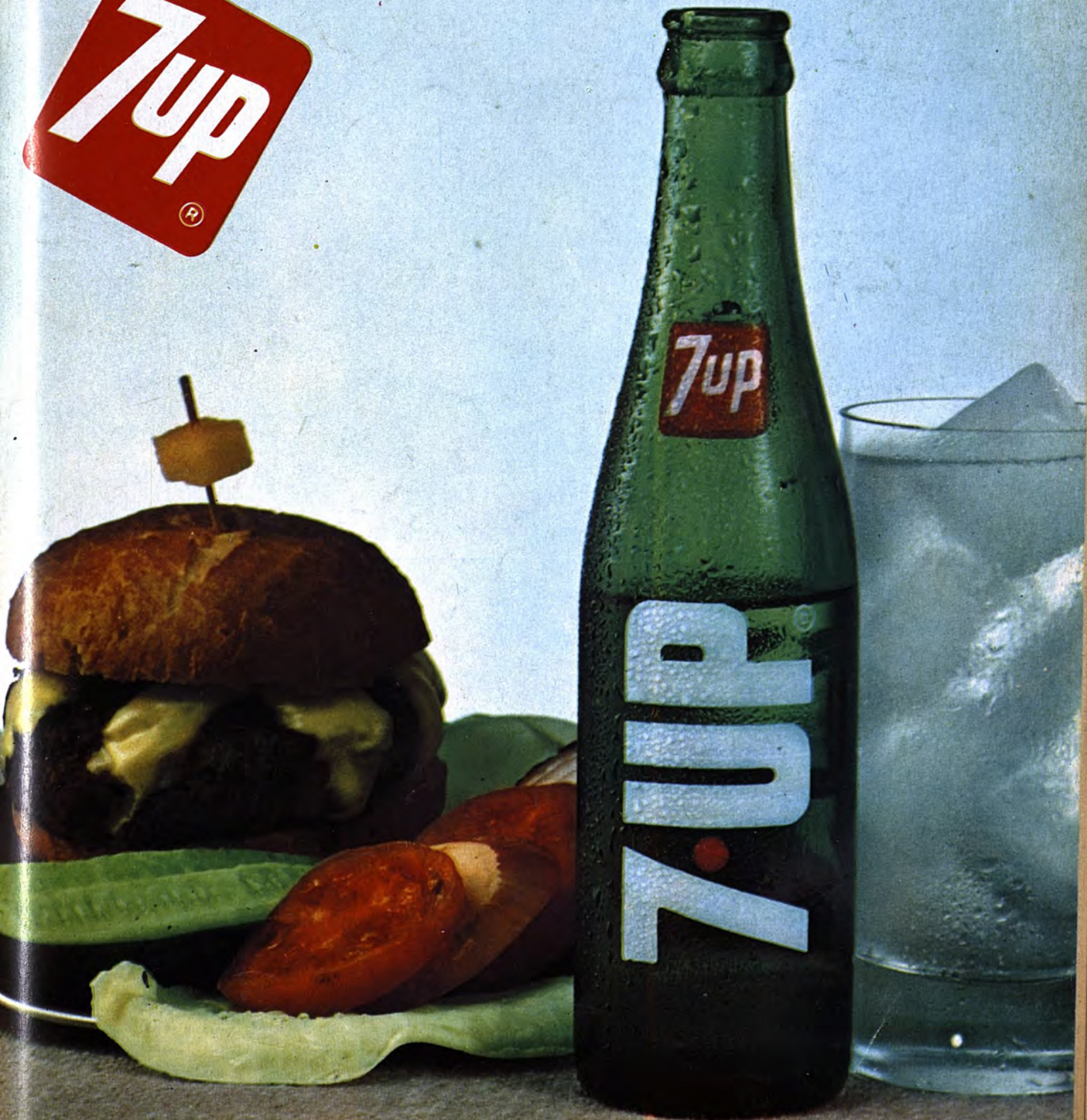
بسپیدی برف



باپودر برف

باغذا واقعاً خوبه

سون آپ تنها نوشابه‌ای که به رنگ احتیاج نداره



This object has been digitised and made available by The University of Manchester Library.

For further information and details about terms of use, see the Library's website -

www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing.

قابل توجه کاربران مجازی :

این سند توسط کتابخانه دانشگاه منچستر دیجیتال سازی و عرضه شده.

برای اطلاع بیشتر درباره شرایط استفاده از این منبع الکترونیک، لطفاً به لینک زیر مراجعه فرمایید:

<http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing>

بر اساس این مقررات، هر نو استفاده از این سند باید با ارجاع مناسبی به کتابخانه دانشگاه منچستر انجام بگیرد.